

زاد المسافرين

تأليف:

مهدي بن علي نقى شريف

تحقيق:

مؤسسه احياء طب طبيعي

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاسی افزون از خواهش بیماران به شفا، و ستایشی متجاوز از شوق دردمندان به لقاء، نثار بارگاه طبیعی است مهربان، که زبان حال خسته دلان بینوا را به مقال ﴿وَ إِذَا مَرَضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ﴾^(۱) گویا و درد دل مستمندان نومید از دوا را به نوید ﴿وَنُنزِلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾^(۲) مداوا فرموده است و درود نامحدود و صلوات نامعدود بر نسخه نویس عطارخانه ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَآفَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا﴾^(۳) و دواشناس بیمارستان ﴿وَكُنْتُمْ عَلٰی شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُم مِّنْهَا﴾^(۴). و سید انبیاء و ملاذ اهل ارض و سماء، محمد مصطفی - صلی الله علیه و آله و سلم - و بر سید اوصیاء و امام اتقیاء، معجون مادّت الحیات اولیاء و تریاق فاروق سعداء از اشقیاء، قسیم جنّه و لظى، مخدوم ملائکة سماء، علی مرتضی و بر ذریّه ابرار و اهل بیت اطهار آن دو عالی مقدار، که هر یک در معالجه سمّیت بیش، از بیش ضلالت و معاصی، جدوارند^(۵) - صلوات

۱. سوره مبارکه «شعرا» آیه ۸۰.

۲. سوره مبارکه «الاسراء» آیه ۸۲.

۳. سوره مبارکه «سبأ» آیه ۲۸.

۴. سوره مبارکه «آل عمران» آیه ۱۰۳.

۵. یعنی: ائمه اطهار سلام الله علیهم اجمعین در هدایت انسانها از گمراهی به سوی کمال مثل گیاه «جدوار» که آن گیاهی است که پادز گیاه سمّی «بیش» است، عمل می نمایند.

اللّه و سلامه عليهم اجمعين - «يا راجع المريض الى الطبيب و انس الحبيب الى الحبيب».

اما بعد؛ چنین گوید گم گشته دیار سرگردانی و مبتلای رنج هیچ ندانی،
الواثق باللّه اللطیف، محمد مهدی بن علی نقی شریف - عفی اللّه عنهما - که
چون دوست روحانی و برادر ایمانی صاحب نسب شریف و حسب منیف،
مستجمع کمالات صوری و معنوی، الصدیق الخلیل، میرزا محمد اسمعیل -
حفظه اللّه العزیز الجلیل - در این اوان مقرون به فتن و حدثان از وطن مألوف
گریزان و اکثر اوقات را مصروف به سیّر در بلدان می دارد و از این داعی
خواهش نمود که رساله ای ترتیب دهد متعلق به آنچه مسافر را در حفظ
صحت بدن، در سفر و تدبیر در احتراز در حضر، ضرورت است و إشعار به
معالجه بعضی از امراض که بدون حضور و رجوع به طبیب تشخیص آن مقدور
و تدبیر در رفع آن میسر است نماید، و به خصوص بعضی از امراض که اکثر
اوقات مزاج انسان را انحراف از جانب اعتدال به جانب آنها واقع می شود فی
الجمله بسطی داده در ذکر اسباب و علامات و معالجات آنها اهتمام می نماید
که بدون مراجعت به اطبا، تواند تدبیری نمود.

لهذا با عدم استطاعت و قلت بضاعت در این صناعت، با تشویش حال و
توزع بال و ابتلای به دهر خوآن و فتن زمان که هرگز زمانی و بیانی نداده، به مثل
آن نشان «و منه المشتكى و الى اللّه المستعان» امثال امر ایشان نموده تسوید
ورقی چند نموده بر در خود نشانید.

اگر عذر پذیر نیست پر دور که مشهور است المأمور معذور
مأمول از ناظرین آنکه به عین اصلاح ملاحظه فرموده بر هر غلطی - که
ملازم طبع انسان خصوصاً سجیه این نادان است - مطلع شوند، در اصلاح آن

کوشیده و به عین انصاف پوشیده، اکثر آنها ناشی از ناسازگاری روزگار و برهم خوردگی کار و بار دانند.

و این رساله مشتمل است بر دو مطلب:

مطلب اول: در تدبیر مسافرین و قوانین حفظ صحّت ایشان و تدبیر اموری که مسافر را غالباً اتفاق می افتد.

مطلب دوم: در معالجه صنفی چند از بعضی امراض که بدون مراجعت به طبیب معالجه توان نمود.

مطلب اول:

در تدبیر مسافرین و قوانین حفظ صحت
انسان و تدابیر اموری که مسافر را غالباً اتفاق
می افتد.

تدبیر مسافر

بدان که مسافر باید قبل از حرکت، اگر در بدن غلبه خون [داشته] باشد، فصد کند و اگر اخلاط دیگری غالب باشد، مسهلی بیاشامد و بدن را از اخلاط فاسده پاک کند؛ به جهت آنکه گاه باشد که حرکت سفر، تحریک اخلاط فاسده نماید و در طی مسافرت مرضی حادث شود که محتاج به رجوع به طبیب باشد و به دست نیاید. لهذا قبل از حرکت باید به تجویز طبیب، بدن را از اخلاط فاسده، تنقیه نماید.

و دیگر باید که قبل از حرکت، خود را عادت دهد به اغذیه ای که در سفر از برای مسافر میسر می شود و همچنین قبل از حرکت به تدریج [خود را عادت دهد] به زحمات سفر از بی خوابی و تعب. و اگر حرکت سفر در تابستان است، به گرما و اگر در زمستان است؛ به سرما خود را عادت دهد تا هیچ یک از آنها بر او دفعتاً واقع نشود.

تدبیر غذا در سفر

تدبیر غذا در سفر، باید غذای مسافر در سفر حسب المقدور از اغذیه معتاده در حضر باشد و چیزی چند که غذائیتش غالب باشد از قبیل گوشت و تخم مرغ؛ چرا که تحمل سفر قوتها را ضعیف می کند؛ لهذا باید که بدل ما یتحلل، حسب الواقع رسیده باشد.

اما تدبیر آشامیدن آب

باید که آب هر منزل را با خود داشته باشد [تا] با آب منزل دیگر ممزوج نموده، بنوشد که رفع ضرر اختلاف آبها به این نوع شود و همچنین ممزوج نمودن آب با قدری سرکه رافع ضرر اوست. و همچنین اگر مسافر قدری از خاک خالص - خصوصاً از بلد خود - داشته باشد که در هر منزلی با آب آن منزل، بر هم زده بعد از آنکه ته نشین می شود، بیاشامد رفع مضار آن آب می شود.

و همچنین خوردن پیاز و سیر و سرکه و کاهو هر یک که باشد رفع مضار آبهای ناگوار می شود. و رفع ضرر آبهای شور به مخالطه با سرکه می شود و تغییر طعم و رفع ضرر هر دو به سکنجبین و رفع ضرر و رفع طعم آب تلخ به مخالطه قدری شکر و اگر آب غلیظ باشد و بدبوی، دفع ضرر آن به جوشانیدن و به مخالطه با گل یا سرکه چنان که مذکور شد.

تدبیر کمی آب و رفع ضرر عطش

بدان که هر گاه در طریق، خوف کمی آب باشد باید غذایی که احداث تشنگی کند نخورد از قبیل چیزهای شور و تند و شیرین، بلکه هر غذایی که می

خورد کمتر از اشتها بخورد و دیگر آنکه آب کم مخلوط به سرکه، بدل آب خالص بسیار می تواند شد؛ پس هرگاه آب، کم باشد، قلیلی از آن با سرکه، مخلوط نموده بنوشد، کفایت می نماید و باید از جایی که خوف بی آبی باشد از هر چه باعث عطش می شود، احتراز کند از قبیل: حرکت به سرعت و سخن بسیار گفتن - خصوصاً به آواز بلند - و غذای حار خوردن.

اما آنچه دفع تشنگی کند: دوغ ترش و شیرۀ تخم خرفه که در دوغ خیسانیده باشند و شیرۀ تخم خرفه^(۱) را با اندکی سرکه در دهان داشتن یا آلبوخارا یا تمر هندی، قراقروت یا ناردان رافع تشنگی است. و همچنین در دهان داشتن بلور یا صدف یا نقره خالص و لبها را بر هم گذاشتن که هوای خارج داخل دهان نشود نیز دافع تشنگی است.

و بدان که بعد از تشنگی مفرط همین که مسافر به آب رسید دفعتاً به قدر سیراب شدن نیاشامد، بلکه اول مضمضه کند و دست و پا را در آب گذارد و صورت را بشوید و بعد از آن کم کم بیاشامد، تا آنکه عطش به تدریج بر طرف شود و اگر دفعتاً بعد از عطش مفرط، آب بسیار بیاشامد خوف هلاکت است.

تدبیر گرما در سفر

البته باید مسافر از گرما تمام بدن را خصوصاً سر را [حفظ کند و] از آفتاب بپوشاند و در پری معده حرکت نکند و اگر لابد باشد غذای کم مُبَرِّدی بخورد و البته ناشتا [هم] نباشد، خصوصاً اگر بدنش لاغر باشد یا مزاجش حار باشد. در آب سرد، سر و بدن را بشوید و از میوه‌ها و ترشیها آنچه میسر شود، بخورد و اگر یافت شود سر و سینه را با روغن بنفشه و بادام و یا روغن تخم

۱. الف: شیر تخم خرفه ب: شیرۀ خرفه

کدو، چرب کند و قبل از حرکت از منزل اگر قدری آرد جو بوداده را با قدری نبات یا قند با آب سرد بیاشامد، مناسب است؛ یا بزرقطونا با آب سرد با شیرۀ جو، هر یک باشد و بعد از نزول به منزل از میوه‌های بارده و غذاهای ترش یا دوغ، آنچه یافت شود، میل نماید.

تدبیر منزل در سفر

و در منزل باید هر جا که مرتفع‌تر باشد در وی خیمه زند یا مسکن به طرفی باشد که باد شمال می وزیده باشد و خیمه‌ها از هم دور باشند و دواب و مراکب حسب المقدور در آن حوالی نباشند و اگر در رباط فرود آیند، قرار در یورتی باشد که باد شمال می وزیده باشد.

احتراز از سموم

اما احتراز از سموم این است که در محلی که احتمال وزیدن سموم باشد، دهان و بینی را به دستمالی که از سیر و سرکه آلوده باشد بسته از آن جا بگذرد و حسب المقدور استنشاق هوا نکند و هر ساعت مضمضه به آب سرد کند و اگر آب سرد باشد مکرر بیاشامد و سر و سینه را به روغن تخم کدو یا بنفشه بادام چرب کند و سیر و سرکه بپوید و قدری بیاشامد و اگر روغن تخم کدو بیاشامد، البته دفع ضرر سموم می شود [البته] طریق گرفتن روغن تخم کدو و بنفشه بادام در صداع مذکور می شود. و اگر دوغ بیاشامد نافع است و اگر قدری پیاز را در دوغ بخیساند و قبل از حرکت بیاشامد البته نافع است و رفع ضرر سموم می شود.

و اگر در طی مسافت، هوای سمی را قبل از وزیدن، استنباط نماید و

علامتش تیرگی و شدت حرارت و بدبویی هواست و سایر علاماتی که به مسافر در هوای سمی به تجربه معلوم نموده اند، باید که اگر در برابر باشد، راه را بگردانند و دهان و بینی را ببندند و سیر را بکوبند و به سرکه آلوده سازند و در پیش دماغ بدارند و اگر آب نزدیک باشد، خود را در آب اندازند یا آنکه بر روی زمین به روی بخوابند تا هوا بگذرد.

و اگر این هوای مذکور به دماغ رسد و حال متغیر شود و کرب و اضطراب قلب و غش حاصل شود، اگر تریاق فاروق حاضر باشد به قدر نیم مثقال یا قدری جدوار و فادزهر معدنی فرورد و قدری سیر و سرکه و کافور بخورد و صندل سفید و کافور ببوید و بر سینه و دماغ بمالد و دوغ سرد بیاشامد و به آب سرد فرو رود و روغن تخم کدو در بینی بچکاند و پاها و دستها را به آب سرد گذارد و به مقام خنک مقام کند و غذاهای خنک و میوه های رطب و اغذیه ترش بخورد تا به حال آید.

اما تدبیر سردی هوا و برف در سفر

باید قبل از حرکت از منزل، غذاهای حاره به قدر اشتها بخورد و بعد از آنکه حرارت غذا در بدن منتشر شد، حرکت کند و بینی و دهان را بسته دارد و اگر در طی مسافت، سرما شدت کند، قدری افیون فرو برد. و اگر قبل از حرکت، غذایی که گردو و پیاز داشته باشد و یا شیر و روغن داشته باشد بخورد رفع ضرر سرما می شود یا آنکه قبل از حرکت قدری عسل را شربت کرده با اندکی فلفل بیاشامد؛ البته دفع ضرر سرما می شود.

اما بعد از فرود آمدن به منزل، باید دفعتهً نزدیک آتش نرود بلکه هوای یورتی یا خیمه که فرود آمده گرم کند و بعد از سکون شدت سرما نزدیک آتش

برود و خود را بپوشاند و دست و پا را به آب گرم بگذارد و در زیر جامه های بسیار خواب کند تا به حال آید. و در هوای سرد باید که نزول در مکان های گود و ریاط های پست و خانه ها کند و اگر در خیمه باشد رو به جنوب و مشرق و خیمه ها را نزدیک به هم بزنند و مراکب و چهارپایان نزدیک به خیمه ها باشند. اما حفظ چشم از ضرر سرما و برف: آن است که پارچه سیاهی با خود داشته باشد که نظر به او کند. و اگر نقابی که از دم اسب سیاه می بافند - که مانع از دیدن روست - با خود داشته باشد و در طی مسافت در برف بر رو بکشد، البته چشم را هیچ ضرری نمی رسد و سرمه سنگ کشیدن نیز مانع ضرر برف است.

اما تدبیر و جمع و سوزشی که با اعتبار سرما در چشم به هم رسد: باید گاه گندم را جوشانیده و سر و چشم را به بخار آن بدارد که به اصلاح می آید و سر و چشم را گرم بپوشند و حسب المقدور دیگر در سرما حرکت نکنند تا چشم به حال آید. و اگر درد چشم به هم رسد، معالجه به نحوی که مذکور خواهد شد، بکنند.

اما تدبیر محافظت پاها و دستها از سرما: باید که پا را قبل از سوار شدن از منزل به روغن حارّی مثل روغن زیتون یا روغن مغز گردو و یا روغن بادام تلخ یا روغن دنبه گذاخته چرب کند و ما بین انگشتان و تمام پا را به پشم نرمی بپیچد و جوراب نرم در پا کند و در موزه کند.

و اگر روغنهای مذکور نباشد به قطران آلوده کند و دیگر حسب المقدور نگذارد که موزه، تر شود و بعد از آنکه تر شود؛ اگر تواند از موزه و جوراب تر شده تبدیل کند. و هر گاه در طی مسافت، شدت سرما اثر کند، قدری مسافت را پیاده طی کند، پاها را از جوراب بیرون کرده، قدری بمالد و باز به راه افتد. اما تدبیر آنچه را سرما برده باشد: همین که اثر بردن سرما ظاهر شود،

علامتش آن است که حس عضو کم می‌شود و رنگش متغیر [شود] و ورم کند، به زودی پوشش عضو را عوض کنند و در میان آب گرم گذارند و بمالند و گاه گندم را بجوشانند و عضو را در میان آن گذارند یا آنکه شلغم یا^(۱) ترب یا بابونه یا تخم شنبلیله یا بزرک^(۲) پخته گرم ضماد کند^(۳) و مکرر در پیش آتش بدارند یا آنکه قطران بمالند.

و اگر عضوی میل به سبزی و سیاهی^(۴) نماید، باید آن موضع را تیغ بزنند^(۵) تا خون مرده دفع بشود، در میان آب گرم گذارند، پس گل ارمنی را با سرکه حل نمایند و بر آن نهند.^(۶)

و اگر عضوی سیاه شود^(۷) و نزدیک به افتادن انگشتان باشد، باید که برگ کلم و برگ اسفناج را با روغن گاو پخته، ضماد نمایند یا گل خطمی را با شیر^(۸) پخته، ضماد نمایند تا گوشت‌های فاسد شده بیفتند. و اگر بعد از ضماد،^(۹) گوشت‌های فاسد شده^(۱۰) به خودی خود نیفتد جراح صاحب وقوفی باید که گوشت‌های فاسد شده را قطع کند^(۱۱) که مبادا سرایت به گوشت‌های صحیح بکند.

و بعد از رفع گوشت‌های فاسده، مرهم سیاه، که صفت آن این است، استعمال

۱. نسخه ب: «شلغم یا قمریت یا بابونه» آمده.

۲. نسخه ب «بزرک» آمده است.

۳. نسخه ب «گرم ضماینده» آمده است.

۴. نسخه ب «میل به سبزی کند یا سیاهی» آمده است.

۵. نسخه ب «و در میان آب گرم بگذارند...» آمده است.

۶. نسخه ب «... حل نمایند و طلا نمایند...» آمده است.

۷. نسخه ب «اگر عضو سیاه و فاسد شده باشد» آمده است.

۸. نسخه ب «... یا آنکه برگ خطمی و خبازی با شیر پخته ضماد نمایند...» آمده است.

۹. نسخه ب «ضمادات» آمده است.

۱۰. نسخه ب «گوشت‌های فاسده» آمده است.

۱۱. نسخه ب «قطع نماید» آمده است.

نمایند: مردار سنگ، چهل و یک مثقال؛^(۱) زفت رومی، پانزده مثقال؛ علك البطم^(۲) - که عبارت از سقز بوده باشد - چهار مثقال؛ روغن زیتون،^(۳) نود مثقال؛ موم، بیست مثقال؛ اجزاء را با هم بگذازند و مردار سنگ را صلاویه^(۴) نمایند، با هم مخلوط کنند.^(۵) یا مرهم خل که صفت آن این است، خصوصاً بعد از^(۶) چند روز که مرهم سیاه را استعمال کنند: مردار سنگ صلاویه کرده، ده مثقال؛^(۷) موم، ده مثقال؛ روغن زیتون،^(۸) بیست مثقال؛ سرکه، سه مثقال؛ مرهم سازند و بعد از آن استعمال نمایند و مرهم سفیداب که صفت آن در سوختگی آتش مذکور است؛ خصوصاً هرگاه قدری مردار سنگ اضافه نمایند، استعمال نمایند.

بالجمله، هر یک از این مرهم‌ها که مذکور شد نافع و مصلح جراحات است؛ نهایت به این ترتیب که مذکور شد استعمال نمایند، اولی است. صفت مرهم دیگر که در این جراحات و همه جراحات دیگر نافع است و گوشت می رویاند و قرحه را به زودی به اصلاح و می‌دار^(۹) و مشهور و معروف است به مرهم تابستانی: سفیداب قلع و موم از هر یک، سه مثقال؛ دم الاخوین، انزروت - که عبارت از کنجده باشد - و صبر و مرّ و کندر از هر یک، دو مثقال؛ روغن گل سرخ اگر نباشد روغن بادام یا روغن کنجد، ده مثقال؛ مرهم نموده، استعمال نمایند.

۱. نسخه ب «چهل و پنج مثقال» آمده است.

۲. نسخه ب «ثقد» آمده است.

۳. نسخه ب «روغن زیت» آمده است.

۴. نسخه ب «نرم صلاویه کرده» آمده است.

۵. نسخه ب «نمایند» آمده است.

۶. نسخه ب: «بعد از آنکه» آمده است.

۷. نسخه ب «مردار سنگ ده مثقال نرم صلاویه کرده با موم...» آمده است.

۸. نسخه ب «روغن زیت» آمده است.

۹. نسخه ب «را به زودی اصلاح می‌کند» آمده است.

بدان که هر محلی که سرما برد، هر سال از سردی هوا ورم می کند و وجع به هم می رساند، مغز سر کلاغ زنگی را مکرر بر آن عضو سرما برده طلا نمایند در وقتی که ورم و وجع عود نموده باشد، رفع می شود.

تدبیر سفر دریا

باید که مسافر دریا قبل از سوار شدن کشتی، غذا چند روز کم میل نماید و در روز اول سوار شدن، به آب دریا نظر نکند و ربّ به یا سب یا انار یا ریاس با خود داشته باشد و مداومت به خوردن آنها نماید و آسهای ترش، مثل آس سماق و ناردان میل کرده باشد.

و اگر هم چنان^(۱) قی شود، مانع نشود، بگذارد که معده از اخلاط ردیه پاک شود و بعد از آن از این ربوب و آسها میل نماید و طریق ساختن این ربوب در هیضه مذکور می شود، ان شاء الله تعالی.

تدبیر تولد شپش

جامه ای که در زیر همه جامه ها پوشیده باشد اگر کتان باشد، منع تولد شپش را می کند و اگر جیوه را به آب دهن^(۲) و حنا بکشند و بر ریسمانی بمالند و برگردن آویزند، شپش را می کشد و دیگر متولد نمی شود. اگر جامه ها را به دود کُندش یا ترمس - که عبارت از باقلای مصری بوده باشد - بدارند و بپوشند یا آنکه برگ خرزهره را کوبیده بایک روغنی مثل روغن بادام مخلوط نمایند و بر بدن بمالند، نافع است و مانع تولد شپش می شود. و مالیدن آب نمک در حمام نافع است.

۱. نسخه ب «هیجان» آمده است.

۲. نسخه ب «با آب دهان» آمده است.

تدبیر آنکه بشره از باد و آفتاب سیاه نشود

آن است که در وقت حرکت، کتیرا و نشاسته و صمغ عربی و لعاب به دانه و لعاب بزرقطونا؛ مجموع یا بعضی از آنها را با سفیده تخم مرغ به صورت بمالند و بعد از فرود به منزل بشویند.

اما تدبیر رفع آن هر گاه حادث شده باشد، آن است که پیه مرغ را با موم سفید بگدازند و با آرد نخود به صورت بمالند و به آب گرم بشویند.

تدبیر ریش شدن بدن از سواری و پاها از^(۱) موزه

آن است که همین که اثر ریش شدن بدن از سواری ظاهر شود [که] علامتش حرارت و سوزش و سرخی آن عضو است؛ اولاً باید که کتانی را به آب سرد کرده یا گلاب^(۲) تر کنند و بر عضو مکرر بگذارند تا آنکه حدت سوزش فرو نشیند، پس مردارسنگ را با گلاب و اگر نباشد با آب بسایند و بمالند.

اما نفاخات که از موزه و کفش دریا^(۳) به هم رسد و آن را به فارسی تاول گویند، باید که آن را با، خاری بترکانند، بعد از آن مازو را با آب سرد بسایند و بمالند یا گلنار را کوبیده بر او بپاشند.

اما تدبیر رفع ترکیدن پاها و دست‌ها؛ - که به علت اختلاف هواها و آبها و غبار^(۴) از برای مسافر اتفاق می‌افتد - باید که اول از چرک خوب پاک کند و ساعتی در آب گرم بگذارد و بعد از آن کتیرا را مثل غبار ساییده، بر او بپاشند و

۱. نسخه ب «پاها از» نیامده است.

۲. در نسخه ب «گلاب سرد کرده» آمده است.

۳. نسخه ب «پا اخذار» آمده است.

۴. نسخه ب «گرد و غبار» آمده است.

از گرد و چرک محافظت نمایند و اگر از این تدبیر به نشود، پیه بز را بگدازند و مازو را مثل غبار ساییده بر او مخلوط نموده و گرم کرده، ترکیده‌ها^(۱) را از آن پر کنند. و هرگاه مزمن شده باشد، سندروس را نرم ساییده با روغن بزرک بجوشانند تا نیک غلیظ شود و گرم در میان ترکیده‌ها بچکانند.

تدبیر افتادن از بلندی و صدمه به بعضی اعضا رسیدن^(۲)

اما تدبیر افتادن از مرکوب یا از بلندی و صدمه به بعضی عضو رسیدن، مثل لگد چهار پایان و صدمه سنگ یا چوب و امثال آنها؛ بدان که اگر یکی از آن آفات به عضو شریف، مثل سر و تهیگاه یا بیضه رسیده باشد و یا آنکه به هر عضوی رسیده باشد و به شدت باشد، فصد باید کرد که مواد بدن میل بدان موضع نکند و مفسده، عظیم تر نشود؛ پس آن موضع را به این ادویه ضماد نمایند: ماش مقشر، گل ارمنی، اقاویا، صبر سقوطری با آب برگ مورد.

و اگر موضع صدمه ورم کرده باشد: گل سرخ، عدس مقشر، گل ارمنی، شیاف مامیثا، صندل سرخ، فوفل با گلاب ضماد نمایند. و اگر [هیچ یک] از ادویه یافت نشوند به هر حال مورد را با زرده تخم مرغ ضماد نمایند یا بیخ حلیحون را با زرده تخم مرغ یا زیره سبز و صبر سقوطری و مَرِّ مَکِّی با زرده تخم مرغ یا یکی از آنها با زرده تخم^(۳). و اگر هیچ یک نباشند، زرده تخم مرغ و ماش مقشر و اگر یکی از آن دواها به تنهایی یافت شود هم خوب است.

و اگر یافت شود قدری مومیایی معدنی فرو برد [و] بر عضو مؤوف نیز طلاء نمایند و غذا آتش برنج یا آتش عدس و پهتی ماش و آتش بادام میل نماید. و اگر تب به هم رسیده باشد، از حیوانی احتراز نماید.

۱. نسخه ب «میان ترکیده‌ها» آمده است.

۲. نسخه ب «اما تدبیر افتادن از ترکب یا بلندی و صدمه به بعضی رسیدن» آمده است.

۳. نسخه ب «با زرده تخم مرغ» آمده است.

به هر حال از ترشی‌ها و ماست و دوغ و آب سرد پرهیز کند و عضو را از هوای سرد محافظت نماید و خاکستر گرم را در کیسه کرده، بر عضو مؤوف بندند و حسب المقدور ترک حرکت کند تا تمام به اصلاح آید. و اگر بعد از این تدابیر وجع باقی باشد، زفت رومی را گرم کرده و بر کرباسی بکشند و بر آن بچسبانند؛ که تمام، به اصلاح می آید، ان شاء الله تعالی.

تدبیر جراحات

اما تدبیر جراحات که از آلات جارحه، مثل کارد و شمشیر و امثال آنها بر بدن واقع می شود این مرهم مجرب است و از اسرار است و جراحی را ملایم^(۱) می کند و حاجت به هیچ دوی دیگر ندارد: روغن چراغ، بیست مثقال؛ زرده تخم مرغ، عود مردارسنگ، پنج مثقال؛ دم الاخوین، سه مثقال؛ اجزاء را نرم کوبیده با روغن زرده تخم مرغ^(۲) ممزوج نموده، استعمال نمایند. دوایی که سهل المأخذ است و در کتب مبسوطه و طبیه مذکور نیست و از اسرار است؛ برگ درخت سنجد را بر جراحات ضماد نمایند، جراحی را به چرک می آورد و پاک می کند و ملایم^(۳) می گرداند و به هیچ تدبیر دیگر محتاج نیست و مکرر به تجربه رسیده است و اگر برگ تازه نباشد، خشک شده نیز مؤثر است.

تدبیر سوختگی

اما تدبیر سوختگی عضوی از آتش یا آب گرم یا روغن گرم، آن است که پیش از آنکه عضو آبله کند، سفیده تخم مرغ را بر او بمالند و لته را به آب یخ یا برف

۱. نسخه ب «ملتئم» آمده است.

۲. نسخه ب «با روغن و زرده تخم مرغ» آمده است.

۳. نسخه ب «ملتئم» آمده است.

سرد کنند و بر آن وضع کنند یا آنکه مداد بمالند یا عدس را پخته ضماد نمایند یا گل ارمنی و سرکه و آب طلاء نمایند و یا آنکه سفیداب قلع و گل ارمنی و سفیده تخم مرغ بمالند یا سفیداب قلع و مردارسنگ و سرکه ضماد نمایند: و اگر آبله کرده و مجروح شده باشد و وجع و سوزش داشته باشد، اگر مانعی نبوده باشد، فصد کنند و از خوردن شیرینی و روغن اجتناب کند. و مرهم سفیداب - که صفت آن این است - استعمال نمایند: سفیداب قلعی، موم کافوری، از هریک، دو مثقال؛ روغن گل سرخ، یک مثقال و اگر نباشد، روغن بادام شیرین؛ موم را با روغن بگدازند و سفیداب را نرم کوبیده، اضافه نمایند و استعمال کنند.

و مرهم دیگر که معروف است به مرهم نوره، در سوختگی آتش مجرب است و بهترین مرهم‌ها در این باب است: آهک را در میان آب به قدری که بر روی آهک آب بایستد، بگذارند و خوب برهم زنند، چون ته نشین شود [و] دو ساعت بگذرد آن آب را بریزد و تجدید آب دیگر کند و باز برهم زند و بعد از دو ساعت باز تجدید آب کند تا هفت مرتبه، پس آن آهک را خشک کند و با روغن گل سرخ و اگر نباشد، با روغن بادام شیرین مخلوط نموده، استعمال نمایند. و اگر موم کافوری در این مرهم اضافه نمایند، شاید.^(۱)

و اگر مردارسنگ نرم صلایه کرده با پیه بز سرشته، استعمال نمایند نافع و مجرب است؛ نهایت استعمال مردارسنگ در این صورت جایز نیست؛ زیرا که اثر سیاهی از آن^(۲) در جلد می ماند و بسا باشد که زایل نشود.

۱. نسخه ب «هم، شاید» آمده است.

۲. نسخه ب «از آن مدتی در» آمده است.

تدبیر خستگی در سفر

هر گاه مسافر در سفر از حرکت بسیار - خصوصاً پیاده - خسته شود و دیگر قادر به حرکت نباشد، ناخن‌های پا را از هر روغنی که باشد چرب کند، رفع آن می‌کند. و در هوای گرم پاها را تا زانو در آب سرد گذاشتن و شستن و در هوای سرد در آب گرم نافع است و رافع خستگی است به حدی که بعد از آن هر قدری که خواسته باشد، حرکت می‌تواند کرد.

و تدبیر ماندگی مرکوب هر چند خارج از موضوع این رساله است، نهایت چون مسافر را بسیار ضرور می‌شود، ذکرش لازم است؛ بدان که اسب و استر هر گاه از حرکت وامانده باشد، قدری افیون - که اقلش یک مثقال و اکثرش سه مثقال باشد - باید به حلقش کرد که توانایی رفتار به هم رساند و مسافت دیگر طی کند و این تدبیر از اسرار مکتومه است و دانستن این، مسافران را بسیار ضرور است.

مطلب دوم:

در معالجه صنفی چند از بعضی امراض که
بدون رجوع به طبیب معالجه می توان نمود.

صُدَاع

هر گاه از اسباب مسخنه^(۱) خارجیه از بدن اُتفاق افتاده باشد؛ مثل نشستن یا راه رفتن در آفتاب یا نزدیک آتش بسیار مقام کردن، یا دوا یا غذای گرم با لقوّه یا بالفعل خوردن، یا در حمام بسیار ماندن. وبالجمله آنچه از خارج، سبب حرارت زاید در بدن باشد و به اعتبار استعداد دماغ و اعضای سر، سبب صداع گردد.

علامتش وجود یکی از اسباب مذکوره با تقدم یکی از آنها و حرارت پیش سر و خشکی اندرون بینی و تشنگی و صدا کردن گوش و تخفیف یافتن صداع از استعمال مبرّدات بالفعل و بالقوه و عدم سنگینی در سر و اعتدال در سایر حالات بدن.

علاج آن بوییدن صندل و گلاب و گل بنفشه و گل نیلوفر و کافور و استنشاق گلاب و بوییدن سرکه با گلاب و مالیدن روغن گل سرخ با سرکه بر سر و روغن تخم کدو و روغن بنفشه بادام و روغن تخم کاهو و روغن تخم خشخاش [است].

۱. نسخه ب «مسخنه» آمده است.

و مالیدن تخم کاسنی کوبیده با گلاب و لخلخه از گلاب و سرکه و صندل سرخ یاسفید و آب گشنیز و آب خیار و کاهو و ضماد تراشه کدو و خیار و مالیدن هسته هلیله زرد با آب یا گلاب سوده و مالیدن قرص مثلث با آب گشنیز و مالیدن پاها و پاشویه کردن به آب گرم و آشامیدن آب انارین و آب ریباس و آبغوره و آب آلوچه و بزر قطونا با عرق بید یا عرق کاسنی یا عرق نیلوفر یا آلو بخارا یا زرد آلوی خشک را خیسانیده و صاف نموده با شیرخشت یا بی شیرخشت یا دوغ سرد کرده، هر یک از این ادویه و اشربه مذکوره که یافت شود، صرف کند.

و غذا انار و گلابی و هندوانه و مغزخیار و آلوچه و گیلاس و آلوی زرد و از بقول: کاهو و اسفناج و خرفه و از حبّوب: ماش و عدس و از قلیه ها: قلیه زرشک و تمر و ناردان و آلو بخارا و سماق و لیمو و نارنج و ترنج و ریباس و قراقروت و دوغ و قلیه کدو با چلو و بی چلو، پهتی ماش و چلو در هر مکان، هر یک از اغذیه مذکوره که یافت شود.

و طریق ساختن روغن گل سرخ، آن است که روغن کنجد را بر ورق گل تازه ریخته تا چهل روز به آفتاب گذارند.

و طریق گرفتن روغن تخم کدو و خشخاش و بادام و امثال آنها، آن است که هر یک از اینها را نرم کوبیده و اندک آب گرم بر او پاشیده، بفشارند تا روغن بیرون آید.

و طریق گرفتن روغن بنفشه بادام، آن است که مغز بادام مقشر را با گل بنفشه تازه در میان کیسه کرده، مکرر بمالند و بعد از آن به طریق مذکور روغن بگیرند. و صفت قرص مثلث، این است: زعفران، افیون، بزر البنج و پوست بیخ لفاح،

اجزاء را مساوی کوبیده با آب کاهو معجون سازند، قرص‌های مثلث بسازند که با قرص‌های دیگر مشتمبه نشود و ساییدنش آسان باشد.

صداع برودتی

و اگر سبب صداع، برودتی باشد که از خارج رسیده باشد، مثل هوای سرد یا اغتسال در آب سرد یا خوردن دوا یا غذای سرد و علامت آن تقدم یکی از اسباب مذکوره است و کدورت حواس و میل و جع به پس سر^(۱) و سکون درد از استعمال مسخّنات و بسا باشد که با این نوع از صداع، نزله باشد یا آنکه بعد از آن نزله به هم رسد.

علاج: این است که سیوس گندم یا سیاه تخمه یا نمک یا گل سرخ یا خاکستر را گرم کند و در کیسه گیرد و بر سر بندد و بابونه و مرزنجوش و اکلیل الملک و گل سرخ و اسطوخودوس و یا بعضی از آنها را یا مجموع را جوشانیده، سر را به بخار آن بدارند و بوییدن مشک و عنبر نافع است و غذا کم میل نمایند و از هوای سرد و آب سرد و ماست و ترشی‌ها احتراز نمایند و قیمة شوربای با دارچینی و هل و زیره میل نماید.

صداع که از غلبه خون باشد

و اگر سبب صداع غلبه خون باشد و علامت آن، سرخی چشم‌ها و رخسار و زبان است و سنگینی سر و جستن رگ‌های جهنده سر و میل به خواب و پری رگ‌های بدن و سرخی و غلظت بول و آمدن خون از پای دندان یا بواسیر و خاریدن جاهای فصد و حجامت و شیرینی طعم دهان و جلوه کردن چیزهای

۱. نسخه ب «پیش سر» آمده است.

سرخ در پیش چشم، بی آنکه در خارج وجودی داشته باشند، یا در خواب چیزهای سرخ بسیار دیدن.

علاج: فصد قیفال است یا حجامت بین الکتفین و از دواها و غذاها - که در نوع صداع اول مذکور شد - خصوصاً آنچه ترش باشد میل نمایند و بعد از فصد، این ملین را میل نمایند: عناب، سپستان از هر یک، ده دانه؛ آلو بخارا، بیست دانه؛ تمر هندی، ده مثقال؛ شیر خشت و ترنجبین از هر یک، ده مثقال؛ پوست هلبله زرد، سه مثقال و اگر محتاج به تکرار این ملین باشد به یک روز فاصله، باز همین ملین را میل نمایند.

صداع که از غلبه صفرا باشد

و اگر سبب صداع غلبه صفرا باشد، علامتش مجموع علاماتی است که در نوع صداع اول مذکور شد سوای اعتدال، در سایر حالات بدن با زردی چشمها و صورت و تلخی دهان و التهاب و خشونت زبان و بی‌اشتهایی و بی‌خوابی و زردی و رقت بول و تخیل چیزهای زرد و شعله‌ها و در خواب دیدن زردی‌ها و شعله‌های آتش، علاج مجموع آنچه در نوع اول صداع مذکور شد و این ملین را خوردن: عناب، سپستان از هر یک، ده دانه؛ بیخ کاسنی و شاه‌تره و تخم کاهو از هر یک، دو مثقال؛ تخم گشنیز، یک مثقال؛ شیر خشت و ترنجبین از هر یک، ده مثقال؛ به عوض شیر خشت و ترنجبین، شربت بنفشه یا نیلوفر از هر یک، چهار مثقال؛ می‌تواند داخل نمود.

طریق ساختن شربت نیلوفر و بنفشه: آن است که گل هر یک را جوشانیده، صاف نموده و با سه وزن آن شکر صاف کرده به قوام آورند و روز بعد، این مسهل را میل نمایند: گل بنفشه، گل نیلوفر، شاه‌تره، بیخ کاسنی، خبازی، عنب

الثعلب از هر یک، دو مثقال؛ عناب، سیستان از هر یک، ده دانه؛ آلو بخارا، بیست دانه؛ پوست هلیله زرد، سه مثقال؛ اجزاء را جوشانیده، صاف نموده با شیر خشت و ترنجبین و فلوس خیارشبر از هر یک، ده مثقال؛ روغن بادام شیرین، یک مثقال میل نمایند.

و اگر از هر یک مسهل، رفع نشود، همان ملین اول را، روز بعد بخورد و بعد از آن باز مسهل را میل کند تا قلع ماده بشود. با هر یک از انواع مذکوره صداع که تب باشد، احتیاط از حیوانی لازم است.

صداع که از غلبه بلغم باشد

علامتش؛ سنگینی سراسر است و میل و جمع به پیش سر و خفت و جمع و سفیدی رنگ و رخسار و پر آبی دهان و عدم تشنگی و کسالت و سفیدی و غلظت بول و بسیاری خواب و تخیل چیزهای سفید در خواب و آبها و نهرها و باران و یخ و برف و سنگین شدن اعضاء خصوصاً زبان در خواب.

علاج: گلکند آفتابی، به قدر چهار مثقال، با هفت مثقال، سکنجبین؛ سه روز میل نمایند، بعد از آن، روز چهارم، آخر شب سه مثقال اطرینفل صغیر با دو مثقال ایارج فیکرا یا در شب چهارم به قدر سه مثقال حبّ شبیار فرو برند و از عقب آن، اندکی آب گرم بنوشند. و اگر به یک مسهل رفع نشود، باز دو روز در میان ایارج یا حبّ شبیار را به دستور میل نمایند تا رفع علت شود و صحت حاصل گردد. و غذا در روز مسهل، نخوداب و در سایر ایام، نان و مربای بالنگ با قیمة شوربا با هل و دارچینی و زیره میل نمایند.

صفت حبّ شبیار این است: صبر سقوطری، ده مثقال؛ تربد، هفت مثقال؛ پوست هلیله زرد، پنج مثقال؛ زعفران، نیم مثقال؛ اجزاء را نرم کوبیده، حبّ

سازند - و این را حبّ الذهب نیز گویند - و از برای انواع صداع نیز نافع است. و اگر تنقیه به نهجی که در تب‌های بلغمی مذکور خواهد شد، کنند هم شاید. و باقی علاج بلغمی به نهجی است که در نوع دوم صداع مذکور شد.

صداع که از غلبه سودا باشد

علامتش تیرگی رنگ و رخسار است و بسیاری فکر و وحشت و خوف بی سبب ظاهر و بی خوابی و خشکی دهان و تخیل چیزهای تیره و سیاه، و در خواب دیدن، چیزهای سیاه و مهیب و ترسیدن در خواب. علاجش به نهجی است که در صداع بلغمی مذکور شد. و اگر صداع به این رفع نشود، چاره تنقیه بدن و دماغ است از ماده سوداوی و بعد از آن، اصلاح مزاج دماغ و طریق به نحوی است که در ضعف قلب مفصلاً مذکور خواهد شد یا به دستوری که در تب ربع مذکور است، معالجه نماید.

جمعی کثیر که مبتلا به صداع مزمن بودند و اکثر آنها سودایی بودند و اطباً انواع معالجات نموده بودند و نافع نشده بود، فقیر به مداومت معجون حبّ الشفا که در ربع مذکور می شود، علاج کردم؛ چنانچه هر روز به قدر نخودی می دادم تا رفع علت شد و بعد از آنکه ایمن از عود شدند، ترک کردند.

و در صداع بلغمی به نهجی که مذکور شد، اگر بقیه آزار باشد شربت اسطوخودوس نافع است به این طریق که روز اول، پنج مثقال و دوم، شش و سوم، هفت مثقال و بعد از سه روز، روزی هفت مثقال از او را با شیرۀ تخم کاسنی و بادیان از هر یک، یک مثقال بنوشند یا آنکه عرق بیدمشک و گلاب بالمناصفه یا با عرق بادیان یا عرق گاو زبان بنوشند تا دوازده روز و اگر پیش از دوازده روز میل نمایند، شاید.

طریق ساختن شربت اسطوخودوس این است: اسطوخودوس، ده مثقال؛ عود الصلیب، بادیان، بیخ بادیان، گاو زبان، اصل السوس، پرسیاوشان از هر یک، پنج مثقال؛ پوست بیخ کرفس، تخم کرفس، تخم خطمی، گل بنفشه، گل سرخ، از هر یک، سه مثقال؛ مویز منقی و سپستان از هر یک، سی دانه؛ اجزا را بخیسانند و بجوشانند و صاف نمایند و با دویست مثقال شکر یا قند سفید به قوام آورند. و اگر بعد از شش روز از خوردن شربت اسطوخودوس و ایارج فیکرا یا حبّ شبیار یا یکی از مسهلّاتی که در تبهای بلغمی مذکور خواهد شد، هر یک به همان دستور مذکور میل نمایند هم، شاید.

و اگر سبب صداع، بخارات معده باشد

علامت آن، این است که شدت و ضعف صداع، تابع حال معده است. و اگر قوتهای معده به حال خود است، صداع تخفیف دارد. و اگر ضعف از هضم یا سایر قوتهای معده است، شدت می نماید. و بالجمله هر گاه ناخوشی در معده است، صداع به هم می رسد یا شدت می نماید. و هر گاه حال معده بر مجرای طبیعی است ساکن می شود.

علاج آن: خوردن اطرینفل صغیر است به قدر سه مثقال یا چهار مثقال در آخر شب و خوردن آمله پرورده با طباشیر یا مصطکی. و به حسب مزاج اگر هاضمه بسیار ضعیف باشد، به قدر یک مثقال نوشداروی هندی بر روی غذا میل نمایند و مراعات معده نمایند. و اگر خلط غالبی در معده باشد، به قدر یک مثقال و نیم ایارج فیکرا یا دو مثقال اطرینفل صغیر میل نمایند و اگر محتاج به تکرار باشد یک روز در میان به همین دستور میل نمایند.

طریق ساختن اطرینفل صغیر این است: پوست هلیله زرد، پوست هلیله کابلی،

آمله مقشر، هلیله سیاه، اجزاء را برابر کوبیده، با روغن بادام شیرین چرب کرده، با دو برابر مجموع، عسل کف گرفته به قوام آورده، بسرشند.

اما طریق ساختن نوشدارو که پیش اطبا مذکور است به معجون مفرح: این است که ورق گل سرخ، شش مثقال؛ سعد کوفی، پنج مثقال؛ قرنفل، مصطکی، اسارون، سنبل الطیب، دارچینی از هر یک، سه مثقال؛ قاقله صغار و کبار، زرنب، بسباسه، جوزبوا، خرفه، زعفران از هر یک، دو مثقال؛ آمله مقشر، نود مثقال؛ قند و عسل از هر یک، هشتاد مثقال؛ آمله رادر شیرگاو بخيسانند و در آب بجوشانند تا پخته شود، پس از پشت غربال بیرون کنند و قند و عسل را به قوام آورده، ادویه را کوفته و بیخته با آمله مخلوط نموده، باهم بسرشند.

اما طریق ساختن ایارج فیکرا: مصطکی، دارچینی، سلیخه، سنبل الطیب، عود بلسان و حبّ بلسان و اسارون و زعفران از هر یک، یک مثقال؛ صبر سقوطری، شانزده مثقال؛ اجزاء را کوبیده با هم مخلوط نمایند. آنچه در معالجه بعضی انواع صداع بیان می توان نمود، این است؛ دیگر انواع را رجوع به طبیب است.

در باب زکام و نزله

که عبارت است از فرود آمدن فضول رطبه دماغ از راه بینی یا حلق یا ریختن آن فضول به اعضای مجاوره، مثل سینه و گوش و چشم و غیر آنها. اگر سبب آن، یکی از اسباب مسخّنه خارجه باشد، از قبیل نشستن دربر آفتاب یا آتش یا غیر آنها از آنچه در نوع اول صداع مذکور شد، علامتش تقدم یکی از اسباب مذکوره است و خارش و سوزش اندرون بینی و حدّت و رقت آنچه از سیلان می ماند و سرخی چشم ها و سایر علاماتی که در نوع اول صداع مذکور شد.

علاج: اگر علامت غلبه خون باشد چنان که در صداع دموی مذکور شد، فصد قیفال بکند یا حجامت میان شانه. و اگر علامت غلبه صفرا باشد، چنانچه در صداع صفراوی مذکور شد، دو روز این ملین را میل فرماید: عناب، سپستان از هر یک، ده دانه؛ شیرۀ تخم کاهو، دو مثقال؛ شیرۀ تخم گشنیز، یک مثقال؛ خاکشیر، سه مثقال؛ شربت بنفشه، سه مثقال؛ و اگر همین منضج را در دموی میل نماید نافع است و تا سه روز از چربی و شیرینی و آب سرد و ترشی احتراز نمایند و اگر شب باشد از خوردن گوشت هم احتراز نمایند. غذا: آش عدس یا پهنی ماش و چلو و زردۀ تخم مرغ میل نمایند. و اگر ماده زیاده باشد، مسهلی از بنفشه و نیلوفر و عنب الثعلب و خبّازی و ریشه کاسنی و شاهتره از هر یک، دو مثقال؛ عناب، سپستان از هر یک، ده دانه؛ ترنجبین و شیر خشت از هر یک، هفت مثقال؛ فلوس خیار شنبر، ده مثقال؛ روغن بادام، یک مثقال؛ میل نمایند و بعد از [روز] چهارم، شربت خشخاش یا حبّ نزله یا حبّ الشفا یا افیون میل نمایند.

طریق ساختن شربت خشخاش: این است که صد دانه خشخاش با تخم و پوست را با آب باران بخیسانند و بعد از دو روز بجوشانند و صاف نمایند با پنجاه درهم قند سفید به قوام آورند.

صفت حبّ نزله مجرب این است: نشاسته، صمغ عربی، ربّ السوس، تخم خشخاش، افیون از هر یک، پنج مثقال؛ کتیرا، بهدانه از هر یک، دو مثقال؛ زعفران، نیم مثقال با لعاب بزر قطونا حبّ سازند.

حبّ نزله دیگر: نشاسته، صمغ عربی، ربّ السوس، تخم خشخاش، افیون از هر یک، پنج مثقال؛ کتیرا و بهدانه از هر یک، دو مثقال؛ زعفران، نیم مثقال؛ حبّ سازند. نسخه معجون حبّ الشفا در ربع مذکور است. و در نزله حاره بعد

از [روز] چهارم، شیرینی خوردن جایز است و رفتن به حمام معتدل و آب نیم‌گرم ریختن بر سر نافع است و چرب کردن مغز سر و بینی به روغن تخم کدو و روغن تخم کاهو و روغن تخم خشخاش و روغن بنفشه بادام هر یک باشد، مناسب است.

و اگر علامت غلبه خون و صفرا نباشد، تدبیر به نهجی است که مذکور شد سوای فصد و خوردن مسهل. و اگر سبب نزله، برد خارجی باشد، مثل رسیدن هوای سرد یا اغتسال در آب سرد علامتش تقدم یکی از اسباب مذکوره است و کدورت حواس و انتفاع از مسخحات بالفعل و عدم حدت ماده و عدم سوزش اندرون بینی.

علاج: ملینی که در نوع اول مذکور شد، میل نمایند و پرهیز را مثل نوع اول نگاه دارند و سر را بیشتر بپوشانند و اگر سبوس گرم را در کیسه کرده بر سر بندند، مناسب است. و در این نوع اگر آنچه دفع می‌شود بسیار غلیظ باشد و دفع نشده باشد، بوییدن سیاه تخمه در سرکه خیسانیده مناسب است. و اگر به طول کشد این نوع نزله، خوردن ایارج فیکرا با اطریفیل مناسب است؛ خصوصاً هرگاه غلبه رطوبت بر مزاج دماغ یا معده یا تمام بدن باشد، خوردن اطریفیل صغیر در انواع نزله نافع است.

درد چشم

که آن را - در عرف اطبا - رَمَد گویند و آن عبارت است از ورم طبقه ملتحمه که طبقه محسوسه از طبقات چشم است؛ یعنی آن گوشت سفیدی که در چشم مدرک می‌شود هرگاه ورم کند آن را رمد گویند و غالباً پلک‌های چشم نیز به مشارکت آن ورم می‌کند. سبب آن اگر از خون باشد، علامتش شدت سرخی

چشمه‌است و بزرگی ورم و نیز جهندگی رگها و بسیار چرک آمدن و سایر علامات غلبه خون چنانچه در صداع دموی مذکور شد.

علاج: فصد قیفال از جانب چشم علیل چنانچه در شرح اسباب تصریح نموده و حجامت ساقین و نقره و انداختن زالو بر پیشانی عند الضروره و فصد شریانی که در شقیقه می باشد، تجویز در علاج شده و حجامت میان شانیه و خوردن مبردات: شیرۀ تخم کاهو، دو مثقال؛ شیرۀ تخم گشنیز، یک مثقال؛ شیرۀ عناب، ده دانه؛ لعاب بزر قطونا، یک مثقال؛ خاکشیر، سه مثقال؛ شربت بنفشه یا شربت نیلوفر از هر یک، سه مثقال.

و اگر وجع ورم شدت داشته باشد، این ملین را میل نماید: شاهتره، عنب الثعلب، تخم کاسنی، گل بنفشه، گل نیلوفر از هر یک، دو مثقال؛ عناب، سیستان از هر یک، ده دانه؛ آلوی بخارایی، بیست دانه؛ پوست هلیله زرد، سه مثقال؛ شیرخشت و ترنجبین از هر یک، ده مثقال. و اگر محتاج به تکرار باشد، همین ملین را میل نماید و یک شب نه یک شب [یک شب در میان] در وقت خواب سه مثقال اطریفل صغیر فرو برد.

و غذا آش برنج و آش عدس و پهتی ماش و چلو با زردۀ تخم مرغ میل کند تا وقتی که وجع و ورم سکون تمام پیدا کند و در ابتدا صندل سرخ، بوش در بندی، حُضُض مکی، افیون با آب عنب الثعلب و آب گشنیز و کوکنار و آب خیار هر یک باشد به دور چشم‌ها به نحوی که به اندرون چشم نرود، بمالند. و مالیدن قرصی که حقیر آن را قرص مبارک نام کرده ام با آب گشنیز به دور چشم مناسب و مجرب است و حقیر بسیار رمد را که چندان شدتی داشت به مالیدن این قرص به دور چشم، بدون معالجه دیگر علاج کرده ام. صفت آن این است: صبر زرد، اقاقیا، حُضُض مکی، شیاف مامیثا، عدس مقشر از هر یک، پنج

مثقال؛ گل ارمنی، افیون، صندل سرخ، هلیله زرد از هر یک، سه مثقال؛ ریوند چینی، فوفل، مرّ مکی، کافور، ورق گل سرخ از هر یک، دو مثقال؛ زعفران، یک مثقال؛ اجزاء را نرم کوبیده با آب گشنیز قرص نمایند و بعد از [روز] پنجم به همین قرص، صبر سقوطری، مرّ مکی و زعفران اضافه نمایند و زرده تخم مرغ شب‌ها بر پشت چشم ضماد نمایند، چیزی به اندرون چشم داخل نکنند، مکرّر سفیده تخم مرغ و بهدانه با بزر قطونا با یکدیگر بزنند و صاف آن را در چشم بچکانند و بعد از [روز] چهارم، بهدانه، خبازی، تشمیزج - که آن را در عرف چشم گویند - هر سه را نیم کوب کرده، سرشته، مجموع را بجوشانند و صاف نمایند و با سفیده تخم مرغ در شیشه کرده، بر هم زنند و نیم گرم در چشم چکانند که در تسکین وجع مجرب است. و اگر وجع شدید باشد، شیاف ابیض افیونی را با سفیده تخم مرغ با شیر دختر اگر باشد ساینند در چشم بچکانند.

طریق ساختن شیاف ابیض این است: سفیداب قلع، هشت مثقال؛ صمغ عربی، پنج مثقال؛ افیون و کتیرا از هر یک، یک مثقال؛ اجزاء را نرم کوبیده با سفیده تخم مرغ سرشته، فتیله نمایند به هر اندازه که خواسته باشند، با مقراض بچینند و بعد از سکون وجع و کم شدن سرخی، این را استعمال نمایند: انزروت و چشم مقشّر، نشاسته، بزر قطونا اجزاء را مساوی و بعضی بدل بزر قطونا را در زمستان نبات سفید می‌کنند و این را ذرور ابیض و چهار داروی سفید می‌نامند. طریق استعمال آن، چنان است که قدری دارو را به دو انگشت گرفته و بر پلک‌ها بپاشند و چشم را بر هم گذارند و بعد از آنکه آب آمدن تمام شد، چشم‌ها را بکشاید.

و اگر سبب رمد صفرا باشد، علامتش آن است که ورم، سرخی و آمدن چرک و ریختن آب کمتر است و درد و سوزش و التهاب بیشتر است و سایر

علامات غلبه صفرا چنانچه در صداع صفراوی مذکور شد، موجود است. علاج: همان چیزی است که در رمدموی مذکور شد غیر آنکه در دموی فصد را از جانب مخالف می کنند و در صفراوی از طرف وجع، زیرا که در دموی غالباً محتاج به فصد دیگری شود و آن فصد دوم را از طرف وجع باید کرد و در صفراوی یک فصد کافی است و احتیاج در آشامیدن مسهل در صفراوی بیشتر است. و همچنین احتیاج بر مبرذات و اگر قرص بنفشه مسهل یافت شود و در رمدموی صفراوی به قدر دو مثقال، یا شیر خشت ده مثقال و آب گرم بعد از مسهلی که در دموی مذکور شد مناسب است.

صفت قرص بنفشه این است: گل بنفشه، ده مثقال؛ ورق گل سرخ، پنج مثقال؛ ربّ السوس، کتیرا از هر یک، دو مثقال؛ تربد با روغن بادام چرب کرده و پوست آن را تراشیده، پنج مثقال و سقمونیا که در میان به گذاشته و به خمیر جو در زیر خاکستر گرم یا آتش ملایم گذارده باشند تا به حدی که پخته شده باشد، پس سقمونیا را بر آورده باشند که آن را سقمونیای مشوی گویند، سه مثقال؛ اجزاء را کوبیده، قرص سازند و سایر تدابیر به نحوی است که در دموی مذکور شد. و اگر سبب رمدم بلغم باشد، علامتش شدت ورم است با کمی سرخی و بسیاری چرک و ریختن آب و چسبیدن پلکها در وقت خواب و سنگینی و سایر علامات غلبه بلغم باشد که در صداع بلغمی مذکور شد و نبودن علامات دموی و صفراوی.

و علاجش خوردن اطریفل صغیر است با ایارج فیقرا به دستوری که در صداع بلغمی مذکور شد با حبّ شبیار به همان دستور. و بسا باشد که محتاج به یک فصد باشد، یک فصد قیغال بکند و حلبه را نصف روز در آب خیسانیده و خوب بشویند و با ده برابر آن، آب صاف بجوشانند تا به نصف برسد و صاف

آن را با لعاب بزرک نیم گرم در چشم کشند و چشم را با آبی که اکلیل الملک را در او جوشانیده باشند بشویند و حُضْض مکی و صبر زرد و مُر مکی و اقاویا و زعفران و عنب الثعلب به دور چشم بمالند و بعد از سکون وجع و ورم، ذرور ابیض به چشم بکشند و سایر تدابیر به نهجی است که در دموی مذکور شد. و اگر سبب رمد سودا باشد، علامتش تیرگی رنگ چشم است و خشکی و نبودن چرک یا کمی آن و سایر علامات سودا چنان که در صداع سوداوی مذکور شد. علاجش مثل علاج رمد صفراوی است و ترطیب بیشتر باید کرد و ماء الشعیر با شربت بنفشه بسی نافع است و سایر تدابیر از فصد و غیره، مثل صفراوی است.

درد گوش

اگر سبب آن خون باشد، علامتش مجموع علاماتی است که در صداع دموی و رمد دموی مذکور شد. و [علاجش] فصد قیفال و حجامت میان شانیه و چکانیدن شیر دختر و سفیده تخم مرغ و لعاب بهدانه و لعاب بزر قطونا در گوش. و اگر وجع شدید باشد، شیاف ابیض افیونی با سفیده تخم مرغ ساییده، بچکانند یا اندکی افیون را با آب حل کرده به فتیله کتان آلوده در گوش دارند. صندل سرخ و حُضْض مکی، شیاف مامیثا، بوش دربندی با کوکنار یا کافور با آب گشنیز یا کاهو یا خیار یا کاسنی یا عنب الثعلب یا همیشه بهار به دور گوش بمالند و مالیدن قرص مبارک با آب گشنیز سبز به دور گوش، بسی نافع است. و اگر علامتش صفرا باشد، آنچه در رمد صفراوی مذکور شد و علاجش به دستور، علاج درد گوش دموی است، مگر آنکه در این جا احتیاج به مبردات و مسهل بیشتر است. و اگر وجع بسیار شدید نباشد، احتیاج به فصد نیست و

سایر تدابیر از چکانیدن و مالیدنی‌ها به نحوی که در درد گوش دموی مذکور شد. دوا و غذا به نحوی است که در رمده صفاوی مذکور شد. و در انواع درد گوش، روغن گل سرخ با سه برابر سرکه بجوشانند تا سرکه بر طرف شود و روغن بماند، آن روغن را در گوش بچکانند نافع است.

و اگر سبب آن بلغم باشد، علامتش عدم علامات دموی و صفاوی است و خفت و جمع و سنگینی سر و سایر علاماتی که در صداع بلغمی مذکور شد و علاجش به دستور، علاج صداع بلغمی است. در این نوع درد گوش، چکانیدن آب مرزنجوش نافع است و مجرب و روغن بادام تلخ هم با آب ترب نافع و مجرب است.

و اگر سبب آن سودا باشد، علامتش همان علامت بلغمی است، سوای سنگینی سر و رطوبت دهان. علاج نیز به همان دستور؛ مگر اینکه در این نوع، چکانیدن روغن بادام شیرین مناسب است و شیر گاو بر سر ریختن بسی نافع است.

و اگر علامات غلبه حرارت باشد، چنانچه در صداع دموی و صفاوی مذکور شد، در معالجه ضعف قلب سوداوی مذکور خواهد شد؛ فصد قیفال در این نوع از درد گوش نیز باید کرد.

خون آمدن از بینی

که آن را اطبا «رُعاف» گویند مادامی که به حد افراط نرسد و از آمدن خون، ضعف به هم نرسد، متعرض علاج نباید شد.

پس اگر سبب آن حدت خون باشد، علامتش غلبه صفاست چنانچه در صداع صفاوی مذکور شد و حدت و حرارت مزاج و رقت خون. علاجش

فصد قیفال و خوردن مبردات چنانچه در نوع اول صداع مذکور شد از دوا و غذا. و بعد از فصد و تبرید، هرگاه باز خون به افراط می آمده باشد، ریختن آب بسیار سرد بر سر و بستن برف و یخ بر میان سر و پیشانی به قدر طاقت و بستن بازوها در آنها نافع است. و آب نعنای تر را با آب سرگین الاغ با کافور یا بی کافور در بینی بچکانند یا آنکه مازو و گرد آسیا و کندر و صبر و دم الاخوین و شب یمانی را نرم کوبیده در نیچه یا قلم کرده در بینی بدمند یا کافور با آب گشنیز تر در بینی بچکانند یا آب برف و یخ در بینی بچکانند یا گل خطمی را با سرکه تیز ضماد نمایند. و آشامیدن آب بسیار سرد و نشستن در آب بسیار سرد اگر هوا بسیار سرد نباشد نافع است.

و اگر سبب رعاف، بسیاری خون در بدن باشد، علامتش علامات خون است چنانکه در صداع دموی مذکور شد. و با افراط آمدن خون، علاجش فصد قیفال است و حجامت میان شانه و سایر تدابیری که در نوع اول مذکور شد و خوردن دوغ ترش خنک بسیار نافع است و در این نوع، احتیاج به فصد و حجامت بیشتر است و در نوع اول، حاجت به مبردات.

درد دندان

بدان شخصی که خواهد دندان و لثه از آفات محفوظ باشد، باید که مراعات چند چیز بکند:

اول: آنکه احتراز کند از آنچه غذا را در معده فاسد بکند.

دوم: آنکه در خاییدن چیزهایی که به دندان می چسبند؛ خصوصاً شیرینی و مثل آن و انجیر خشک احتراز کند.

سوم: از هر چه دندان را کند می کند؛ مثل میوه های نارس و از هر چه بسیار

سرد باشد؛ خصوصاً بعد از چیزی که بسیار گرم باشد یا آنکه به عکس، احتراز کند.

چهارم: آنکه چیزهای بسیار صلب را به دندان نشکنند.

پنجم: آنکه دندان ها را همیشه پاک داشته باشد؛ چنان که بعد از خوردن چیزی، به زودی بشوید و خلال کند.

ششم: آنکه مکرر مسواک کند؛ خصوصاً بعد از خواب و در مسواک کردن مراعات کند که به شدت نباشد که دندان حرکت کند یا بیخ دندان متألم شود و مبالغه در مسواک نکند به حدی که آب دندان بر طرف شود؛ بلکه هر روزه مسواک کند به طریقی که چرک دندان پاک شود. و بهترین چوب‌ها برای مسواک، چوب اراک است. و اگر نمک ترکی را سوزانیده با عسل ضم نموده و هر ماهی دو بار به دندان بمالند در حفظ صحت دندان و لثه بسیار نافع است.

پس بدان که اگر سبب درد دندان حرارت باشد، علامتش علامت غلبه خون و صفراست و سایر علامات غلبه حرارت؛ چنانچه در انواع صداع مذکور شد و اینکه وجع به آب سرد گرفتن در دهان ساکت می شود و آنکه غالباً با ورم بن دندان باشد و اگر ورم نباشد سرخی و شدت حرارت بن دندان باشد، علاجش فصد قیفال است و حجامت؛ بعد از آن‌ها فصد چهار رگ و تبرید به مبردات دوائیه و غذائیه؛ چنانچه در صداع مذکور شد.

و اگر محتاج به مسهلی باشد، مسهلی که در صداع صفراوی مذکور شد مناسب است و سرکه و گلاب را با هم ضم کرده در دهان نگاه دارد. و اگر وجع شدید باشد، اندک کافور با سرکه و گلاب ضم نمایند. و اگر وجع از این‌ها تسکین نیابد، اندک افیون را نرم ساییده با روغن گل سرخ ضم نمایند و دردهان

نگاه دارند و پوست و برگ خیار را در سرکه جوشانیده، مضمضه نمایند یا آنکه پوست خشخاش را در سرکه خیسانیده، مضمضه نمایند.

اگر سبب درد دندان رطوبت بلغمی باشد، علامتش خفت و جع است و سکون با اشیاء حاره و اینکه سرخی و ورم، گوشت بن دندان را باشد و سایر علامات غلبه حرارت مفقود باشد؛ علاجش خوردن اطرینفل صغیر است با ایارج فیکرا و مضمضه به سرکه که پودنه و عاقرقرا در او جوشانیده باشند و صاف کرده باشند. و اگر فلفل را بجوشانند و صاف نمایند و آب آن را در دهان نگاه دارند نافع است. همچنین مویزج را با سرکه بجوشانند و مضمضه کنند و یا پوست مار را در سرکه جوشانیده، مضمضه نمایند.

و اگر سبب درد دندان ثقب باشد، یعنی سوراخ شدن و تهی شدن میان دندان، علاجش این است که عاقرقرا و افیون و کندر را با شیرمخلوط کرده میان آن را پر کنند یا خربق سیاه را با عسل ضم نموده، معجون کرده، در میان دندان بگذارند یا سوراخ دندان را به حُضض مکی یا زاج یا به مازو و یا مصطکی و سعد یا به کافور و کافور را شیخ الرئیس مجرب نقل کرده یا مویزج و حلتیت و بوره ارمنی یا بوره و بزرالبنج، از هر یک، دو جزء؛ و عاقرقرا و فلفل، از هر یک، جزئی؛ افیون، سه جزء؛ اجزاء را کوبیده با هم ضم کرده میان ثقبه دندان را پر کند و مضمضه سرکه که پوست بیخ کبر را در او جوشانیده باشند به حدی که نصف سرکه به تحلیل رفته باشد نافع است. و مضمضه به سرکه که برگ مورد و گلنار و شبّ یمانی در او جوشانیده باشند، منع زیاد شدن آن می‌کند.

و گاه است که به سبب سوراخ دندان، کرم در میان آن به هم می‌رسد و جع از آن جهت است؛ علاجش مضمضه به آب برگ شفتالو و قدری زراوند طویل کوبیده در دهان گرفتن است و اگر به این دفع نشود، بزرالبنج، تخم تره، از هر

یک، چهار مثقال؛ تخم پیاز، دو مثقال و نیم؛ اجزاء را کوبیده با پیه بز سرشته حبّها بسازند و در وقت حاجت یک حبّ را در آتش انداخته، قیفی یا نیچه‌ای رابه نحوی بر آن نصب کنند که دود آن به دندان کرم دار برسد و ادویه ای که در سوراخ شدن مذکور شد، برای کرم زده نافع است.

و بی حسی دندان که اطبّا ضرس و در عرف، گُند شدن دندان گویند: اکثر این است که از خوردن ترشی به هم رسد؛ علاجش خاییدن ساق خرفه و هم چنین خاییدن مغز بادام مقشر و مغز فندق و هم چنین خاییدن موم و خمیر نان گرم و زرده تخم مرغ گرم به حدی که از گرمی آنها اشک از چشم بر آید؛ هر یک از اینها نافع و مجرب است. و اقوی از مذکور، صعتر و نمک است و اگر با عسل ضم شود اقوی است.

و اما ورم بن دندان: اگر علامات غلبه خون باشد، چنانچه در صداع دموی مذکور شد، علاجش فصد قیفال است و حجامت و فصد چهار رگ و تبرید به مبردات دوائیه و غذائیه و خوردن مسهل صفرا در صداع مذکور شد. و به جهت انفجار ورم؛ کتیرا، تخم مرو، بادام شیرین مقشر، از هر یک، دو مثقال؛ پوست هوچویه، سریش، بیخ حلیحون، گل خطمی، بعضی یا مجموع اینها را نرم کوبیده، بپاشند؛ و اگر هسته تمر هندی را با اینها ضم نمایند، زودتر منفجر می شود. بزر قطونا و کاغذ کبود را اگر نرم بکوبند و به ورم بن دندان بپاشند، زود منفجر می شود.

رفتن گوشت بن دندان: اگر علامات غلبه خون باشد چنانکه مذکور شد، علاجش فصد قیفال است و حجامت میان شانه و فصد چهار رگ و تبرید به مبردات دوائیه و غذائیه و خوردن مسهل صفرا چنانکه مکرر مذکور شد در صداع صفراوی. و اگر علامات غلبه صفرا و خون نباشد، احتیاج به خوردن

مسهل نیست؛ سماق را در گلاب خیسانیده، مکرر مضمضه نمایند و پوست هلیله زرد و مازو و فوفل هر یک را نرم کوبیده، نیم سوخته توتیای هندی، گل ارمنی؛ این مجموع را با آب کاسنی، تر کرده یا آبی که سماق را در او خیسانیده باشند، مکرر دندان را بشویند و در شب، در وقت خواب، این دواها را بپاشند: طباشیر، تخم گشنیز، عدس، کزمازج، دم الاخوین، گلنار، فوفل، تخم گل، پوست بیخ درخت زرشک، تخم خرفه، گرد سماق، گل سرخ، کات هندی، مروارید سوخته و اگر نباشد، بیخ مرجان سوخته و اگر مجموع این ادویه یافت نشود، بعضی از آنها کافی است.

و اگر به اینها علاج نشود و گوشت بن دندان فاسد شده باشد: کندر، زراوند مدحرج، دم الاخوین، کرسنه - که به عربی حب البقر گویند و به فارسی گاودانه نامند - و ایرسا - که بیخ بنفشه چینی باشد - این اجزاء را نرم کوبیده با سرکه عنصل خمیر نموده، قرصها ساخته در وقت حاجت به پای دندانها بپاشند.

و طریق ساختن سرکه عنصل این است: پیاز عنصل را با کارد چوبین، ریزه کرده، بانه برابر سرکه خوب در ظرفی کرده تا دو ماه اقلانچهل یوم در آفتاب گذارند، پس صاف نموده استعمال نمایند. و اگر سرکه عنصل به هم نرسد، همان ادویه را به سرکه بخیسانند با سرکه‌ای که زیره کرمانی در او خیسانیده باشند و هم چنین برای مضمضه کردن بهتر از همه چیز است.

و اگر فساد به حد تأکل باشد این سفوف را استعمال نمایند مجرب است: بیخ سوسن، عاقرقرحا، از هر یک، یک مثقال؛ شب یمانی، گلنار، مازو، گرد سماق از هر یک، دو مثقال؛ نرم کوبیده به پای دندان بپاشند. شخصی را گوشت بن دندان فاسد و متعفن شده بود و دندانها سیاه و باریک و ضعیف و اکثر

مشرف به افتادن بود، اطبا بسی معالجه کردند و نفعی نکرد و به فقیر رجوع کردند، فقیر بعد از فصد و تنقیه به این سفوف علاج کردم و صحت کامل حاصل شد؛ باذن الله تعالی.

و اگر عفونت و تأکل لثه و ناصور به این ادویه رفع نشود، سنون سورنجان استعمال نمایند و صفت آن این است: پوست انار ترش و شیرین از هر یک، سه مثقال؛ مازو، گلنار، شبّ یمانی، کاغذ سوخته، عاقرقرا، از هر یک، ده مثقال؛ گرد سماق، پانزده مثقال؛ نمک هندی، نوشادر، از هر یک، پنج درهم؛ اینها را کوبیده با سرکه سرشته حبّ سازند و در وقت حاجت باز کوبیده به پای دندانها بپاشند و بعد از لحظه‌ای به آب گشنیز یا سرکه مضمضه کنند.

و اگر شدت فساد گوشت بن دندان به حدی باشد که به اینها علاج نشود به فلافیون که صفت آن در بواسیر مذکور می شود علاج کنند و طریق استعمال آن این است که قدری از آنها را به پای دندانها بپاشند و لحظه ای صبر کنند و بعد از آن، با سرکه یا آب گشنیز بشویند و مضمضه کنند و انگشت را محکم بمالند تا گوشت فاسد شده دفع شود. اگر بعد از استعمال آن، وجع شدید به هم رسد، به روغن گل سرخ مضمضه کنند تا وجع و سوزش فرو نشیند و بعد از بر طرف شدن گوشت‌های فاسد، ادویه ای که به جهت پاشیدن شب در وقت خواب مذکور شد، عمل نماید.

خُنَاق

که آن را در عرف اطبا درد گلو نامند، عبارت است از ورم اجزاء اندرونی یا بیرونی حلق. سبب این اگر خون باشد، علامتش سرخی رنگ و روست و پری رگ‌ها و شیرینی طعم دهان و سایر علامات غلبه خون - چنانچه در صداع

دموی مذکور شد - علاجش فصد قیفال است از جانب مخالف و ترک شیرینی و حیوانی و خوردن مبردات دوائیه و غذائیه چنان که در رمدموی مذکور شد. و بعد از فصد، منضج و مسهل به نحوی که در صداع صفراوی گذشت و اگر یک فصد کفایت نکند، اعاده فصد از جانب موافق بکند یا حجامت میان شانه.

و اگر بعد از فصد، موافق این نسخه احتقانی بکند انساب است از خوردن مسهل: عنب الثعلب، خبّازی، بیخ کاسنی، بنفشه، نیلوفر، بزرک سفید، گل خطمی از هر یک، دو مثقال؛ عناب، سپستان، از هر یک، پانزده دانه؛ شیرۀ جو مقشّر با آب برگ چغندر، از هر یک، هشت مثقال؛ شیر خشت و ترنجبین، از هر یک، ده مثقال؛ فلوس خیار شنبر، از هر یک، دو مثقال؛ روغن بادام شیرین، پنج مثقال؛ نمک طعام، نیم مثقال؛ در سه دفعه به عمل آورند؛ دفعه اول آب نمک و قدری روغن بادام و دفعات دیگر، سایر اجزاء و آب چغندر را دفعه آخر. در ابتدا غرغره سرکه و گلاب با آب گشنیز سبز یا آب کاسنی سبز یا آب توت سیاه و عنب الثعلب و عدس و جو مقشّر و گلنار فارسی و پوست خشخاش و تخم کاهو و تخم گشنیز و سماق از هر یک که یافت شود مناسب است.

و بعد از فصد و اندک سکون ورم و وجع، ترشی‌ها را از اجزاء غرغره اخراج، و فلوس و خیار شنبر اضافه نمایند و از خارج نیز ضمادی از گشنیز سبز کوبیده مناسب است.

و اگر ورم از خارج ظاهر باشد و بعد از فصد معلوم شود که ورم جمع و منفجر می‌شود، غرغره‌های مذکوره را به عمل آورند و گشنیز سبز و اسفناج تازه با شیر گاو، پخته، گرم ضماد نمایند یا آنکه گل خطمی، گل بنفشه، بزرک سفید، تخم مرو، کتیرا، خبّازی با شیر گاو یا آب اسفناج یا آب برگ بارهنگ،

پخته، نیم‌گرم ضماد نمایند. و هرگاه قریب به انفجار باشد، تخم تمر هندی را کوبیده اضافه ضمادات نمایند تا منفجر شود، بعد از انفجار، همین ضماد را استعمال نمایند تا از چرک پاک شود و ملتئم گردد.

و اگر سبب ورم بلغم باشد، علامتش کمی وجع است و بزرگی ورم و دشوار چیز فرو بردن و بسیاری لعاب در دهان و شوری آن و سفیدی رنگ رو و تهیج صورت و سایر علامات بلغم، علاج آن است: اولاً حقه‌کنند از عنب الثعلب، گاو زبان، اکلیل الملک، بابونه، بیخ بادیان، بیخ کاسنی، سنای مکی، اصل السوس، از هر یک، دو مثقال؛ عناب، سپستان، انجیر زرد، مویز منقی هر یک، یازده دانه؛ کافشه، پنج مثقال؛ بادام تلخ، دو مثقال؛ آب چغندر، ده مثقال؛ سبوس گندم، پنج مثقال؛ ترنجبین و فلوس خیار شنبر، از هر یک، ده مثقال؛ بوره ارمی، یک مثقال؛ نمک، نیم مثقال؛ در پنج دفعه به عمل آورند.

و اگر چیزی به گلو فرو برود، عنب الثعلب و گاو زبان و تخم خطمی و بیخ کاسنی، از هر یک، دو مثقال؛ عناب و سپستان، از هر یک، ده دانه؛ ترنجبین، هفت مثقال؛ بنوشند و غرغره در این نوع از خنق به ربّ جوز بهتر است. و صفت آن این است که پوست سبز گردکان را بکوبند و بفشارند و آب آن را بگیرند و بجوشانند تا به نصف برسد و مساوی نصف مجموع آب، پوست گردو و شکر اضافه نمایند و بجوشانند و کف آن را بگیرند و از بار بردارند و در وقت حاجت استعمال نمایند. ملا نفیس در شرح اسباب می گوید که غرغره به ربّ جوز قوی‌تر و بهتر است در معالجه اورام. فقیر را گمان این است که در خنق دموی و صفراوی هرگاه بسیار شدید باشد هم نافع است؛ چنانچه ظاهر کلام ملا نفیس هم دلالت دارد. و اگر ربّ جوز یافت نشود، غرغره به آب و سکنجبین عسلی یا عسل را با آبی که عاقرقرحا و مرزنجوش و عسل و اندک

زعفران در او بجوشانیده باشند، غرغره کنند؛ بعد از سه روز انجیر را بجوشانند و اندک بوره را در او حل کنند و غرغره کنند.

و از ادویه‌ای که در خناق‌های بسیار صعب متفق علیه اطبّاست خصوصاً بلغمی به تجربه رسیده است، سرگین سگ است. و طریق اخذ و استعمال آن این است: سگی را سه روز سوای استخوان، غذایی ندهند، روز چهارم سرگین او را ضبط نموده، خشک کنند و غرغره به آن کنند. و آلوده نمودن انگشت یا پر مرغی به آن و بر ورم مالیدن و از بیرون طلا کردن و با سکنجبین قلیلی از آن مخلوط کردن و اندک اندک فرو بردن، تمامی این شقوق را نافع است و بسی از خناق‌های صعب که به چیزی دیگر دفع نشده به این دفع شده. و در انواع خناق، شکافتن شکم خروس و گرم از خارج ضماد کردن و فقیر تجربه کرده ام بسیار نافع بود. و شکافتن شکم وزغ است و ضماد کردن [آن] بسیار نافع است و به تجربه رسیده.

زن یکی از اعظام و ارباب دُول را خناق دموی بسیار صعب عارض شد و بعد از فصد و غرغره های بسیار، شبی راه نفس به حدی مسدود شد که به هلاکت مقرون بود. از نصف شب تا صبح، ده خروس را کشته و هر یک نصف او را بر یک طرف گلو ضماد می کردم تا صبح به مرتبه ای رسید که تنگی نفس هیچ نبود و نفس را به استراحت می کشید؛ نهایت قادر بر چیز خوردن نبود؛ بعد از غرغره با شیر گاو و گل بنفشه و انجیر در او جوشانیده با فلوس خیار شنبلیله فرمود تا شب اندک انفتاحی شد و قلیلی ماء الشعیر فرو برد و باز به سایر تدابیر علاج‌ها کردم تا به شد.

و بستن ریسمانی که افعی را به او خفه کرده باشند بر گردن صاحب خناق مجرب است و نافع. در خناق بلغمی، غرغره به مُرّی و عسل نافع است و هم

چنین غرغره به سکنجبین عنصلی و آب ترب و عاقرقرحا و مویزج و خردل در اواخر که ماده نضج یافته باشد و منفجر شود. نوشادر و بوره ارمنی را در نیچه کرده و به حلق بدمند که به زودی منفجر می شود و مُرّی را که به زبان فارسی آبکامه گویند، هرگاه با شیر ترتیب کنند، کومه می گویند و در اصفهان آبکامه می گویند، هرگاه ترتیب کرده باشند با سرکه.

و صفت آن این است که آرد جو و آرد گندم را بی نمک و خمیر مایه در آب خمیر کنند و در برگ انجیر پیچیده، در سایه گذارند تا خشک شود، پس یک جزء از این را با مثل آن نانی که از آرد جو پودینه پخته باشند و هم وزن آن نمک و ربع آن رازیانه، پس مجموع را کوبیده، به آب خمیر کرده و در تابستان بیست روز در آفتاب گذارند، مکرر برهم زنند و آب تازه بر روی آن ریزند و باز برهم زنند و بعد از بیست روز برهم زنند و بردارند. و این مایه را هرگاه با سرکه تا چهل روز در آفتاب گذارند و خشک کنند آن را آبکامه می گویند. و اگر با شیر ترتیب دهند، معروف است به کومه و آنچه قدر سرکه باشد لااقل برابر باشد و بیشتر هم می شود هم چنین باید و آنچه در غرغره خنَاق می باید و مقصود اطبا آن مایه است، نهایت اگر ترتیب با سرکه یافته باشد هم نافع است. و سکنجبین عنصلی، طریق ساختن آن این است: سرکه عنصل را که صفت آن در رفتن گوشت دندان مذکور شد با قدری که چاشنی شود، عسل کف گرفته بجوشانند و ضبط نمایند.

و اگر سبب خنَاق سودا باشد، علامتش تیرگی رنگ و رخسار و صلابت ورم و خشکی دهان و سایر علامات غلبه سودا؛ چنانچه در صداع سوداوی مذکور شد. علاجش مثل علاج خنَاق دموی و صفرآوی است. و در غرغره خنَاق سوداوی به ربّ جوز نافع است و در آخر، لعاب حلبه و آب انجیر زرد

که پخته باشند و فلوس خیار شنبر و سایر علامات، علاج آن، مثل دموی است.

غرغره دیگر به جهت خناق صفراوی و دموی: آب انار ترش با پیه افشوده با رب توت و آب گشنیز به دستور، آب برگ زرشک و آب عنب الثعلب و آب مطبوخ سماق و بعد از چند روز که ماده نضج یافته باشد، انجیر زرد، حلبه، تمر هندی و گل سرخ و تخم مرو که جوشانیده، صاف نموده با فلوس خیار شنبر و غرغره نمایند و اگر درد گلو با تب باشد، غرغره به عدس و تمر هندی و گل سرخ و تخم مرو که جوشانیده و صاف نموده باشند با رب توت نافع است. و در انواع درد گلو، غرغره به گلنار، و به عدس و به گل سرخ و کزمازج که جوشانیده و صاف نموده باشند با رب جوز مذکور نافع است.

و اگر سبب ورم صفرا باشد، علامتش شدت وجع و عطش و خشکی و تلخی دهان و سایر علامات غلبه صفرا، چنانچه در صداع صفراوی مذکور شد. علاجش همان علاج خناق دموی است؛ سوای آنکه یک فصد در این نوع کافی است و احتیاج به مبردات و مسهلات صفرا در این نوع بیشتر است و خوردن سکنجبین و ماء الشعیر با شربت نیلوفر مناسب است.

طریق ساختن ماء الشعیر این است: ده مثقال جو پوست کنده را با دو بیست مثقال آب به آتش نرم ملایم بجوشانند تا شصت مثقال آب بماند. پس صاف نموده، هر روز بیست مثقال آن را با دو مثقال سکنجبین ساده یا سه مثقال شربت نیلوفر یا هشت مثقال شیر خشت بنوشند و مبردات و منضج و مسهل به نهجی است که در دموی مذکور شد.

و ورم خارج گلو را اگر نخواهند منفجر شود، مالیدن فلوس خیار شنبر و روغن بادام تحلیل ورم می نماید.

سرفه

که آن را به عرف اطباً سعال می نامند و آن حرکتی است از سینه و شش که به سبب آن دفع مودی از خود کند. و سبب آن اگر ماده حاره باشد که از دماغ به شش و اعضای سینه ریخته باشد، علامتش خشکی سرفه است؛ یعنی به سرفه چیزی دفع نمی شده باشد یا اینکه سرفه در شب بیشتر بوده باشد و سوزش و خارش گلو و اعضای سینه. علاجش این است که منع نزول ماده به شربت خشخاش نمایند و از شیرینی و چربی و ترشی و آب سرد احتراز نمایند و اگر شربت خشخاش را با لعاب بهدانه و لعاب بزر قطونا و شیرۀ تخم کدو و شیرۀ تخم کاهو و سفوف سعال میل نمایند بهتر است.

طریق ساختن سفوف سعال این است: تخم اسفناج، شکر تیغال، از هر یک، پنج مثقال؛ نشاسته، صمغ عربی، از هر یک، دو مثقال و نیم؛ ربّ السوس، نبات سفید، از هر یک، یک مثقال و نیم؛ اجزاء را نرم کوبیده، سفوف سازند و هر روز سه مثقال شربت خشخاش را با یک مثقال از این سفوف و لعابها و شیره ها که مذکور شد، میل نمایند.

اگر شربت خشخاش میسر نشود، هر روزه طرف آخر روزه قدریک ماش افیون فرو برند و در شب وقت خواب، این حبّ در دهان نگاه دارند: نشاسته، کتیرا، صمغ عربی، گل ارمنی، از هر یک، دو مثقال؛ مغز بادام شیرین مقشر، باقلای مقشر، تخم خشخاش، پوست خشخاش، از هر یک، یک مثقال؛ اجزاء را نرم کوبیده، سفوف سازند با لعاب بزر قطونا حبّهای پهن به قدر نیم نخود ساخته، مکرر در دهان نگاه دارند. و حبّ اولی که در نزله مذکور شد، در این نوع نافع و مجرب است.

حبّی دیگر که در این نوع و بسیاری از سرفه ها نافع است و مجرب و فقیر،

سرفه های مزمن و قریب به سل را به مداوی این حبّ علاج کردم و از اسرار است. و صفت آن این است: کتیرا، نشاسته، نبات سفید، باقلای مقشر، مویز هسته بیرون کرده، تخم خشخاش سفید، پوست خشخاش، بهدانه، گل ارمنی، از هر یک، دو مثقال؛ افیون، سه مثقال؛ اجزاء را کوبیده با لعاب بهدانه حبّ سازند و به دستور در دهان نگاه دارند.

و لعوق خشخاش در این نوع سرفه و سایر انواع حتّی بلغمی، خصوصاً بعد از تنقیه نافع است و مجرب. و صفت آن این است: پوست خشخاش، پنجاه مثقال بخیسانند و بجوشانند و صاف کنند و با صد و پنجاه مثقال قند بجوشانند تا به قوام آید و بعد از آن ربّ السوس، مغز تخم کدو و مغز بادام شیرین، از هر یک، پنج مثقال؛ کوفته به آن ممزوج نمایند قدر شربت تا ده مثقال؛ هر روز دو مثقال آخر روز اندک اندک می لیسند که نافع و در انواع سرفه ها مجرب است. و شربت دیاقوذا در این نوع سرفه بسی نافع است. و صفت آن این است: خشخاش سفید با پوست و تخم، بیست دانه؛ تخم خطمی، کتیرا، صمغ عربی، تخم خبّازی، بهدانه، از هر یک، پنج مثقال؛ اصل السوس، بیست مثقال؛ بزر قطونا، ده مثقال؛ اجزاء را دو روز در آب باران بخیسانند و بجوشانند و صاف نمایند و با قند سفید از صد و هشتاد مثقال تا دویست مثقال به قوام آورند و قدر شربت تا سه مثقال، آخر روز میل کنند.

و اگر سبب سرفه، حرارت مزاج شش باشد، علامتش غلبه خون و حرارت نفس و تشنگی و سرخی رنگ رو و سایر علامات غلبه خون بر مزاج چنانچه در انواع صداع مذکور شد. علاجش فصد باسلیق و خوردن هر روز سی مثقال ماء الشعیر با سه مثقال شربت بنفشه و یک مثقال سفوف سعال مذکوره و لعاب بهدانه و لعاب بزر قطونا و اگر به فصد و تبرید رفع نشود، روز

این منضج را میل نمایند: عناب، سپستان، از هر یک، ده دانه؛ خبّازی، بهدانه، از هر یک، سه مثقال؛ شیرۀ تخم کدو و تخم کاهو، از هر یک، دو مثقال؛ شربت بنفشه، سه مثقال؛ سفوف سعال مذکور، یک مثقال؛ در روز سوم این مسهل را میل نمایند: عناب، سپستان از هر یک، ده دانه؛ بنفشه، نیلوفر، تخم خبّازی، تخم خطمی، عنب الثعلب، از هر یک، دو مثقال؛ شیر خشت، ترنجبین، از هر یک، هفت مثقال؛ فلوس خیار شنبر، ده مثقال؛ روغن بادام شیرین، یک مثقال؛ و اگر محتاج به تکرار مسهل باشد، مکرر میل نمایند و غذا آش قیمه شوربا و قلیه چلو با زردۀ تخم و پهتی ماش مقشر با شیرۀ بادام و شیرۀ خشخاش.

و بدان که در این نوع و نوع اول از سرفه و بالجمله سرفه که با حرارت مزاج باشد بعد از معالجات مذکوره، اگر سرفه باقی باشد، خوردن شیر الاغ به نحوی که در تب دق مذکور خواهد شد، نافع است و اگر هر روز با شیر الاغ به قدر یک مثقال قرص خشخاش ضم کند، نافع است و صفت آن این است: گل سرخ، صمغ عربی، از هر یک، چهار مثقال؛ نشاسته و کتیرا و ربّ السوس، از هر یک، دو مثقال؛ طباشیر، پنج مثقال؛ زعفران، نیم مثقال؛ با آب خالص قرص سازند؛ قدر شربت دو مثقال. و اگر به عوض شیر الاغ، ماء الشعیر که صفت آن در خناق مذکور شد، میل نمایند هم نافع است و ماء الشعیر با شربت بنفشه بدون قرص خشخاش هم مجرب است.

و اگر سبب سرفه، ماده رطوبی باشد که به شش ریخته باشد، علامتش این است: آنچه دفع به سرفه شود، کمال غلظت داشته باشد و عدم علامات غلبه حرارت، علاجش خوردن شربت زوفاست و لعاب حلبه و بزرک و بهدانه.

طریق ساختن شربت زوفای این است: زوفای یابس، پرسیاوشان، اصل السوس، از هر یک، هفت مثقال؛ بنفشه، تخم خطمی، خبّازی، از هر یک، چهار مثقال؛

عناب، سپستان، از هر یک، سی دانه؛ انجیر زرد، بیست دانه؛ اجزاء را بجوشانند و صاف نمایند و با پنجاه درهم شکر به قوام آورند و هر روز پنج مثقال یا هفت مثقال از این شربت را با لعاب‌های مذکور میل نمایند تا ماده پخته رفع شود.

ذات الجنب و ذات الصدر و شوصه و ذات العرض

بدان که ذات الجنب، ورمی است در پرده که از اندرون کشیده شده است بر استخوان‌ها که آن را به عربی اضلاع گویند و به فارسی دنده و به ترکی قبرغه گویند و آن‌ها چهارده استخوان هستند؛ از هر طرف هفت، که به اصطلاح اطباء آن‌ها را اضلاع صدر گویند با پرده‌ای که فاصله است میان اعضایی که نفس کشیدن با آن‌هاست، مثل شش و دل و پرده‌های سینه و میان اعضای غذا، مثل معده و جگر و غیر این‌ها. و این پرده، جوف را به دو قسم نموده، پس هر گاه ورم در یکی از این دو پرده باشد، آن را ذات الجنب صحیح گویند و اگر ورم در پرده‌هایی باشد که ما بین هر یک از دو دنده است یا پرده‌ای که از بیرون بر استخوان‌های دنده که سر آن‌ها به هم رسیده باشد که به اصطلاح اطباء آنها را اضلاع خلف گویند و آن‌ها ده استخوانند از هر طرفی پنج، آن را شوصه گویند و بعضی بر سبیل ترادف هر یک از این‌ها را ذات الجنب و شوصه و برسام گویند و بعضی برخلاف مذکور، اصطلاحات کرده‌اند. نهایت چون مناقشه در اصطلاح نیست و ثمره نزاع در علاج ظاهر نیست به ذکر آن‌ها نپرداخته، بنا را بر اصطلاح مذکور گذاشت. و گاه ورم در پرده می‌باشد که سینه را به دو قسمت کرده پس اگر در طرفی از پرده باشد که متصل است به استخوان‌های سینه، آن را ذات الصدر گویند و اگر در طرفی باشد که متصل است به مهره‌های پشت، آن را ذات العرض گویند.

اما ذات الجنب خالص، هر گاه سبب آن خون باشد، علامتش تب دائمی است و دردی، از عالم اینکه گویا چیزی در عضو می خلد و تنگی نفس و سرفه شدید با درد و نفس زدن شدید پی هم و سرخی رنگ و رخسار و پیری رگها و جستن رگهای جهنده و اکثر این است که تشنگی و خشکی دهان و خشونت زبان و بی خوابی و هذیان نیز می باشد و اقوای علامات در دمویّت ماده ذات الجنب این است که؛ آنچه به سرفه دفع می شود و اطبّا آن را نفث می گویند؛ مخلوط به خون می باشد.

علاج؛ فصد باسلیق از جانب مخالف وجع بکند و اگر قوی باشد، خون به قدری که تغییر رنگ بکند بگیرند و الا کمتر بگیرند. و فصد باید که در ابتداء مرض به عمل آید؛ زیرا که در ابتدای فصد [ابتدای مرض]، انتظار نضج ماده ضرور نیست؛ لهذا فصد در ابتدای مرض می توان کرد.

و صاحب خلاصه التجارب می گوید که من فصد را در روز دوم انفع از سایر ایام دانسته ام و در روز سوم و چهارم بدین منوال بود و اگر از روز اول تا چهارم فصد به عمل آمده باشد، در روز پنجم مسهل باید داد و الا در روز پنجم فصد باید کرد و در روز ششم مسهل باید داد و اگر در روز پنجم نیز به عمل نیامده باشد، البته فصد از روز هفتم نباید بگذرد و اگر فصد از روز هفتم بگذرد، دیگر فصد از جانب مخالف نباید به عمل آید بلکه از جانب وجع باید کرد؛ هر چند اطبّا بعد از روز چهارم را از جانب وجع فرموده اند؛ نهایت حقیر تا روز هفتم، هر گاه ماده دموی باشد از جانب مخالف فصد کرده ام و بسیار نافع یافته ام.

و هر گاه فصد از جانب مخالف قبل از روز هفتم به عمل آید، فصد باسلیق دیگر از جانب وجع در روز هفتم به عمل آورند و اگر در روز هفتم به عمل

نیاورند در روز نهم و الا در روز یازدهم. و اگر به عوض فصد از جانب وجع، حجامت میان شانه بکنند در حالتی که اعراض مرض بسیار شدید نباشد هم شاید. و اگر بعد از فصد ثانی، شدت اعراض مرض باشد و باز محتاج به کم کردن خون باشد، حجامت می توان کرد و شیخ الرئیس تجویز حجامت میان سینه کرده.

و اگر تا روز یازدهم هیچ خون نگرفته باشند یا آنکه گرفته باشند و باز اعراض مرض از شدت وجع و تنگی نفس و بسیار آمدن خون باشد در روز سیزدهم یا چهاردهم یا پانزدهم اگر خون هیچ نگرفته باشند فصد باسلیق از جانب وجع و اگر خون گرفته باشند حجامت میان شانه بکنند.

و اگر علامات میل ماده به دماغ از هذیان گفتن بسیار و بی خوابی بسیار و بیهوشی باشد، فصد صافن از جانب وجع یا حجامت ساق از آن جانب بکنند، هر چند ابن زکریا در حاوی کبیر منع از خون گرفتن بعد از روز یازدهم کرده؛ نهایت شیخ الرئیس با احتیاط تجویز کرده اند.

اما دوا در اول، منضجی از عناب و سپستان از هر یک، یازده دانه؛ بهدانه، دو مثقال؛ بجوشانند و صاف نمایند و با شیرۀ تخم کدو، سه مثقال، و شربت بنفشه و نیلوفر، از هر یک که باشد، چهار مثقال؛ قرص طباشیر ملین، نیم مثقال؛ بدهند و در آخر روز، لعاب بهدانه و لعاب بزرقطونا و خاکشیر و عرق بید نیم گرم بدهند و در روز پنجم یا ششم مسهلی بدهند به این دستور: عناب و سپستان، از هر یک، یازده دانه؛ گل بنفشه، گل نیلوفر، تخم خطمی، خبّازی، از هر یک، دو مثقال؛ شیر خشت، ترنجبین، فلوس خیار شنبز از هر یک، ده مثقال؛ روغن بادام شیرین، دو مثقال؛ و هم چنین همین مسهل را در روز هشتم و دهم و دوازدهم نیز بدهند.

و اگر تب شدت داشته باشد و وجع و سرفه شدید باشد، در روز شانزدهم نیز همین مسهل را و در سایر ایام همان منضج را میل کند. اگر نفس مشکل باشد و به آسانی نمی آمده باشد، در مسهل و منضج دو مثقال بزرگتان اضافه نمایند. و بهترین دواها بعد از مسهل اول در این مرض، ماء الشعیر است و به عوض دوا و غذا و آب می توان داد.

هرگاه به عوض منضج مذکور سی مثقال ماء الشعیر را با چهار مثقال، شربت بنفشه و نیم مثقال، قرص طباشیر بدهند می تواند شد یا آنکه منضج مزبور را به دستور مسطور بدهند و ماء الشعیر را به عوض آب، هر چه تشنه شود بدهند. و اگر شوربایی از ماء الشعیر و برنج و اسفناج یا کدو ترتیب دهند هم شاید و غذا تا روز چهاردهم، مقصور به شوربای بی حیوانی کند با اسفناج و کدو و شیر بادام.

و اگر بی خوابی بسیار باشد، شیر تخم خشخاش سفید نیز اضافه نمایند و پیتی ماش مقشر با شیر بادام طرف شام بدهند. و بعد از روز چهاردهم اگر تب تخفیف یافته باشد و وجع ساکن باشد، خروس بچه بدهند و اگر ضعف زیاده باشد بعد از روز چهاردهم با وجود تب می توان داد. بعد از روز چهاردهم اگر سرفه و وجع و تب باقی باشد، هرگاه تب حدت داشته باشد، منضج مذکور تا دو سه روز بدهند و بعد از آن مسهل دیگر بدهند.

و اگر تب تخفیف یافته باشد و وجع و سرفه باشد و نفث خلط کم می آمده باشد، گاوزبان، اصل السوس، از هر یک، دو مثقال؛ اضافه نمایند و قرص طباشیر را کم کنند و مسهل را به اضافه گاوزبان و اصل السوس و پرسیاوشان، از هر یک، دو مثقال، مویز منقی، پانزده دانه و احتراز از آب سرد و میوه را لازم دانند تا وجع سرفه و تب دفع و صحت حاصل شده باشد. اما اضمده به این نوع

استعمال می شوند که در آرد جو، گل بنفشه، تخم خطمی با روغن بادام شیرین استعمال نمایند و اگر قلیلی کتیرا و موم کافوری اضافه نمایند، شاید.

شیخ الرئیس ضماد را در ابتدا اکلیل الملک و آرد جو و پوست خشخاش تعیین نموده و بعد از روز هفتم نیز ضماد اکلیل الملک و تخم کتان و بعد از روز یازدهم این دو جزء را با آرد بابونه و باقلا استعمال نمایند و در او آخر به عوض روغن بادام شیرین، روغن بابونه بکنند.

صفت قرص طباشیر این است: طباشیر سفید، چهار درهم؛ ترنجبین، سه درهم؛ مغز تخم خیارین، مغز تخم کدو، نشاسته، صمغ عربی، تخم خشخاش سفید، کتیرا، از هر یک، یک درهم؛ به لعاب بزر قطونا سرشته، قرص ها بسازند. و اگر سبب ورم صفرا باشد، علامتش نیز تب دائمی است و درد خلنده و سوزش و سرفه شدید و تنگی نفس و زردی بول و قلق و اضطراب است. و در صفراوی، تشنگی و خشکی دهان و خشونت زبان و بی خوابی و هذیان بیش از دموی می باشد و در دموی، تنگی نفس بیشتر است و زردی بول از اقوی علامات صفراویت ماده است.

علاج آن به دستوری است که در دموی مذکور شد؛ سوای اینکه اول در صفراوی مسهل باید داد و در روز پنجم یا ششم، فصد باسلیق از طرف وجع باید کرد و اگر وجع شدت داشته باشد و تنگی نفس باشد، حجامت میان شانه در نهم بکند و بسا باشد که احتیاج به حجامت نباشد و سایر تدابیر به نهجی است که در دموی مذکور شد. و تبرید در این نوع بیش از دموی باید کرد و مداومت به ماء الشعیر در این نوع از لوازم است و بر منضج مذکور تخم کاهو و اگر بی خوابی بسیار باشد، شیرۀ تخم خشخاش اضافه نمایند.

و اگر سبب ورم بلغم باشد، علامتش سبکی تب است و خفت و وجع و بی

رنگی بول و غلظت آن و نبودن علاماتی که در دموی و صفراوی مذکور شد. و از اقوی علامات بلغمی، سفیدی نفت خلط است با اندک سرخی. علاجش قریب است به علاج دو نوع سابق؛ سوای آنکه در این نوع نیز یک فصد کافی است؛ چنانچه در صفراوی مذکور شد.

و بسا باشد که حاجت به یک فصد نیز نباشد چنانچه حقیر خود این نوع را مکرر بدون فصد معالجه کرده‌ام و از منضج مذکور در دموی، گاو زبان اضافه نمایند و در مسهل، گاو زبان و اصل السوس و بعد از روز دوازدهم، پرسیاوشان با اجزاء مذکوره و باقی علاج به دستور دموی است و تبرید در این نوع بسیار کمتر باید به عمل آورد.

و اگر سبب ورم سودا باشد و این بدترین انواع است؛ چنانچه اکثر اطباً گفته اند که این نوع قتال است؛ علامتش شدت همان علاماتی است که در صفراوی مذکور شد و سیاهی روی زبان و از اقوای علامات، سیاهی نفت است و دیر به هم رسیدن نفت و بعد از آنکه به هم رسید، بسیار مشکل کننده می شود. علاجش به نهجی است که در دموی و صفراوی مذکور شد.

و تبرید در این نوع بیش از همه انواع باید کرد و فصد در این نوع باید کرد و در ابتدا از جانب مخالف وجع و بعد از آن، از جانب وجع به نحوی که در دموی مذکور شد و در این نوع به عوض مسهل مشروب، حقنه به عمل آورند؛ به این دستور که در روز پنجم یا ششم عنب الثعلب، تخم خطمی، خبازی، گل بنفشه، گل نیلوفر، گل خطمی، تخم کتان، از هر یک، سه مثقال؛ عناب، سپستان، از هر یک، پانزده دانه؛ شیرۀ جو مقشر، ده مثقال؛ شیرخشت، ترنجبین، فلوس خیار شنبدر، از هر یک، ده مثقال؛ روغن بادام شیرین، پنج مثقال؛ آب برگ چغندر، هفت مثقال؛ نمک طعام، نیم مثقال؛ اول آب نمک را با

یک مثقال روغن بادام بریزند و سایر اجزاء را چهاربخش نموده به چهار دفعه بریزند و آب چغندر را در آب آخر داخل نمایند و همچنین در روز هشتم نیز به این دستور حقنه نمایند.

و در سایر انواع خصوصاً صفاوی بعد از یک مسهل مشروب، خصوصاً اگر هذیان و بی خوابی و سنگینی سر باشد، مسهل را به عنوان تحقین به عمل آورند بهتر است. و در این نوع سوداوی، منضج سایر ایام و ضماد و مداومت ماء الشعیر و فصد و حجامت به نهجی است که در دموی مذکور شد.

و فقیر در این ایام، ذات الجنب سوداوی را معالجه کردم به این نحو که در روز پنجم، رجوع به فقیر کردند، منضج دادم و در روز ششم، مسهل مشروب و در روز هفتم، فصد باسلیق از جانب مخالف کردم؛ نفت در اول بسیار زرد بود و در روز هفتم، سیاه شد و در روز هشتم، حقنه فرمودم و در روز نهم، اعاده فصد کردم از جانب وجع و در روز دهم و دوازدهم باز حقنه فرمودم و در روز چهاردهم، حجامت میان شانه، اکثر امراض تخفیف یافت و منضج و ضماد به نهجی بود که در دموی مذکور شد و در روز چهاردهم، ماء الشعیر عوض آب می دادم بعد از روز چهاردهم اندک تهجی در صورت و پشت پا بود و اعراض ذات الجنب ساکن نشده بود؛ سیاهی نفت بر طرف شد؛ ماء الشعیر را قطع کردم و در روز شانزدهم، مسهل مشروب به دستور مزبور دادم و خروس بچه نیز دادم و چون بقیه وجع و تب بود، در روز بیستم نیز مسهل مشروب دادم تب و وجع و سرفه بالمره رفع و صحت حاصل شد؛ بعون الله تعالی.

اما ذات الجنب مغالط و غیر صحیح، در اسباب و علامات و معالجات با ذات الجنب صحیح متحد است، مگر اینکه اعراضش از عالم شدت وجع و حدت تب و بیهوشی و ناخوشی ها و علامات از صحیح کمتر است و بسا باشد که ورم

در غیر صحیح در ظاهر باشد و انتفاع ضماد از غیر صحیح بیشتر است و نفث در این نوع بسیار کم است و علامات و علاج هر یک از دموی و صفراوی و بلغمی و سوداوی به دستوری است که در صحیح مذکور شد.

اما شوصه؛ علامتش همان علاماتی است که در ذات الجنب مذکور شد؛ سوای آنکه در شوصه وجع در استخوانهای دنده هایی است که سر آنها به هم رسیده باشد و علامات دیگر آنکه علیل از شدت وجع حرکت نمی تواند کرد و هیچ شکل نمی تواند خوابید و نفث بسیار کم می باشد.

علاجش نیز در هر یک از دموی و صفراوی و بلغمی و سوداوی، با ذات الجنب، متحد است؛ مگر اینکه در شوصه ابتدا فصد نباید کرد، بلکه در روز چهارم یا پنجم یا ششم حقنه بکند به دستوری که در ذات الجنب سوداوی مذکور شد و به عوض مسهل مشروب، در ایامی که مسهل باید داد، احتقان به عمل آورند و باقی علاج از فصد و منضج و تبرید و غذا و ضماد، همان علاج ذات الجنب است و نفع ضماد کمتر از ذات الجنب است.

اما ذات الصدر و ذات العرض؛ علامت هر یک از دموی و صفراوی و بلغمی و سوداوی به نحوی است که در ذات الجنب مذکور شد؛ سوای اینکه در ذات الصدر، وجع در ابتدای گودی گردن است تا آخر استخوانهای سینه و علیل نظر به زمین نمی تواند کرد و سر را به بالا نمی تواند کرد و راحتش آن است که به پشت یا به پهلو بخوابد.

و در ذات العرض، وجع در مهره های پشت می باشد و علیل بر پشت نمی تواند خوابید و به چپ و راست نمی تواند نظر کرد و هر گاه سرفه می کند از شدت وجع مضطرب می شود و علاج انواع هر یک از اینها به عینه علاج ذات الجنب است؛ سوای اینکه ضماد در ذات الصدر بر سینه و در ذات العرض بر

پشت به عمل باید آید. و چون هر یک از ذات الصدر و ذات العرض در وسط است و جانب مخالف و موافق ندارد، فصد را در ابتدا از طرف راست و بعد از آن از طرف چپ باید کرد.

هر گاه بعد از روز بیستم در هر یک از امراض مذکوره سرفه و آمدن خلط غلیظ باقی باشد و تب نهایت تخفیف داشته باشد، خصوصاً در بلغمی از امراض مذکوره شربت زوفایی که در سرفه مذکور شده با شیرۀ تخم کدو و لعاب بهدانه از چهار مثقال تا هفت مثقال بدهند و اگر از سفوف سعالی که در سرفه مذکور شد به قدر نیم مثقال با شربت زوفا ضم نمایند، بهتر است.

و اگر بعد از روز بیستم هنوز تب تخفیف نیافته باشد، خصوصاً در صفراوی، و خلط چندان غلیظ نباشد، اکتفا به شیرۀ تخم کدو و شیرۀ تخم خیار، از هر یک، سه مثقال؛ و شربت بنفشه، چهار مثقال با لعاب بهدانه و نیم مثقال از سفوف سعال مذکوره میل نمایند تا تب، نهایت تخفیف بیابد، بعد از آن اگر محتاج به شربت زوفا باشد به نحوی که مذکور شد، بدهند.

و بدان که آنچه مذکور شد، بسائط امراض مذکوره بود و مرکب از دو و بیشتر آنها می تواند شد، مثل جمع ذات الصدر و ذات الجنب و غیر ذلک از تراکیب. و هر گاه مجموع یا اکثر آنها جمع شوند و علامت اجتماع، وجع اکثر با جمیع مواضع مذکوره است، علاجش بسیار مشکل است؛ چنانچه اکثر اطباء تصریح نموده اند. به هر حال، علاج مرکب همان مفرد است با نهایت اهتمام و استعمال ضماد بر جمیع مواضع که وجع دارد.

ذات الرية

ورمی است حاره که در شش به هم می رسد و از خون یا صفرا یا بلغم شور متعفن، می شود و گاه باشد که سبب آن نزلۀ حارّه است که از دماغ نازل [می شود] و اکثر از انتقال ماده خنق می باشد و گاه از انتقال ذات الجنب و گاه از انتقال سرما به هم رسد به هر حال یا دموی یا صفراوی و یا بلغمی است.

پس اگر سبب آن خون باشد، علامتش تب دائمی است و سرفه، تنگی نفس شدید و دردی در سینه و سنگینی چنان که گویا چیز سنگینی بر سینه گذارده اند و در اکثر این است که درد در استخوان چنبر گردن کشیده است تا آخر استخوان های سینه و گاه بر سینه و گاه به زیر کتف نیز می رسد و گاه تا زیر پستان ها نیز می آید و سرخی رخسار خصوصاً گونه چنان که گویا گونه ها را به چیزی سرخ رنگ کرده اند و سرخی چشمها و عطش شدید و خشکی زبان و گرمی نفس و سرخی زبان در ابتدا و بعد سیاهی آن و سرخی بول و غلظت و بالجمله مجموع علامات که در صداع دموی و ذات الجنب مذکور شد.

و اگر سبب صفرا باشد، علامتش تب دائمی است در نهایت حدت و تنگی نفس و وجع اشد از دموی و سرخی رنگ و رخسار و پری و سرخی چشمها کمتر از دموی است و خشکی زبان و گرمی نفس و تلخی دهان و قلق و اضطراب و عطش و افر و خشکی مجموع بیش از آنکه در دموی است و زردی و سرخی بول با رقت، و بالجمله، مجموع آنچه از علامات در صداع صفراوی و ذات الجنب صفراوی مذکور شد.

و اگر سبب آن بلغم باشد، علامتش تب دائمی حقیقی است و با علاماتی که در تب لازم بلغمی مذکور [است] و سرفه و وجع خفیف و شدت تنگی نفس و رطوبت دهان و بی رنگی بول و غلیظی آن و نبودن علاماتی که در دموی و صفراوی مذکور شد.

اما فرق میان انواع ذات الجنب و ذات الصدر و ذات الریه به چند چیز است:

اول: کیفیت وجع که در ذات الجنب و ذات الصدر، وجع از عالم این است که گویا در عضو، چیزی مثل جوالدوز و سوزن فرو می‌رود و در ذات الریه از عالم این است که گویا چیز سنگینی بر سینه گذاشته‌اند.

و فرق دیگر این است که؛ در ذات الجنب و ذات الصدر بی‌خوابی هست و در ذات الریه خواب بردن زیاد و از علامات خاصه ذات الریه سرخی بسیار شدید است به قدر یک درهم بزرگ در گونه‌ها چنان که گویا گونه‌ها را با رنگ سرخی رنگ کرده‌اند، و این در ذات الجنب نمی‌شود.

علاج: شیخ الرئیس می‌گوید که علاج ذات الریه جاری مجرای علاج ذات الجنب است؛ مگر اینکه ضمادات ذات الریه باید اقوی باشد و اهتمام در تنقیه شش از نفث بیشتر باید کرد. و بالجمله، معالجه هر یک از دموی و صفراوی و بلغمی را به نهجی که در ذات الجنب مذکور شد به عمل آورند و در ذات الریه، ابتدا صندل سرخ و آرد جو و آب برگ خرفه و قلیلی روغن بنفشه بادام و اگر نباشد، روغن بادام ضماد نمایند و بعد از [روز] چهارم، آرد جو، گل بنفشه، خطمی، روغن بادام، موم کافوری و اگر کتیرا اضافه نمایند، شاید و بعد از [روز] ششم، اکلیل الملک، تخم خطمی، آرد باقلا، بابونه با روغن بادام.

شیخ الرئیس پیه مرغ خانگی و پیه اردک در ضمادات ذات الجنب و ذات الریه بعد از [روز] هفتم تجویز کرده و سایر معالجات از دوا و غذا و فصد به نهجی است که در اقسام ذات الجنب مذکور شد.

و تشخیص اینکه ورم در کدام جانب شش است - که فصد اول از جانب مخالف بکنند - به چند چیز می‌شود:

اول؛ بیشتر سرخ شدن رخسار در جانب وجع؛ دیگر، سنگینی زیاد در جانب وجع؛ دیگر، خشک شدن ضماد زودتر از جانب وجع و اگر از این‌ها هیچ فرقی از طرف راست و چپ نباشد، اول از جانب راست دوم از جانب چپ - به دستوری که در ذات الصدر مذکور شد - فصد بکنند.

و ذات الریه سوداوی کم اتفاق می افتد، مگر اینکه از اول، سبب، ماده دیگر باشد و آن ماده صلب شود و سوداوی گردد. و علامت صلب شدن ماده ذات الریه این است که روز به روز تنگی نفس بیشتر شود و نفث کمتر گردد و حرارت بسیار کم شود و استنشاق هوا بسیار مشکل شود.

علاجش این است: لعاب بزرک و بهدانه و حلبه با روغن بادام بنوشند و روغن بادام و پیه مرغ و پیه مرغابی و لعاب ریشه خطمی و تخم خطمی و حلبه و بزرک ضماد نمایند.

[ضعف قلب]

[ضعف قلب به سبب رسیدن بخار سوداوی به قلب و دماغ] به اعتبار رسیدن بخار سوداوی به قلب و دماغ می تواند بود؛ پس هرگاه با حرارت مزاج و احتراق صفرا باشد، علامتش، علامات غلبه صفراست چنانچه در صداع صفراوی مذکور شد. علاجش خوردن شربت سیب و شربت ترنج و شربت لیمو و شربت ریباس و شربت انار و شربت غوره و دوغ گاوی است.

و طریق ساختن اشریه مذکوره این است که آب هریک از این‌ها را گرفته با ثلث آن قند یا نبات یا شکر صاف نموده به قوام آورند و در غوره و ترنج اگر شیرینی بیش از ثلث کنند، شاید. و مالیدن صندل سفید با گلاب بر محل قلب و خوردن مفرحات بارده، مثل مفرّحی قلیل الدواء و کثیر النفع است. صفت آن

این است: تخم خرفه، ده مثقال؛ تخم گشنیز، گل گاوزبان، از هر یک، پنج مثقال؛ صندل سفید سوخته، طباشیر، ورق گل سرخ، از هر یک، پنج مثقال؛ با شربت سیب و اگر نباشد شکر سفید یا قند یا نبات دو برابر اجزاء بسرشند و از دو مثقال تا چهار مثقال با عرق بید مشک، تخم ریحان، قدومه یا به تنهایی میل نمایند. و طریق ساختن شربت سیب مثل شربت به است که در هیضه مذکور می شود.

صفت مفرّحی دیگر اقوی از مفرّح اول، همان اجزاء را با اضافه مروارید ناسفته، کهربا، ابریشم مقراض کرده، زرشک بی دانه، تخم خشخاش، از هر یک، سه مثقال؛ مغز هل، دو مثقال؛ تودری سرخ، عود قماری، بهمن سرخ و سفید، از هر یک، یک مثقال؛ عنبر، نیم مثقال؛ ورق نقره، یک مثقال؛ به دستور اول با دو برابر اجزاء شربت سیب یا نبات یا قند به قوام آورده، بسرشند و از یک مثقال تا سه مثقال میل نمایند.

مفرّحی دیگر اقوی از دو مفرّح مذکور، مشهور به مفرّح یاقوتی که اطباء اتفاق دارند که در تقویت قلب و دماغ که با حرارت مزاج باشد نظیر ندارد، صفت آن این است: مروارید ناسفته، شش مثقال؛ بسد، چهار مثقال؛ یاقوت، دو مثقال؛ ورق طلا، یک مثقال؛ لاجورد، یک مثقال و نیم؛ لعل، سه مثقال؛ عقیق یمنی، یک مثقال؛ یشب، یک مثقال؛ کهربا، سه مثقال؛ طباشیر، هفت مثقال؛ ورق گل سرخ، چهار مثقال؛ گل مختوم و اگر نباشد گل داغستان، دو مثقال؛ گشنیز خشک، سه مثقال؛ تخم گل سرخ، سه مثقال؛ ساذج هندی، زرنباد، درونج عقربی، از هر یک، یک مثقال؛ عود هندی، سه مثقال؛ پوست ترنج، سه مثقال؛ گاوزبان گیلانی، سه مثقال؛ بادرنجبویه، بهمن سفید، از هر یک، دو مثقال؛ ریوند چینی، تخم کاسنی، از هر یک، سه مثقال؛ کافور، عنبر اشهب، از

هر یک، دو مثقال؛ مسک، نیم مثقال؛ ابریشم، سه مثقال؛ آمله مقشر، پوست هلیله کابلی، از هر یک، بیست مثقال؛ قند سفید دو برابر اجزاء گلاب و شربت سیب و شربت به، آب انار شیرین، از هر یک، بیست مثقال؛ قند و شربت‌ها را با آب انار به قوام آورند و اجزاء را ساییده و بیخته با هم بسرشند و از یک مثقال تا دو مثقال میل نمایند. و اگر بدون تنقیه بدن، این تدابیر نفع نکند، اول بدن را تنقیه از صفرا بکند و بعد از آن مداومت به این مفرحات نمایند.

اما تنقیه بدن به این نحو است که سه روز منضجی از گاوزبان، بادرنجبویه، بیخ کاسنی، گل نیلوفر، سپستان، شاهتره خشک، از هر یک، دو مثقال؛ شیر خشت و ترنجبین، از هر یک، ده مثقال؛ میل نمایند و در روز سوم، قرص بنفشه مسهل، یک مثقال و نیم؛ غاریقون، نیم مثقال؛ حبّ کرده فرو برند و از عقب آن همان منضج را با سه مثقال پوست هلیله زرد و دو مثقال گل بنفشه و دو مثقال ایتیمون و پانزده مثقال تمر هندی؛ طبخ کرده، میل نمایند و غذا در روز مسهل نخوداب و در روز منضج، قیمة شوربا میل نمایند و اگر یک مسهل کفایت نکند، مکرر میل نمایند تا بدن از اخلاط پاک شده، مقویات و مفرحات نافع افتد.

[ضعف قلب با حرارت مزاج و آثار غلبه خون]

اگر با حرارت مزاج آثار غلبه خون باشد، علامتش همان است که در صداع دموی مذکور شد، [علاج]: فصد باسلیق از دست راست بکنند و اگر کفایت نکند، فصد اسيلم از چپ بکنند و اگر بعد از فصد احتیاج به مسهل باشد به نحوی که در نوع اول مذکور شد، منضج و مسهل میل نمایند و بعد از آن مفرحات مذکوره را میل نمایند.

[ضعف قلب با آثار غلبه سردی]

و اگر ضعف قلب با حرارت مزاج نباشد، بلکه آثار غلبهٔ برودت از بیاض قاروره و بیاض لون بشره و انتفاع به مسخحات ظاهر باشد، علاج آن به خوردن شربت گاوزبان و عرق بیدمشک و تخم فرنجمشک است و مفرحات که قریب به اعتدال باشند مثل مفرح یاقوتی که در قسم اول مذکور شد و مفرح مشهور مذکور به دواء المشک حلو است.

اما طریق ساختن شربت گاوزبان این است: گاوزبان گیلانی، بیست مثقال؛ گل گاوزبان، ده مثقال؛ بادرنجبویه، ده مثقال؛ در عرق بیدمشک و اگر نباشد در آب بخیسانند و صاف نمایند و با پنجاه درهم قند سفید به قوام آورند و اگر خواهند، ورق طلا و ورق نقره و عنبر اضافه نمایند و اگر اجزاء را در آب سیب بخیسانند بهتر است.

اما طریق ساختن دواء المشک حلو: زرنباد، درونج عقربی، از هر یک، یک مثقال؛ مروارید، بسد، کهربا، ابریشم مقراض کرده، از هر یک، یک مثقال و نیم؛ بهمن سرخ و سفید، ساذج هندی، سنبل الطیب، قاقله، قرنفل، جنبدیدستر، اشنه، از هر یک، چهار دانگ؛ زنجبیل، دار فلفل، از هر یک، دو دانگ؛ مشک، یک دانگ و نیم؛ اجزاء را کوبیده و بیخته با دو برابر اجزاء، عسل شهد صاف که آتش ندیده باشد، بسرشند؛ قدر شربت از یک مثقال تا دو مثقال.

و دواء المشک مرّ خصوصاً هر گاه ضعف قلب با رطوبت معده باشد، بسی نافع است، صفت آن این است: افسنتین رومی، صبر سقوطری، از هر یک، هشت مثقال؛ ریوند چینی، شش مثقال؛ زعفران، نانخواه، تخم کرفس، از هر یک، چهار مثقال؛ ناردین، ساذج، مرّ مکی، از هر یک، دو مثقال؛ جنبدیدستر، یک مثقال و نیم؛ عسل صاف، دو برابر ادویه؛ اجزاء را نرم کوبیده و عسل را به قوام آورند و با اجزاء بسرشند، قدر شربت یک مثقال و در بعضی نسخ به

عوض ناردین، سنبل الطیب است و هر یک مناسب است و در نسخه بعضی متأخرین، مروارید دو مثقال اضافه است و در نسخ اصل، این است. و اگر در این نوع احتیاج به مسهل باشد، منضجی که در نوع اول مذکور شد به عوض نیلوفر، اسطوخودوس و پرسیاوشان اضافه نمایند و بدون شیر خشت و مسهل ایارج فیکرا، یک مثقال و نیم؛ غاریقون، نیم مثقال؛ حبّ کرده فرو برند و از عقب آن همین منضج را به اضافه ایتیمون میل نمایند و اگر احتیاج به تکرار باشد، مکرر میل نمایند تا قلع اخلاط فاسد شده، مفرحات و مقویات تأثیر بلیغ تواند نمود. و اگر معجون نجات یافت شود، در قلع امراض سوداویه خصوصاً تنقیه قلب و دماغ بی عدیل است و اکثر مزاج را نافع؛ باید که در روز مسهل به قدر سه مثقال یا پنج مثقال از این معجون فرو برند و اندک آب گرم از عقب آن بنوشند.

صفت آن: هلیله سیاه، پوست هلیله زرد، پوست هلیله کابلی، آمله مقشر، ایتیمون، از هر یک، ده مثقال؛ بسفایج، اسطوخودوس، تربد سفید از هر یک، پنج مثقال؛ غاریقون، سه مثقال؛ لاجورد، گل ارمنی، از هر یک، دو مثقال؛ سقمونیا، سه مثقال؛ اجزاء را کوفته و بیخته و با سه برابر مجموع، عسل صاف؛ به قوام آورند و بسرشند.

و بعد از تنقیه، شربت بادرنجبویه که صفت آن این است: تخم کاسنی، تخم فرنجمشک، تخم بادرنجبویه، از هر یک، ده مثقال؛ گاوزبان گیلانی، گل گاوزبان، رازیانه، بیخ بنفشه، اصل السوس، از هر یک، سه مثقال؛ بسفایج، پرسیاوشان، ایتیمون، از هر یک، پنج مثقال؛ بادرنجبویه، نه مثقال؛ در گلاب و عرق بیدمشک و آب سیب بخیسانند و بجوشانند و صاف نمایند و با قند یا شکر صاف کرده به قدر یکصد و چهل مثقال؛ به قوام آورند و هر روز به قدر ده

تا دوازده مثقال با عرق گاوزبان میل نمایند، نافع است. بالجمله، شربت بادرنجبویه و معجون نجاح و مفرح یاقوتی - نسخه آخر که در نوع اول ضعف قلب مذکور شد - در اکثر امزجه و انواع ضعف قلب و دماغ نافع است.

بدان که ماء الجبن که عبارت است از زردابی که از شیر بریده گیرند و جهت دفع مواد محرقه و امراض سوداویه و ترطیب اعضاء و تفتیح سده‌ها نافع است و ملانفیس در شرح اسباب می‌گوید: منافع ماء الجبن را ادویۀ مسهلۀ دیگر ندارند به چند جهت:

یکی آنکه به سبب رقت قوام و لطافتی که دارد به اعماق بدن و به عضوی که مقصود است می‌رسد و دفع موادی که باید بکند، می‌کند. دوم آنکه فضولی که از او در بدن می‌ماند، غذای بدن می‌شود و بر طبیعت بار نمی‌شود.

سوم آنکه شیر مرکب است از سه جزء آب و چربی و پنیر، هرگاه پنیر از او جدا شد، باقی می‌ماند دو جزء دیگر که یکی دهن است که مواد را نرم می‌کند و نضج می‌دهد و مهیای دفع می‌کند و دیگری مائیت است که به قوت مسهله دفع می‌کند و این دو خاصیت با هم در هیچ یک از مسهلات نمی‌باشد. لهذا در امراض سوداویه قلب و دماغ بعد از آنکه فی الجمله به نهجی که مذکور شد، به عمل آورند، و اگر ماء الجبن بنوشند به دستوری که مذکور خواهد شد، بسی نافع و مکرر به تجربه رسیده است.

طریق استعمال آن؛ موافق آنچه ابن زکریای رازی در فاخر بیان نموده است و معمول اکثر متأخرین است و فی الواقع بهترین دستورات است، این است که بز سرخ صحیح المزاج را که چهل روز یا اندکی بیشتر از زاییدن او گذشته باشد و او را تعلیف به اسفناج یا کاهو یا خیار و گشنیزتر و برگ بزر قطونا و شاهتره

کرده باشند، وقت غروب آفتاب مقدار یکصد و هشتاد مثقال شیر او را بگیرند و در دیگ سنگ و اگر نباشد در مس تازه قلع، جوشانیده و بعد از چند جوش از بار برداشته، پانزده مثقال سکنجبین ساده که خوب ترش باشد و یک مثقال سرکه در آن ریخته به چوب انجیر که سر آن را پوست کنده و ریشه کرده باشند، بر هم زنند تا شیر بریده شود؛ آن گاه در کرباس سفتی کنند و نگاه دارند تا تمامی آب از شیر جدا شود؛ صبح زود آن آب را چند جوشی داده، کف آن را گرفته از بار بردارند و یکی از شربت‌هایی که مذکور می‌شود، سه بخش نمایند و هر بخشی را یک ساعت میل نمایند.

و بعد از هر دفعه که خورده می‌شود، به قدر سی چهل قدم راه روند و اگر مزاج در نهایت حرارت باشد با همان علامات که در صداع صفراوی مذکور شد با سکنجبین ساده، هفت مثقال بنوشند. و فقیر مکرر با سکنجبین بزوری موافق نسخه‌ای که در حمیات مذکور می‌شود، دادم و بسیار نافع یافتم.

و بعد از هر شش روز خوردن ماء الجبن یکی از مسهلاتی که در ضعف قلب مذکور شد باید خورد به حسب هر مزاج؛ اگر مزاج شدید الحرارة نباشد حبّ افیمون هم نافع است. و اگر تمر هندی و افیمون، از هر یک، سه مثقال، شب در ماء الجبن خیسانیده صبح روزی که مسهل باید خورده شود، بنوشند در اسهال مواد بی‌عذیل است. و بدل مسهلات دیگر می‌شود و مدت خوردن آن بیست و چهار روز باید باشد و اگر به کمتر از این دفع مرض بالکلیه شود کمتر می‌توان خورد و قدر شیر چنانچه مذکور شد، صد و هشتاد مثقال است، موافق مشهور و بعضی نود مثقال هم گفته‌اند و بعضی تعیین مقدار آب چکیده را نود مثقال کرده‌اند و به گمان فقیر این اختلاف نظر به اختلاف امزجه است. و اگر مریض تحمل یکصد و هشتاد مثقال شیر را داشته باشد، بدهند.

و اگر بر معده گرانی داشته باشد و ترش می شده باشد کمتر از آن به هر قدری که بار طبیعت نباشد، بدهند و غذا طرف چاشت، قیمة شوربا و نخود آب و در امزجه حاره، قلیهٔ تمر و قلیهٔ زرشک و طرف شب، ترپلا و قلیه چلو و از لبنیات و ترشی‌های تند و میوه‌ها اجتناب لازم است. و اگر شیر بز میسر نشود، شیر گاو و گوسفند نیز جایز است؛ لیکن شیر بز انفع است. و بالجمله، ماء الجبن دواى عظیم النفع است در عامهٔ امراض سوداویه و مواد محرقه.

اما صفت سکنجبین ایتیمونی که با ماء الجبن خورده می شود: یکی این است که معمول متأخرین است و فقیر به تجربه رسانیده‌ام، صفت آن: ایتیمون، سناء مکی، بیخ کاسنی، بسفایج، از هر یک ده، مثقال؛ پرسیاوشان، رازیانه، اسطوخودوس، از هر یک، پنج مثقال؛ شاهترهٔ خشک، بادرنجبویه، از هر یک، هفت مثقال؛ قند سفید، دویست و چهل مثقال؛ سرکهٔ تند، هفتاد مثقال؛ اجزاء را جوشانیده صاف نمایند و با قند به قوام آورند، اگر بدون شیر بز بعد از تنقیه از سه تا هفت مثقال بنوشند هم شاید. و اگر با حرارت مزاج باشد، با آب کاسنی، بیست مثقال و آب شاهتره، پانزده مثقال، هر روز بنوشند و بعد از هر شش روز یکی از مسهلاتی که مذکور شد، بخورند.

و دیگری از تراکیب شیخ الرئیس که در رسالهٔ ادویهٔ قلبیه ذکر کرده و سمرقندی نیز در قرابادین علی ترتیب العمل نقل کرده است. و شیخ فرموده که: «در امراض سوداویهٔ قلب و دماغ هر گاه مادهٔ سوداوی بسیار باشد، بسیار نافع و در مدت ده روز که خورده شود رفع علت می‌کند» و فرموده: «که اگر مادهٔ قلیل باشد، شربت بادرنجبویه مغنی از این است.»

فقیر می‌گویم: شربت بادرنجبویه - که شیخ فرموده - همان است که در این

آزار مذکور می شود و بالجمله؛ چنانچه شیخ فرموده در مواد کثیره غلیظ، این شربت بسیار نافع است و نسخه اول که الحال متداول است موافق اکثر امزجه و در اکثر احوال و امراض سوداویه به تجربه رسیده است و نسخه شیخ در امزجه حاره مناسب نیست.

صفت آن: اف تیمون، ده مثقال؛ بسفایج، تربد، از هر یک، شش مثقال؛ گاوزبان، پانزده مثقال؛ حاشا، زوفا، کمافیطوس، از هر یک، چهار مثقال؛ پرسیاوشان، پنج مثقال؛ تخم بادرنجوبیه، تخم بادروج، تخم فرنجمشک، زرنباد، درونج، بهمن سفید، ساذج هندی، سنبل الطیب، قاقله، از هر یک، سه مثقال و نیم؛ تخم کشوث، تخم کاسنی، اصل السوس، بیخ کاسنی، از هر یک، ده مثقال؛ گلقد شکری، مساوی مجموع؛ اجزاء را در سرکه تند خیسانیده با یک من تبریز، آب؛ بجوشانند تا به نصف برسد و صاف کنند و بچشند اگر بسیار ترش باشد، قدری که چاشنی شود قند اضافه نمایند و به قوام آورند و این سکنجبین را بدون ماء الجبن می توان استعمال نمود به نحوی که در نسخه اول مذکور شد.

صفت حبّ اف تیمون، موافق نسخه ای که صاحب حاوی صغیر ذکر کرده و فی الواقع ترکیب خوبی است: اف تیمون، ده مثقال؛ ایارج فیکرا، بسفایج، از هر یک، پنج مثقال؛ اسطوخودوس، سه مثقال و نیم؛ غاریقون، دو مثقال و نیم؛ نمک هندی، یک مثقال و نیم؛ اجزاء را کوبیده، حبّ کنند؛ قدر شربت، دو مثقال با آب گرم بنوشند.

و چون بیخی که معروف است به چوب چینی، در معالجه امراض قلب و دماغ خصوصاً سوداوی آن بسیار نافع است و از مجربات مکرره است؛ ذکر منافع و طریق استعمال آن در این مقام مناسب است.

پس بدان که چوب چینی تا چندی پیش از این معروف نبوده و در کتب طبیه ذکر آن نشده بود و در اوایل طلوع نیر اقبال بی زوال سلاطین صفویه - ادام الله ظلل اجلالهم الی یوم القیامة - مردم را بر آن اطلاع حاصل شده، انتفاع یافته اند به تلاحق افکار و توالی تجارب بسیار به منافع پی برده اند.

از غرایب اینک، مرضی معروف است به آتشک، این دوا در ازاله آن بی عدیل است و نیز مقارن پیدا شدن این دوا در میان مردم، شایع شده بود. به هر حال چوب چینی چنانچه قیاس و تجربه شاهد است، مایل به حرارت است و در بیوست و رطوبت آن خلاف بسیار است و قول بر اینکه یابس است و به مجاورت آب به نحوی که الحال شربت آن متعارف است کسب رطوبت می کند و رطوبت فضلی نیز در جوهر آن هست؛ نزد فقیر اقوی از سایر اقوال است. و اما منافع آن: مقوی حرارت غریزی است و مقوی قلب و دماغ و کبد و معده و مقوی باه و پاک کننده روح و خون از کثافات و سریع النفوذ در اعماق بدن و در ازاله قروح مزمنه و خبیثه و سوداویه خصوصاً آتشک بی عدیل است. و در رفع آکله مجرب و در جمیع اورام صلبه و امراض سوداویه، مثل تب ربع و بواسیر و اوجاع مفاصل و داء الثعلب و داء الحیة و بهق و برص سیاه و مالیخولیا نافع. و در دفع مواد نزلی و فربه کردن بدن و بروز فرمودن مواد از داخل بدن به ظاهر جلد و رفع سمیت اخلاط و مواد بدنی و قطع عادت افیون و خمر و ازاله امراض و اوجاع مزمنه مجرب.

و در مجموع، آنچه مذکور شد بعد از یأس از سایر معالجات، از استعمال آن نجاح تام حاصل شده و به تجارب کثیره رسیده و از این است که می گویند پرورش آن از آب حیوان است و مؤید این معناست و مشهور است که این بیخ را از حوالی ظلمات می آورند.

بالجمله، دواى مفردى به اين عموم النفعى، الى الآن مشاهده نشده و خالى از احوال نمى باشد كه يك قسمى از اقسام مستعمل آن در آن منافع نباشد. و همين كه در بعضى امزجه يا در بعضى امراض از او ضررى مشاهده شده باشد، مستند به عدم مراعات نهج مناسب آن مزاج خواهد بود.

و بهترين آن، اينكه متّصف به اوصاف عشره باشد:

اول: اينكه املس باشد؛ يعنى نرم و تعبير از اين و صف به خوش قماش مى كند.

دوم: آنكه سرخ و نيم رنگ باشد؛ هر چند سفيد و غالباً سنگين تيره است دليل خامى و كمى نضج است.

سوم: آنكه كم گره باشد و سطح ظاهر آن مستوى باشد و از فرط شاخه ها جهانيده و جوشانيده باشد؛ چه اگر خلاف اين باشد معلوم است كه در زمين كم رطوبت نشو و نما يافته است و بيس بر او غالب شده است يا اين است كه هنوز به كمال خود نرسيده، بيرون آورده اند.

چهارم: آنكه در بزرگ و كوچكى متوسط باشد و اگر با ساير اوصاف خوب باشد، افراط در بزرگى چندان مذموم نيست.

پنجم: آنكه رنگ ظاهر و باطن آن چندان مخالف نباشد؛ زيرا كه اگر ظاهر سرخ و باطن سفيد باشد، دليل است بر اينكه رنگ ظاهر به عمل صنعتى حاصل شده.

ششم: آنكه سنگين باشد زيرا كه اگر سبك باشد؛ كهنه شده و قوتش بر طرف شده و افراط در سنگيني نيز دليل غلبه اجزاي ارضيه است.

هفتم: آنكه گرم زده نباشد؛ به جهت آنكه گرم زده، قوتش ضعيف شده است.

هشتم: آنکه مزه نداشته باشد.

نهم: آنکه بویی نداشته باشد.

دهم: آنکه از مغیرات و مفسدات او را محافظت کرده باشند، مثل آب دریا و نم باران و گرمی آتش و آفتاب و از مجاورت چیزهایی که مفسد مزاج آن است، مثل کافور و فرفیون و جند و مشک و این شرط آخر، شرطی است عام مر اکثر دواها را.

و وقت استعمال آن فصل بهار است و پاییز و فصل زمستان و تابستان جایز نیست و تابستان به حار المزاج نا مناسب است و زمستان با مزاج حار و بارد هیچ یک مناسب نیست. آنچه مشهور است که به مزاج اطفال و پیران موافق نیست، کلی نیست و اگر ضرری دیده باشند مستند به عدم مراعات شرایط و به نهج غیر مناسب خواهد بود.

اما شرایط استعمال آن:

اول: آنکه تنقیه بدن از اخلاط فاسده خصوصاً خلطی که سبب مرض است، بکنند تا اینکه این دوا در اصلاح و رفع بقیه مرض البته مرضی که قوی باشد [مؤثر افتد] و الا این بیخ به اعتبار تلطیف و تفتیح شاید که ازاله مواد فاسده کرده، بلیه عظیم شود و این شرط در اکثر ادویه کلیه جاری است.

دوم: آنکه در ایام استعمال آن، آب نیاشامند و به عوض آب، همان آب طبیخ چینی را به دستوری که معلوم می شود بنوشند و بعد از فراغ نیز تا چند روز آب نخورند و به عوض آب، بعد از فراغ بعضی از اطباء عرق بیدمشک و گلاب و عرق گاوزبان و عرق بادیان به حسب هر مزاج فرموده اند و بعضی دیگر چنین مقرر کرده اند که چوب چینی جوشیده هر روزه را ضبط نموده در سایه خشک کنند و در کیسه ای یا کاغذی کرده بر او بنویسند که از فلان روز است

روز اول یا روز دوم و هکذا بار دیگر به همان ترتیب و دستور بجوشانند و به عوض آب بنوشند. و به گمان فقیر هیچ یک از این دو طریق ضرور نیست؛ چه خوردن عرقها خصوصاً بر روی غذا مفسد می باشد و به همان ترتیب و عدد ایام خوردن چینی بار دیگر تحمل پرهیز از آن کاری است مشکل و خالی از منفعت معتد به. بهتر آن است که جوشیده آن را هر چه سیاه و مضمحل نشده باشد، ضبط نموده در سایه خوب خشک کنند که از فساد محفوظ باشد و همه را با هم جمع کنند و بعد از فراغ، آنها را چند بخش کنند و هر روز یک بخش آن را با قدری آب که کفایت مریض کند به دستوری که دراصل چینی مذکور شد، بجوشانند و به عوض آب بنوشند و اگر ده بخش کنند و تا ده روز از این آب خورند، بهتر است.

سوم: آنکه در ایام استعمال تا یک هفته بعد از فراغ به حمام نروند و تجدید لباس نکنند و اگر به ضرورت شرعی بایند رفت، بروند و بی توقف بیرون آیند. و اگر جامه ملاصق بدن را به ضرورتی بایند تبدیل کرد، با آب چینی تر کنند و بخشکانند و تبدیل کنند.

چهارم: آنکه از جماع کردن در ایام شرب آن و تا ده روز بعد از فراغ اجتناب کنند.

پنجم: آنکه از حرکات عنیفه و تحمل شاق بدنیه به هر عنوان که باشد محترز باشند.

ششم: آنکه از عامه اعراض نفسانیه، مثل همّ و غمّ و غضب و بالجمله آنچه سبب تألم نفس شود بر حذر بوده اوقات را به عیش و عشرت و صحبت اصدقا و ظرفا و آنچه سبب فرح و انتعاش نفس و طبع گردد بگذرانند، بلکه با کمال سنوح آلام نفسانیه ترک خوردن این دوا اولی و ضررش بسی بیش از نفع

است هر چند در این زمان و اوان توقع غیر این، غلط است چنانچه مضمون بلاغت مشحون این بیت است که:

لَيْسَ الْبَلِيَّةُ فِي أَيَّامِنَا عَجَبًا بَلِ السَّلَامَةُ فِيهَا أَعْجَبُ الْعَجَبِ^(۱)

و لهذا فضولی من در این شرط بی جاست؛ نهایت اگر عاقل به حکم این رباعی خیام که:

چون رفته به تقدیر دگرگون نشود یک ذره ز آنچه هست افزون نشود
هان تا جگر خویش زغم خون نکنی کز خوردن غم بجز جگر خون نشود
عمل نموده، مکاره دنیا را چندان بارخاطر نداشته باشد، شاید.

هفتم: آنکه با استعمال آن ترک خوردن نمک بکنند.

منخفی نماند که در بدایت ظهور و انتشار این بیخ، قحطی عظیم در آن بلاد که این بیخ را می آورند افتاد؛ مردم به صحرا رفته اغذا به اصول نباتات می نمودند و چون این بیخ، طعم و رایحه ای که سبب تنفر باشد ندارد، مردم بیشتر راغب به آن می گردیدند. اتفاقاً در میان ایشان صاحب امراض مزمنه خصوصاً سوداویه و قروح کهنه بود و از خوردن این بیخ شفای کامل یافتند و چون این حال مشاهده شد، از آن زمین به دیگر مواضع بردند، همین آثار را یافتند.

و چون در آن صحرا خوردن آن بی نمک بود به هر جا که می بردند بی نمک می دادند تا آنکه به توالی تجارت و تلاحق افکار، شربت طبخ آن به این نهج که فی الحال متعارف است معمول شد. و چون فعل نمک، تصلب اعضاء و تخفیف رطوبات است و این معنا منافی افعال این بیخ است، قیاس نیز مقتضای ترک است؛ نهایت خوردن اغذیه با نمک، عادی و مألوف طبع شده و ترک معتاد مألوف دفعته مضر است. در غیر امراض مزمنه و قروح عنیفه، خصوصاً

۱. در روزگار ما بلا عجیب نیست بلکه سلامت در این حال از عجیب ترین عجائب است.

هرگاه به طریق قهوه خورده شود، تقلیل کند و در مواد کثیره و امراض مزمنه و قروح خصوصاً هرگاه به طریق تعریق خورده شود، ترک نمایند.
هشتم: آنکه ترک لبنیات کنند سوای روغن و در امزجۀ حاره تقلیل روغن ضرور است.

نهم: از میوه ها و سبزیهای تازه اجتناب کنند.

دهم: آنکه ترشی نخورند، مگر صاحبان امزجۀ حاره که استعمال ترشی های ملایم چاشنی دار جایز است بلکه سبب تعدیل می شود خصوصاً هرگاه به طریق قهوه خورده شود در امراض مزمنه و دردهای کهنه نباشد؛ نهایت، هرگاه چندان حرارتی در مزاج نباشد، ترک نمایند و خوردن شیرینی، ملایم حال مشارب این دواست مگر در امزجۀ حاره که مناسب نیست و افراط در شیرینی در غیر امزجۀ حاره هم جایز نیست.

یازدهم: آنکه بدن را از رسیدن هوا نگاه دارند خصوصاً هرگاه تعریق به عمل آمده باشد بعد از آن نهایت احتیاط باید کرد؛ زیرا که بدن به واسطۀ استعمال این دوا، نهایت لطافت به هم رسانیده و بعد از عرق، مسامات نیز منفتح شده به ورود هوای سرد ضد تحلیل و تلین که مطلوب است حاصل می شود با وجود آنکه ورود ضدین بر بدن متعاقب سبب خلل عظیم می شود و قیاس این معنا از این باید کرد که هر جسم، چیزی را که خواهند زود گداخته شود یا آنکه کوبیده شود، مکرر به آتش گرم می کنند و مکرر به آب می اندازند، قابل اذابه و سحق می شود و هرگاه در معادن و احجار این اثر کند، در بدن انسان چه خواهد کرد.

دوازدهم: آنکه احتیاط نمایند از اموری که محدث مرض می شود که معالجه آنها منافی خوردن چوب چینی باشد و آن را باید مقدم داشت و ترک

خوردن چوب چینی کرد، که غرض اصلی فوت نشود و سعی و رنجی که کشیده، بی فایده نشود.

اما طریق استعمال آن: آنچه آشهر و مکرر به تجربه رسیده دو نهج است؛ یکی با تعریق و دیگری به طریق قهوه. اما آنچه با تعریق است، در امزجۀ قویّه و امراض مزمنه و مواد غلیظه و کثیره و قروح ردیۀ سوداویه مستعمل است و این طریق در شدت گرما و سردی هوا هیچ یک مجاز نیست و به گمان فقیر به صاحبان امزجۀ حاره نیز مضر است. و آنچه به طریق قهوه است به اکثر امزجه موافق و به هیچ مزاج - هر گاه مراعات و شرایط به عمل آید از مقدار چینی و مقدار آب و پرهیز موافق مزاج و علت، البته مضر نیست و به همه امزجه نافع است و در تعدیل و اصلاح امزجه نظیر ندارد.

اما دستور استعمال با تعریق، چنان است که بعد از تنقیۀ مناسب مرض، هر روز از شش مثقال تا هشت مثقال آن را بسیار باریک تخمیناً به قدر دم کارد ورق کنند و در حین ورق کردن آنچه مانند آرد شده باشد جدا کنند و بعد از آن، ورق را بکشند و شب در یک پیاله عرق گاوزبان و گلاب و بیدمشک و شاهتره به حسب هر مزاج بخیسانند و روز دیگر با یک من و نیم آب به وزن شاه، در دیگ سنگ یا سفال یا مس تازه قلع که سرپوش آن یکی از مذکورات باشد و اطراف آن را به خمیر گرفته به آتش ملایم بجوشانند تا به نصف برسد.

و معلوم کردن اینکه آب به نصف رسیده، به این نحو است که سوراخی در وسط سرپوش دیگ کرده، نصف آب مقرر را با چوب چینی در دیگ کرده و چوب باریکی را اندازه گرفته، موضع اندازه را ریسمانی پیچیده، نصف دیگ را آب بریزند و سوراخ را مسدود کنند و بعد از جوشیدن به قدری که به وقت امتحان رسد، سوراخ را گشوده معلوم کنند که آب به موضع اندازه رسیده یا نه

و چون آب به نصف برسد دیگ را از بار بردارند و بگشایند و مریض بر روی کرسی نشسته، اطراف خود را به لحاف پیچیده، سر دیگ را زیر لحاف بردارند تا بخار به تمامی بدن برسد و سر و صورت و دهان باید بر روی لحاف باشند و اگر علت در عضو خاصی حاصل شده باشد همان عضو را بر روی دیگ بردارند تا بخار دیگ به آن عضو برسد و از آن آب در همان وقت دو پیاله به همان گرمی بنوشند پس خود را به لحاف پیچیده استراحت کنند تا عرق خشک گردد.

و اگر بنیه و مزاج، تاب تعریق هر روز نداشته باشد به قدر طاقت به عمل آورند، نهایت اگر مرض در عضوی باشد همان عضو را به بخار آن بدارند و تعریق تمام بدن را هر چند روزی یک مرتبه به عمل آرند پس آب چینی را صاف نموده، ضبط نمایند و ثقل آن را هر چند سیاه و مضمحل شده باشد در سایه خشک نمایند به نهجی که مذکور شد، بعد از فراغ به عوض آب میل نمایند و آب صاف را هر صبح و عصر تا سه فنجان با دو مثقال، نبات؛ گرم کرده، بنوشند و تتمه را به عوض آب میل نمایند و قدری را در نان و قدری را در طعام داخل کنند تا همه آب در ظرف شبانه روز صرف شود. و اگر آب تمام صرف نشود، آتش بیشتر بسوزانند که از نصف کمتر بماند تا به حد ثلث برسد و در مزاج حار در هشت مثقال چینی کمتر از یک من و نیم آب جائز نیست؛ چینی را از هشت مثقال کمتر کنند.

بدان که در بعضی امزجه و در بعضی ادویه، مناسب آن علت با چینی ضم می‌توان کرد و چنانچه در امزجه بارده و امراض رطبه مثل فالج و بعضی مفاصل دارچینی با زرنباد، از هر یک، دو مثقال، عشبۃ الجابر - که یاسمن بری مغربی است - تا چهار مثقال و در امراض معده، عود قماری، یک مثقال؛ هر یک مثل چینی، ریزه کرده داخل کنند. و در این طریق آنچه مذکور شد از

شرایط و از آب همگی باید به عمل آورند و البته در این طریق ترک ترشی و نمک لازم است و تجویز خوردن این‌ها به نهجی است که مذکور شد.

اما طریق استعمال آن به طریق قهوه؛ چنان است که از دو مثقال تا شش مثقال او را به حسب هر مزاج با نیم من تا یک من و پنجاه به وزن شاه، آب بجوشانند و چون به نصف رسد صاف کنند و ضبط نمایند و طرف صبح و عصر دو فنجان او را گرم کرده با نبات سفید از یک مثقال تا سه مثقال بنوشند و مابقی را به عوض آب بنوشند.

و ضابطه در تعیین مقدار چینی، این است که در حار المزاج و نحیف چینی را کمتر بکند و تا شش مثقال بکند و در بارد و رطب المزاج، چینی را بیشتر کند و آب هر یک از آن‌ها را به قدری که کفایت تشنگی کند؛ چه بدون عطش آب چینی را خوردن و صبر بر تشنگی، هر دو مضر است. پس ضابطه تعیین مقدار آب، کفایت تشنگی است و تعیین مقدار چینی، تابع مزاج و حال مریض که محرور المزاج چینی را باید کمتر کند و همچنین از بسیاری خوردن شربنی‌ها و ادویه حاره اجتناب نماید و بعضی ترشی‌های ملایم چنانچه مذکور شد، بخورد. صاحب مزاج بارد و رطب، چینی را بیشتر کنند و آب را کمتر.

در این مزاج گاه باشد که بعضی ادویه مناسب علت، مثل زرنباد و دارچینی و عود و عشبه چنانچه در طریق تعریق مذکور شد، در این طریق نیز توان ضم کرد چنانچه بعضی در امزجه حاره نیز تجویز خیسانیدن چینی در عرق نیلوفر و بید و غیر ذلک کرده بلکه دیدم که بعضی گرم کرده او را طرف صبح با طباشیر می دادند و به گمان فقیر در این طریق نیز ضم او با هیچ چیز خوب نیست و چینی به حسب همین طریق که مذکور شد منافع بی شمار دارد و هر گاه با چیز دیگر ضم شد از کیفیت مزاج خود بیرون می رود و آن آثار بر او مترتب نمی شود. بله، در امراض مزمنه و غلیظه که استعمال آن با تعریق است هر گاه از

رطوبت آن باقی است چنانچه از آن مریض تسخین متضرر شود ضم با چیز دیگر چنانچه مذکور شد مناسب است.

و غذای شارب این دو نیز به حسب امزجه مختلف است، چنانچه در ضمن شرایط، اشعاری شد و پرهیز از آنچه نیز لازم است مذکور شد و آنچه باید خورد اینهاست: طرف چاشت اگر مطبوخ می خورد؛ کباب با چلو و قورمه با چلو و ترپلو و اگر رغبت به نان باشد یا از مطبوخ دو وقت متضرر می شده باشد نان و مربای بالنگ و مربای پوست پسته و پالوده شیرینی به عمل آورده با شربت قند که به آب چینی باشد یا شربت مذکور بدون پالوده و صاحب مزاج حار چنان که مذکور شد از ترشیهای خوش چاشنی، مثل شربت انارین و مربای آلو و امثال اینها می تواند خورد و هرگاه استعمال چینی به طریق قهوه باشد و غذای طرف شام ترپلو و قلیه چلو کباب و چلو و در هوای گرم، آب چینی در ظرف مسی کرده بر روی یخ بگذارند که از مرتبه گرم بودن بیرون آید میل نمایند.

بدان که مدت خوردن چینی در هر یک از دو طریق به امزجه و احوال، مختلف می باشد و آنچه در این از منہ متعارف شده چهل روز است و کمتر و بیشتر هم دارد؛ چه اگر کمتر از چهل روز حاصل شود کافی است. و اگر در چهل روز اثر نفع ظاهر نمی شود و صحت کامل نشده باشد، بیشتر بخورند. و بالجمله، نظر به موافقت مزاج باید کرد و از آن قرار قدر ایام خوردن را باید قرار داد و در بسی از امراض یک روز بلکه یک دفعه و دو دفعه باید اکتفا نمود و بسی از احوال هست که یک دفعه و دو دفعه طبیخ چینی به قدر یک فنجان که تخمیناً یک مثقال آن را جوشانیده باشند باید داد؛ لهذا تعیین مدت استعمال آن نمی توان نکرد.

هیضه

از حرکت فاسده بدن است، و بعضی به شدت اسهال با عنف و سببش فاسد شدن غذا در معده است. به اعتبار فساد غذا مواد فاسده که در بدن حرکت می نماید و میل به دفع می کند لهذا به شدت و عنف می باشد و علامتش قی و اسهال با هم و دل بر هم زدن و تشنگی. و گاه باشد که درد معده و کرب و قلق و اضطراب نیز باشد و گاه باشد که دست و پا سرد شود و زردی و لاغری به هم رسد و بینی کشیده شود و شقیقه ها فرو رود و بسا باشد که به حد غش برسد و نبض ساقط شود.

علاجش این است که آب گرم به حدی که از خوردن آن دهان و گلو بسوزد، مکرر بیاشامند تا جمیع مواد فاسد به قی و اسهال دفع شود و بعد از آن سه چهار مثقال خاکشیر و گلاب سرد بیاشامند و غذا نخورد تا خوب خاطر جمع شود که معده پاک شده است و بعد از آن شربت انار منع یا شربت به یا رب انار ترش با گلاب بیاشامند.

و اگر اینها نباشد ناردان را با گلاب شیره کشیده با طباشیر یا بی طباشیر بنوشند یا آب به یا آب سیب و آب انار ترش بنوشند با طباشیر و اگر به حد غش و سردی اطراف و سقوط نبض برسد، باید مثرودیطوس یا تریاق فاروق هریک باشد به قدر دو دانگ با گلاب بدهند و این ضماد را استعمال نمایند: عصاره لحيه التيس، اقايا، سماق، گلنار، گل ارمنی، صندل سفید، پوست انار، آرد عدس، آرد جو، اجزاء را کوبیده با آب برگ مورد یا آب به و سیب بر روی معده ضماد نمایند.

طریق ساختن شربت انار منع این است: آب انار شیرین و ترش، از هریک، پنجاه مثقال؛ آب نعنای تازه، هشت مثقال؛ با قدری قند که چاشنی او زیاده نشود به قوام آورند.

طریق شربت به آن است: آب به ترش و شیرین را مساوی گرفته با قند سفید، برابر مجموع به قوام آورند. و ربّ به و ربّ انار و ربّ سیب و هر یک از میوه ها آن است که آب هر یک از آنها را بجوشانند تا به ربع برسد؛ بدون آنکه شیرینی داخل کنند. و غذا بعد از فرو نشستن قی و اسهال، کباب با چلو یا بی چلو بخورند و اگر غشی و سرد شدن دست و پا و سایر اعراض صعبه که مذکور شد به هم رسد، مرغ بچه را کباب کرده، آب آن را بخورند.

درد معده

که آن را در عرف عام درد دل گویند، محل آن پایین استخوانهای سینه است تا ناف. سبب آن اگر ریختن صفرا به معده باشد، علامتش خشکی و تلخی دهان است و تشنگی و تهوع و قی صفرا و زردی و سبزی یا تلخی آنچه به قی دفع می شود و بی اشتهایی و سایر علامات صفرا چنان که در صداع صفراوی مذکور شد. و علاج اگر دل بر هم زدن و قی کردن، شدید باشد باید اعانت بر قی نمایند که مواد صفراوی به این طریق دفع شود؛ به این نحو که سکنجبین ساده با آب گرم و نمک بیاشامند و انگشت یا پر مرغ بزنند تا قی کامل شده، مواد دفع شود. بعد از پاک شدن معده و سکون و جع، اگر باشد شربت انار یا لیمو یا غوره یا ریباس یا ربّ یکی از آنها را با عرق بید یا کاسنی یا نیلوفر و اگر اینها نباشند، با بزر قطونا یا بی بزر قطونا میل نمایند. و اگر اثر به و ربوب مذکوره نباشند، سکنجبین با بزر قطونا با عرقهای مذکوره و اگر نباشند با آب و اگر نباشد با یخ و برف سرد کرده، بیاشامند. و اگر اینها هیچ یک نباشند، با آب زرشک یا غوره یا آب لیمو را چاشنی بسیار کمی کرده، سرد کرده، بنوشند. و اگر هیچ یک نباشند، بزر قطونا را با عرقهای مذکوره یا با آب بخورند و غذا

آش غوره یا تمر یا زرشک یا سماق. و اگر نباشد، قراقروت یا دوغ یا سرکه چند روز به این نهج دوا و غذا بخورند تا مزاج به اصلاح بیاید و اگر قی نیامده باشد، سکنجبین و بزر قطونا و عرق بید یا کاسنی را سرد کرده، بنوشند.

و اگر به این وجع ساکن نشود، ملین یا مسهلی باید خورد. پس اگر وجع بسیار شدید نباشد، خوردن چهار مثقال اطرینفل صغیر با آب گرم دفع ماده می کند. و اگر وجع بسیار شدید باشد، دو مثقال قرص بنفشه را کوبیده، حبّ نمایند و فرو برند و اندک آب گرم از عقب آن بنوشند. و اگر قرص بنفشه یافت نشود، تمر هندی، یازده مثقال؛ گل بنفشه، گل سرخ، پوست هلیله زرد، سنا مکی از هر یک، دو مثقال؛ آلوی بخارایی، بیست دانه؛ جوشانیده و صاف نموده و ترنجبین و شیر خشت از هر یک، هفت مثقال بنوشند و بعد از فراغ از عمل و سکون وجع غذا به نهجی که مذکور شد، میل نمایند.

و اگر سبب وجع معده حصول بلغم در معده باشد، علامتش رطوبت در دهان است و بی التهابی و آروغ ترش و عدم علامات مذکوره در صفراوی و قی بلغمی و سفیدی رنگ رو و ضعف هاضمه. علاجش خوردن گلکند و گل سرخ آفتابی است به قدر چهار مثقال طرف صبح با سکنجبین عسلی به قدر هفت مثقال با گلکند و مصطکی به قدر نیم مثقال و بعد از سه روز دو مثقال ایارج فیکرا را حبّ کرده، فرو برند و از عقب آن آب گرم اندک بنوشند. و اگر محتاج به تکرار باشد، مکرر ایارج فیکرا را یک روز در میان بخورند تا ماده قلع شود. و اگر ایارج فیکرا نباشد، به قدر سه مثقال از این سفوف را با آب گرم بنوشند: تربد، دو مثقال؛ مصطکی، زنجبیل از هر یک، یک مثقال؛ نبات چهار مثقال؛ و اگر اجزای این سفوف یافت نشود، دو مثقال تربد را کوبیده، حبّ کرده، فرو برند و اندک آب گرم از عقب آن بنوشند یا تربد را به گلکند مخلوط کرده، بخورند. و اگر

گلقند یافت نشود، قهوه زنجبیل بخورند و اگر به آن دفع نشود بعد از آن ایارج فیکرا و اگر نباشد، تربد به نهج مذکور بخورند و اگر هیچ یک یافت نشود. تخم شبت و تخم ترب جوشانیده و صاف کرده نیمگرم بیاشامند با نمک و قی کنند تا بقیه بلغم دفع شود و بعد از مسهل با قی چند روز مداومت به گلقند خوردن یا مصطکی یا معجون نوشدارو و یا آمله و مصطکی و یا مصطکی به تنهایی کنند و غذا نخوداب و ترپلو و در غیر روز مسهل نان و مربای بالنگ یا مربای پوست پسته با شربت قند.

و اگر سبب وجع معده نفخ باشد، علامتش حرکت ریاح است در معده و آروغ و نفخ شکم و حرکت وجع از محلی به محلی. علاج به نهجی است که در وجع معده بلغمی مذکور شد و خوردن معجون کمونی که صفت آن این است: زیره کرمانی در سرکه خیسانیده، پنجاه مثقال؛ فلفل سیاه، پانزده مثقال؛ سداب، زنجبیل از هر یک، بیست مثقال؛ بوره ارمنی، پنج مثقال؛ ادویه را کوبیده با سه وزن ادویه عسل به قوام آورند و بسرشند؛ قدر شربت دو مثقال و خاییدن کندر و زیره و آب آن را فرو بردن بسیار نافع است در این نوع ضعف معده.

و اگر سبب ضعف معده یکی از اسباب وجع مذکوره باشد و علامت وجع و علاج هر یک مذکور شد.

و اگر ضعف معده بدون اسباب مذکوره باشد، علاجش خوردن آمله پرورده و هلیله پرورده است یا مصطکی یا طباشیر به حسب هر مزاج. و اگر با حرارت مزاج باشد، آنچه در نوع اول وجع معده مذکور شد و ربّ به و شربت فواکه و شربت به و لیمو با طباشیر یا بی طباشیر.

و شربت فواکه این است: آب انار شیرین و ترش، آب به شیرین و ترش، آب سیب شیرین و ترش، آب امرود شیرین و ترش، از هر یک، یک جزء و آب

زرشک نصف یکی از اینها با ثلث مجموع، شکر صاف یا قند به قوام آورند. و طریق ساختن شربت به لیمو: به شیرین و ترش، سه جزء و آب لیمو یک جزء با قند به قدری که چاشنی شود به قوام آورند و اگر با برودت مزاج باشد، آنچه در وجع معده بلغمی مذکور شد و معجون نوشداروی جوارش عود که صفت آن این است: عود قماری، ده مثقال؛ سنبل الطیب، قاقله کبار، زعفران، پوست ترنج، قرنفل، بادرنجبویه، مصطکی از هر یک، سه مثقال؛ آب سیب ترش، گلاب از هر یک، پنجاه مثقال؛ آب لیمو سی مثقال، نبات سفید یا قند، یکصد و پنجاه مثقال؛ ادویه را کوبیده و بیخته نبات را با آب و گلاب به قوام آورند و بسرشند و قدر شربت تا دو مثقال میل نمایند.

جوارش عود به نسخه دیگر سهل المآخذ: عود قماری، پنج مثقال؛ پوست ترنج، ده مثقال؛ مصطکی، یک مثقال؛ نبات، نود مثقال؛ اجزاء را کوبیده با نبات به قوام آورند و بسرشند و قدر شربت تا چهار مثقال.

و خوردن اطرینفل صغیر و مداومت به آن در انواع وجع معده و ضعف آن نافع و مجرب است. و بعد از تنقیه در ضعف معده که با برودت و رطوبت معده و مزاج باشد و علامتش همان است که در وجع معده بلغمی مذکور شد، خوردن شربت افسنتین نافع و مجرب است و حقیر بسیاری از این نوع ضعف معده را به این نهج علاج کرده ام.

و صفت شربت افسنتین این است: افسنتین، پنجاه مثقال؛ انیسون، گل سرخ، سلینخه، اسارون از هر یک، ده مثقال؛ سنبل الطیب، مصطکی از هر یک، هفت مثقال؛ اجزاء را به غیر از مصطکی بجوشانند و صاف کنند و با سیصد مثقال قند سفید به قوام آورند و بعد از آن مصطکی را صلایه کرده به آن ممزوج کنند و هر روزه از پنج مثقال تا هفت مثقال از آن را با گلاب بنوشند و اگر نیم مثقال مغز

هل را با گلاب شیره کشیده، با ربّ به بنوشند نافع است و تا دوازده روز میل نمایند و غذا طرف چاشت نخوداب با کباب و طرف شام ترپلو.

بدان که سفوف ارسطو از ادویه کثیر النفع است و به جهت ضعف معده و فساد آن و سوء الهضم بسی نافع و مقوی قلب و دماغ و مفرح است. بالجمله، در تقویت قلب و دماغ و معده بی نظیر است؛ قدر شربت از نیم مثقال تا یک مثقال و نیم و به جهت هضم غذا بعد از طعام باید خورد و برای تقویت قلب و دماغ ناشتا بخورند.

صفت [سفوف ارسطو] این است: قرفه، ساذج، هل، عود، اسارون، مصطکی، پوست هلیله کابلی، اشنه، فرنجمشک، نارمشک، زیره کرمانی، دارچینی، دارفلفل، فلفل، زنجبیل، قرنفل، ناردان، جوزبوا، قاقله از هر یک، دو مثقال؛ عنبر، کافور از هر یک، یک مثقال؛ نبات، شش برابر مجموع؛ اجزاء را نرم کوبیده با هم مخلوط نمایند و نار قیصر که در این زمانه یافت نمی شود از اجزای این سفوف است چون الحال مفقود است بدون آن مستعمل است.

قولنج

عبارت است از درد شدید روده ها که سبب آن احتباس ریح و براز است در روده ها و محل این وجع، پایین ناف است تا پشت زهار و به طرف راست و چپ میل می نماید به جهت آنکه وضع روده ها به این نحو است.

سبب آن یا بلغم غلیظی است که در روده ها مخلوط با ثفل شده و باعث حبس آن ها گردیده. و یا ریاحی است غلیظه که در روده محبوس است. و یا ثفل است که خشک و غلیظ شده و در روده ها محبوس مانده.

علاج این است که منضجی از عنب الثعلب و بابونه و رازیانه و بسفایج از

هر یک، دو مثقال؛ سپستان، ده دانه؛ ترنجبین، ده مثقال؛ روغن بادام، دو مثقال؛ بنوشند. و اگر معجون کمونی یافت شود قبل از منضج دو مثقال فرو برند و شیاف از نمک و شکر و بوره ارمنی استعمال [کنند]. یا شیافی از صابون و شکر یا شکر و نمک و تخم حنظل یا گل بنفشه و شکر و نمک و تخم حنظل و نمک یا بوره و تخم حنظل هر یک که باشد و اگر هیچ یک نباشد، نمک ترکی.

پس اگر طبیعت گشوده شود و وجع ساکن شد فبها و الامحتاج به حقه است که صفت آن این است: عنب الثعلب، رازیانه، بسفایج، بابونه، تخم کرفس، سنا مکی، اکلیل الملک، تخم شنبلیله، اصل السوس، گاوزبان از هر یک، دو مثقال؛ سپستان، بیست دانه؛ ترنجبین، ده مثقال؛ فلوس خیار شنب، ده مثقال؛ تخم کافشه، دو مثقال؛ سبوس گندم، آب برگ چغندر از هر یک، ده مثقال؛ ریوند چینی، یک مثقال؛ و اگر نباشد بوره ارمنی، نیم مثقال؛ نمک طعام، یک مثقال؛ روغن بادام تلخ، پنج مثقال؛ اول نمک را با یک مثقال روغن بادام بریزند بعد از آن سایر اجزاء را بر چهار بخش کرده در چهار دفعه بریزند و اگر تمام اجزاء این حقه یافت نشود هرچه یافت شود، کافی است.

و غذا را تا طبیعت گشوده نشود البته نخورند، بعد از آن نخودابی با دارچینی وزیره و زعفران میل نمایند و از آب بسیار سرد البته احتراز نمایند. و اگر بقیه وجع بعد از حقه باشد، روز دیگر باز منضج را بخورند و در روز بعد باز حقه نمایند تا ماده بالمره رفع شود. و اگر سبب قولنج غیر از اسباب مذکوره باشد از عالم ورمی و سایر انواع که مذکور نشد [علاج] رجوع به طبیب حاذق است.

زحیر

که آن را در عرف پیچش گویند، حرکتی از روده متّصل به مقعد، که آن را معای مستقیم گویند از برای دفع براز. این حرکت دفع نمی شود مگر رطوبتی از عالم آب بینی گاهی مخلوط به خون و گاهی بی خون [دفع شود]، سبب آن گاه باشد که رطوبت گزنده باشد که به این روده می ریخته باشد و سبب این حالت می شده باشد.

علامتش خروج این رطوبت است با پیچش و زور نشستن به کمرگاه و زیر شکم.

علاجش خوردن لعاب ریشه خطمی و بارهنگ و روغن بادام است با سفوف ابن ماسویه اگر یافت شود به قدر یک مثقال و اگر یافت نشود بدون آن. و صفت [سفوف ابن ماسویه] این است: تخم خطمی، بنفشه، تخم خیار شنبر مقشر، از هر یک، پنج مثقال؛ نشاسته بو داده، سه مثقال؛ صمغ عربی، گل ارمنی از هر یک، دو مثقال؛ اجزاء را کوبیده و بیخته ممزوج کنند و این سفوف در هر یک از انواع زحیر که مذکور می شود، نافع است. و در روز غیر مسهل با ادویه ای که مذکور می شود، بدهند که در تسکین شدت پیچش بسیار نافع است. و غذا شوربای برنج با شیره بادام و طرف شام چلو با زرده تخم مرغ اگر به این علاج رفع شد فبها و الا عنب الثعلب، ریشه خطمی از هر یک، دو مثقال؛ سپستان، ده دانه، جوشانیده، صاف کرده با دو مثقال فلوس خیار شنبر و دو مثقال روغن بادام بنوشند. و اگر محتاج به تکرار باشد به این نحو یک روز در میان مسهل را بنوشند تا رفع شود.

و اگر سبب آن ریختن صفرابه این روده باشد، علامتش خروج صفراست با

پیچش و سوختن مقعد و تشنگی و تلخی دهان و سایر علامات غلبه صفرا؛ چنانچه در صداع صفراوی مذکور شد.

علاجش دو مثقال بزر قطونا و یک مثقال بارهنگ را با لعاب ریشه خطمی و اگر یافت نشود، عرق بید بنوشند و اگر به این علاج رفع نشود مسهل که در نوع اول مذکور شد به اضافه دو مثقال گل نیلوفر بنوشند و به دستور نوع اول تکرار مسهل با احتیاج نمایند و غذا در این نوع، آش شور با شیرۀ جو میل نمایند و بعد از تکرار مسهل اگر زحیر باقی باشد، و صفرا با خون یا بی خون دفع می شده باشد سفوف الطین با شیرۀ تخم خرفه و شیرۀ تخم گشنیز میل نمایند. و اگر پیچش شدید باشد و با خون باشد، سفوف الطین با روغن بادام چرب کرده با لعاب بهدانه و عرق بید بنوشند، بعد از کم شدن خون و پیچش با شیرۀ های مذکور.

و صفت سفوف الطین این است: تخم ریحان بوداده، تخم مرو بو داده، بزر قطونا بو داده، نشاسته، صمغ عربی، گل ارمنی اجزاء را مساوی و سوای تخمها کوبیده با هم ممزوج نموده از یک مثقال تا دو مثقال به دستور مذکور میل نمایند. و بعد از بر طرف شدن خون و نهایت تخفیف پیچش و اگر باز تردد باقی باشد سفوف حبّ الرمان یا ربّ به. و اگر هنوز آثار غلبه صفرا باشد، چنانچه مکرر مذکور شد با ربّ به و شیرۀ تخم خرفه و شیرۀ تخم گشنیز بو داده، میل نمایند.

صفت سفوف حبّ الرمان این است: انار دانه بو داده، ده مثقال؛ بلوط، گرد سماق، زیرۀ کرمانی در سرکه خیسانیده و خشک کرده، تخم مورد، سنجد، گشنیز خشک بوداده، خرنوب، آرد کنار از هر یک پنج مثقال؛ عود، نیم مثقال؛ آمله مقشر، یک مثقال و نیم؛ اجزاء را کوبیده و بیخته قدر شربت از یک مثقال تا

دو مثقال. و در سایر انواع زحیر که مذکور شد بعد از چند روز مسهل به این نهج که در این نوع مذکور شد علاج کنند و آنچه بعد از این ورق از معالجه اسهال مذکور می شود و بعد از مسهلات مذکوره و زحیر هم نافع است.

سفوف دیگر مسما به سفوف لؤلؤئی که بعد از معالجات مذکوره در اسهالات نافع و مجرب است؛ خون را برطرف و طبیعت را متین می کند و در اسهال صفاوی نظیر ندارد.

و صفت آن [سفوف لؤلؤئی] این است: مروارید ناسفته، چهار مثقال؛ بسد سوخته، گلنار، طباشیر، خرنوب، گل ارمنی، گل قبرسی، تخم گل، صندل سفید، بارتنگ بو داده، تخم حماض بو داده، تخم خرفه بو داده، مورد، آرد کنار، آرد سنجد، زرشک منقّی، گشنیز خشک بو داده، صمغ عربی بو داده، جو مقشر بو داده، طرائث، بزر قطونا بو داده از هر یک، سه مثقال؛ کهربا، گل داغستان، مصطکی، اقاچیا از هر یک، دو مثقال؛ انار دانه، پنج مثقال؛ مجموع اجزاء را سوای بزر قطونا و بارتنگ نرم صلایه کرده، سفوف سازند. قدر شربت از نیم مثقال تا دو مثقال با ربّ به، دو مثقال؛ شیرۀ تخم خرفه بو داده دو مثقال. اگر سبب آن احتباس ثفل یابسی در امعاء بوده باشد؛ یعنی سده از اثغال در امعاء حادث شده باشد، طبیعت که متوجه دفع آن شده این حرکت کرده باشد، علامتش سنگینی شکم و زور و پیچش دائمی و بدون آمدن اثغال یابسه یا پیچش بعضی اوقات. و فرق واضح و ظاهر میان این نوع و سایر انواع به این نحو می شود که هسته فلوس یا سماق را چند دانه فرو برند، اگر به زودی دفع شد، این نوع نیست و اگر دفع نشد یا بعد از چند دفعه اجابت دفع شد، این نوع است. عنب الثعلب، ریشه خطمی را جوشانیده به اضافه بارهنگ و روغن بادام بنوشند و اگر محتاج به مسهل شود به نوعی که در نوع اول مذکور شد، مسهل

بخورند و همچنین اگر محتاج به تکرار باشد، بدستور تکرار نمایند و غذا نیز به دستور نوع اول است.

اگر سبب آن سرمایی باشد که به مقعد رسیده باشد از عالم نشستن بر سنگ سردی یا فرو رفتن به آب سرد یا به نحو دیگر؛ علامتش تقدم سبب مذکور است. علاجش نشستن بر سنگ گرم است یا نمک گرم یا خاکستر گرم در کسبه کرده و بر او نشینند و بر کمر ببندند و مقعد و کمرگاه و زیر شکم را به روغن بادام گرم چرب کنند و بارهنگ را به روغن بادام چرب کرده با لعاب ریشه خطمی بنوشند و غذا به نحوی که در نوع اول مذکور شد، میل نمایند. و اگر به این علاج رفع نشود به نحوی که در نوع اول مذکور شد، علاج نمایند. خلاصه در معالجه این نوع زحیر که مذکور شد، تفاوتی چندان نیست و از دوا و غذا به یکدیگر نزدیک است.

بواسیر

دانه چندی است که در مقعد پدید می آید، گاه در ظاهر و گاه در باطن و گاه در داخل و هم در خارج. به هر تقدیر یا دموی است که خون از آن می آید یا عمی است، یعنی کور که خون از آن نمی آید و یا ورم و وجع داشته یا بی ورم و وجع است و آن دانه ها خالی از این سه شکل نیست: یا دانه ای چند است به شکل نایل کویک در نهایت صلابت و آن را ثؤلویّه گویند و این بدترین انواع است؛ زیرا که ماده آن سوداوی صرف است. و دیگر دانه های پهن و گرد است ارغوانی رنگ، شبیه به دانه انگور سرخ و آن را عنبیه گویند و ماده این نوع، دمویت و سوداویت است. و دیگر دانه های نرم و سرخ به شکل توت و آن را توتیه گویند و سبب این نوع، خونی است قریب به صفرائیت.

و بالجمله سبب مطلق بواسیر، خونی است سوداوی که به این محل می ریزد و سبب حصول این دانه‌ها و ورم و وجع می گردد. و هرگاه سوداویّت در او بیشتر، قبولش از برای علاج کمتر است و بر متوضای صاحب بواسیر، نشستن هم سبب حدوث و حصول این علت می شود.

و علامت مطلق بواسیر آن است که رنگ صاحب بواسیر به زردی و سبزی می زند و اکثر این است که به رنگ قلعی می باشد و صورت و چشمها متهبّج می باشد و هضمها ضعیف و قوت جماع بسیار کم می باشد و دندانها ضعیف و بد رنگ می باشد و بسا باشد که بیفتد و در حرکات زود سست شود و گاه باشد که بخارات بواسیر سبب دوار و صداع گردد.

علاج به چند وجه باید کرد:

اول، تنقیه بدن و اصلاح مزاج کنند تا طحال و معده تولید خلط فاسد نکند.

دوم، تدبیر گشودن خون آن، هرگاه بند شود.

سوم، تدبیر تسکین ورم و وجع آن.

چهارم، تدبیر بند کردن خون آن هرگاه به حد افراط برسد.

پنجم، تدبیر اسقاط و قطع آنکه بالمرّه رفع می شود.

اما اول، تدبیر [و تنقیه بدن]؛ بدان که فصد باسلیق و صافن در تنقیه ماده بواسیر بسیار نافع است. و فصد اسیلیم از دست چپ در اصلاح طحال که آن نیز باعث اصلاح بواسیر می شود، نیز نافع است. و شیخ الرئیس فصد مابض را که رگی است که محل فصدش زیر کاسه زانو است اقوی از فصد های دیگر فرموده است و حجامت ما بین ورکین نیز فرموده است. و بعد از فصد اگر تنقیه سودا به نهجی که در ضعف قلب مذکور شد و به نحوی که در ربع مذکور

خواهد شد با علامات غلبه هر خلطی موافق آنچه مذکور شده، بکنند هم شاید. و بعد از تنقیه، مداومت به مقویات معده چنانچه در ضعف معده مذکور شد، بکنند. و اگر اصلاح کنند به خوردن شربت ماء الحیاة با سکنجبین بزوری که در هر یک از حمیات مذکور می شود هم شاید. و اگر به عوض مسهلاتی که در ضعف قلب مذکور شد، اطریفل مقل ملین از سه مثقال تا شش مثقال با آب گرم بنوشند، بسیار نافع است.

صفت آن: پوست هلبله کابلی و پوست بلبله و [پوست] هلبله زرد، هلبله سیاه، آمله مقشر، افتمون، اسطوخودوس از هر یک، ده مثقال؛ تربد سفید، هفت مثقال؛ فلوس خیار شنبر، مقل از هر یک، سی مثقال؛ فلوس و مقل را در آب کنند تا حل شود و سایر ادویه را کوبیده و بیخته با روغن بادام چرب کنند و دویست و پنجاه مثقال عسل به قوام آورند و نزدیک به قوام، مقل و فلوس را داخل کنند و از روی آتش بردارند و با سایر ادویه بسرشند. و مداومت به خوردن اطریفل صغیر در ازاله بواسیر نافع است و بسا باشد که مداومت به اطریفل صغیر و گاهی خوردن اطریفل مقل ملین مغنی از تنقیه های دیگر باشد؛ خصوصاً بعد از فصد. و در اصلاح مزاج صاحب بواسیر، مداومت به خوردن شربت زرشک بسی نافع و مجرب است. و فقیر مکرر بعد از فصد و چند دفعه اطریفل صغیر مداومت به خوردن شربت زرشک فرمودم، بسی نافع بود.

صفت شربت زرشک: زرشک دانه دار را خوب خیسانیده و جوشانیده صاف کنند و با شکر به قوام آورند؛ شکر آن قدر باید که چاشنی شود و بعد از قوام آمدن شربت، در پنجاه درهم شکر، سه مثقال طباشیر ساییده اضافه نمایند انفع است؛ خصوصاً هر گاه آثار حرارت، چنانچه در صداع حار مذکور

شد ظاهر باشد و این شربت را از پنج مثقال تا ده مثقال با عرق کاسنی و یا به تنهایی میل نمایند و بعضی اوقات حبّ مقل یا معجون خبث الحديد هر یک باشد، بسی نافع است.

صفت حبّ مقل این است: پوست هلیله کابلی، آمله مقشر، پوست هلیله زرد، تخم گندنا یا تخم تره تیزک، تخم ریحان از هر یک، پنج مثقال؛ مقل زرد، پنجاه مثقال؛ مقل را در آب حل نمایند و سایر ادویه را کوبیده و بیخته با هم بسرشند و حبّها به قدر نخودی بسازند و از هفت دانه تا دوازده دانه فرو برند و همین اجزای حبّ را اگر با دو برابر عسل به قوام آورند و بسرشند، به معجون مقل معروف است و قدر شربت این معجون دو مثقال است.

صفت اطرینفل مقل این است: پوست هلیله زرد، آمله مقشر، پوست هلیله سیاه از هر یک، ده مثقال؛ مقل زرد، سی مثقال؛ مقل را در آب حل کرده و سایر اجزاء را کوبیده با دو برابر مجموع عسل به قوام آورند و بسرشند و اگر بدون عسل به طریق حبّ استعمال نمایند هم نوعی از حبّ مقل است. قدر شربت از حبّ تا دوازده دانه و قدر معجون تا سه مثقال.

صفت معجون خبث الحديد که معروف است به فنجیوش، موافق نسخه قانون: پوست هلیله کابلی، پوست بلبله، آمله مقشر، فلفل، دارفلفل، سعد کوفی، زنجبیل، شیطرح هندی، سنبل الطیب از هر یک، ده مثقال؛ تخم گندنا، تخم شبت از هر یک، چهار مثقال؛ خبث الحديد مدبر، صد مثقال؛ اجزاء را تمام نرم کوبیده و به دو مثقال روغن گاو چرب کرده با دو برابر مجموع عسل به قوام آورده، بسرشند و بعد از شش ماه استعمال نمایند. قدر شربت یک مثقال و اگر دو مثقال مشک هم به او اضافه نمایند، شاید. و این معجون را صاحب مزاج حار چنانچه علامت حرارت مزاج بارها مذکور شد، نخورد اولی است.

طریق تدبیر خبث الحديد که چرک آهن است، این است: آن را نرم صلايه کرده تا چهارده روز در سرکه بسیار شدید بخیسانند و در سحقی بسیار مبالغه باید کرد که هر چه سحقی بیشتر شود بهتر است.

بدان که نرم داشتن طبیعت صاحب بواسیر لازم است. هر گاه یبس در طبیعت باشد، گاهی تمر هندی و آلو بخارا و زرد آلوی خشک را بخیسانند و طرف صبح آب آن را با شیر خشت یا به تنهایی میل نمایند و اگر قدری انجیر هم با سایر اجزاء بخیسانند بهتر است. و اگر شربت تمر هندی با شربت آلو بخارایی اکثر اوقات بنوشند هم در نرم داشتن طبع و هم تسکین حرارت مزاج نافع است.

و طریق ساختن شربت تمر و آلو بخارا مثل شربت زرشک است و قدر شربت هم مثل اوست. و غذایی که ملین طبع باشد صاحب بواسیر را نافع است و پرهیز از هر غذایی غلیظ و از هر چه مولد سودا باشد، مثل بادنجان و عدس و چیزهای شور، مثل ماهی شور و گوشت قدید و سبزی های تند لازم است. شیخ الرئیس لبنیات را منع کرده و خاکینه زرده تخم مرغ و گندنا را با اندک پیاز مناسب دانسته است. و دیگر آنچه در باب غذایی که صاحب ریع را شاید، مذکور می شود؛ اصحاب بواسیر را نافع است و سایر تدابیر ریع و بواسیر به هم نزدیک.

اما دوم، گشودن خون بواسیر؛ وقتی باید کرد که دفع معتاد آن باز ایستاده و دانه ها ممتلی شده باشد و دردی یا ورمی یا فسادی دیگر از بخارات آن در بدن حادث شده باشد، پس باید که مریض مکرر به حمام برود و ساعتی در میان آب نیمگرم بنشیند و به مجموع یا بعضی از این روغن ها موضع را چرب کنند: روغن هسته هلو یا شفتالو یا روغن هسته زرد آلوی تلخ، روغن کوهان شتر، مغز

ساق گاو و مغز ساق بره هر یک از اینها با مقل یا بی مقل اگر به اینها گشوده نشود، پیازی را با روغن گاو پخته، ضماد نمایند و اگر به این گشوده نشود آب پیاز را با زهره گاو استعمال نمایند. و اگر بخور مریم اضافه این دو جزء نمایند اقوی است؛ اگر باز منفتح نشود هسته تمر هندی و سرگین کبوتر اضافه نمایند. شیخ الرئیس مویزج را به اینها تجویز کرده و فصد صافن یا فصد مابض در گشودن خون بواسیر بسیار نافع است. و بسا باشد که بعد از فصد صافن احتیاج به ادویه مذکوره نشود؛ لهذا باید اول فصد بکند، بعد از فصد، ادویه مذکوره را به همان ترتیب استعمال نمایند و اگر از استعمال ادویه مذکوره وجع به هم رسد یا شدید شود، ادویه ای که بعد از این در تسکین وجع و ورم مذکور خواهد شد، استعمال نمایند.

اما سوم، تدبیر ورم و وجع بواسیر است؛ خواه ابتدا حادث شده باشد و خواه بعد از استعمال دواهای حاره و قطع حادث شود. هر گاه وجع بواسیر شدت کرد و خون آمدن حبس شد، اولاً به نهجی که مذکور شد در گشودن آن سعی نمایند و فصد از صافن و یا باسلیق بکنند و اگر یک فصد کفایت نکند، تکرار فصد بکنند. و بعد از فصد، نشاندن زالو دور مقعد، بسیار نافع است و اگر یک دفعه کفایت نکند [تکرار کنند] و در هر دفعه از پنج عدد تا ده عدد باید. و با شدت وجع بواسیر، احتراز از شیرینی و حیوانی لازم است و تبرید به مبردات دوائیه و غذائیه چنانچه در صداع حار و درد چشم و درد گوش و خناق مذکور شد عمل آورند. و روغنهایی که در تفتیح خون بواسیر مذکور شد در تسکین وجع نیز نافع است.

و مرهمهای مسکن او جاع بواسیر اینهاست: اکلیل الملک، گل خطمی، عدس

مقشر از هر یک، یک جزء و اجزاء را کوبیده با زردۀ تخم مرغ با روغن گل سرخ استعمال نمایند.

مرهم دیگر: اکلیل الملک، گل خطمی، کتان از هر یک، یک جزء؛ مقل و میعه سائله از هر یک، نصف جزء؛ افیون، زعفران، پیاز و روغن گاو پخته، از هر یک، سدس [جزء]؛ پیه مرغ، مغز ساق گاو، روغن کوهان شتر، زردۀ تخم مرغ به قدری که سایر اجزاء سرشته شوند؛ روغن‌ها را بگدازند و با زردۀ تخم و سایر ادویه مرهم بسازند و استعمال نمایند، هم خون را می‌گشاید و هم تسکین و جمع می‌نماید.

مرهم دیگر: گندنا در لته نو پیچیده در زیر خاکستر گرم پزند و در روغن گاو کهنه یا روغن زرد آلوی تلخ زرد بریان کنند و در هاون سرب یا هاون مس صلایه کنند تا مرهم شود، بعد استعمال نمایند، و اگر قلیلی مقل اضافه کنند بهتر است یا آنکه گندنای مذکور را با سفیداب قلع و پیه مرغابی و پیه گاو و موم کافوری مرهم نموده، استعمال نمایند.

مرهم دیگر: سفیده تخم مرغ با روغن گل سرخ در هاون سرب چندان صلایه کنند که رنگ سیاهی بردارد و استعمال نمایند.

مرهم دیگر: پیه مرغابی، روغن گل سرخ، موم کافوری همه را با هم بگدارند و با قلیلی زعفران و افیون استعمال نمایند و اگر پیه مرغابی نباشد سایر اجزاء کافی است و اگر به عوض پیه مرغابی پیه مرغ هم کنند، شاید؛ لیکن شیخ الرئیس در دو موضع فرموده اند که پیه مرغابی در این باب شدید النفع است.

مرهم دیگر: سفیداب و موم کافوری، روغن گل سرخ، موم و روغن را با هم بگدازند و با سفیداب مخلوط نموده، استعمال نمایند.

مرهم دیگر: روغن هسته زرد آلو، ده مثقال؛ میعه سائله، سه مثقال؛ مقل، دو

مثقال؛ اجزاء را با هم کوبیده و سرشته استعمال نمایند.

مرهم دیگر: مقل ازرق، کوهان شتر، مغز ساق گاو، هسته زردآلو، میعه سائله، زرده تخم مرغ، روغن گاو که قدری پیاز در او جوشانیده باشند، اجزاء را نیمکوب با هم سرشته، استعمال نمایند، بسیار نافع است.

مرهم دیگر: روغن گل سرخ، زرده تخم مرغ با قدری افیون و زعفران و بدون افیون و زعفران و اگر هیچ یک از اجزاء مذکوره نباشند، زرده تخم مرغ به تنهایی استعمال نمایند.

مرهم دیگر: کنجد را نرم کوبیده با روغن گل سرخ و سفیده تخم مرغ استعمال نمایند، یا آرد جو و زرده تخم مرغ و روغن گل سرخ با هم ضم نموده استعمال نمایند. و هر یک از این مرهم ها که استعمال نمایند اگر دانه ها در بیرون باشند بر پنبه کرده بر او کشند و اگر در درون باشد پنبه را به آن آلوده، بردارند چنان که به دانه ها برسد و مدتی بگذارند و باز تجدید کنند.

اما ضمادات نفعه: زرده تخم مرغ، مغز نان نرم پخته، روغن گل سرخ ضماد نمایند.

ضماد دیگر: کاکنج را با آب پخته تا مهرا شود، ضماد نمایند.

ضماد دیگر: پیه بز، پیه اردک، پیه غاز، پیه مرغ خانگی، مغز ساق گاو، کوهان شتر، روغن بنفشه بادام، روغن تخم کدو، موم کافوری، اجزاء را مساوی با هم بگدازند و کتیرا و گل خطمی را نرم کوبیده با هم مخلوط نموده استعمال نمایند. و اگر پیه ها و روغن ها یافت نشوند بعضی هم کافی است. و اگر وجع بسیار شدید باشد آب برگ بنگ را بگیرند و با قدری آب مخلوط نمایند و با خمیر نان و زرده تخم مرغ و روغن گل سرخ ضم نموده، ضماد نمایند.

اما آبزنی های مسکن بواسیر: یکی تخم کتان، تخم خطمی، خبازی نیمکوب بجوشانند و صاف نمایند و با لعاب گندم پخته ضم نمایند در ظرفی کرده مریض در آن بنشیند.

آب زنی دیگر: اکلیل الملک، بابونه، حلبه، تخم کتان، با قلا، تخم خطمی، گل خطمی، خبازی، گل بنفشه، پوست خشخاش، خارخسک، اجزاء را نیمکوب کرده بجوشانند و در آن آب نیمگرم بنشینند؛ اگر مجموع این اجزاء نباشند بعضی از آنها کافی است.

اما چهارم، بستن خون بواسیر، هرگاه به حد افراط برسد؛ بدان که حبس خون بواسیر گاهی باید که خون صالح و به افراط دفع می شده باشد و احداث ضعف کرده باشد و رنگ رو زرد و ساقها ضعیف شده باشد در این وقت متعرض قطع آن باید شد.

اما ادویه مشروبه طرف صبح: شیرۀ تخم خرفه بو داده، سه مثقال؛ شیرۀ تخم گشنیز بو داده، یک مثقال با ده دانگ طباشیر و چهار مثقال ربّ به واگر یافت شود قرص کهربا نیم مثقال ضم کرده، بنوشند.

و صفت قرص کهربای معمول متأخرین این است: کهربا، انجبار از هر یک، سه مثقال؛ ورق گل سرخ، صمغ عربی از هر یک، هفت مثقال؛ نشاسته، گل ارمنی، طرائیث، طباشیر، گلنار، تخم مورد، از هر یک، پنج مثقال؛ ربّ السوس، اقاچیا از هر یک، سه مثقال؛ اجزاء را نرم کوبیده قرص نمایند.

قرص کهربا موافق نسخه قدما: بسد، کهربا، مروارید، تخم خرفه از هر یک، پنج مثقال؛ شاخ بز کوهی، پوست تخم مرغ، هر دو سوخته، صمغ عربی از هر یک، سه درهم؛ گشنیز بوداده، خشخاش سفید و سیاه از هر یک، شش مثقال؛ ودع سوخته، بزر البنج از هر یک، دو مثقال؛ کوبیده و بیخته با لعاب بزر قطونا

قرص سازند به هر یک از این دونسخه عمل می توان کرد.

شیخ الرئیس اطریفل صغیر را با خبث الحديد ذکر کرده و طریق ساختن آن چنان است که خبث الحديد را چهارده روز در سرکه خیسانیده و بعد از آن مثل غبار صلايه کرده مساوی اجزاء، اطریفل با عسل، سه برابر مجموع؛ ضم کنند و سه مثقال از آن را میل نمایند و اطریفل بدون خبث الحديد نافع است.

صفت جَبِّي دیگر که در بستن خون بواسیر نافع است: بسد، کهربا، ودع سوخته، گل ارمنی از هر یک، دو مثقال؛ پوست هلیله زرد، پوست بليله، آمله مقشر از هر یک، پنج مثقال؛ تخم گندنا سه مثقال؛ مقل، ده مثقال؛ سایر اجزاء را کوبیده مقل را در آب کنند و مجموع را با هم بسرشند و تا سه مثقال آن را با آبی که آهن تافته در آن گذاشته باشند، بنوشند.

طریق سوازیدن ودع که به هندی کودی و به اصفهانی کس گربه می گویند و شاخ بز کوهی و پوست تخم مرغ، آن است که در کوزه کرده، سر آن را محکم ببندند و در تنور یا تون حمام گذارند تا از هم پياشد.

و خوردن فلونیای رومی و برشعنا آخر روز به قدر نخودی بسیار نافع است.

اما دوايي که استعمال آن خون را بند می کند، اینهاست: صبر، کندر، دم الاخوين، شیاف مامیثا، گلنار، اجزاء را مثل غبار ساییده و تار عنكبوت با سفیده تخم مرغ به آنها آلوده، استعمال نمایند.

دیگر آنکه پوست انار و مازو را با خمیر بجوشانند و صاف کرده مقعد را با آن بشویند. دیگر آنکه سفیداب قلع و مردار سنگ، شادنج عدسی، اقلیمیای نقره با روغن گل سرخ و موم سفید مرهم نموده، استعمال نمایند.

دیگر آنکه سفیداب قلع و مردار سنگ، شادنج عدسی، اقلیمیای نقره با

روغن گل سرخ و موم سفید مرهم نموده، استعمال نمایند.
 دیگر آنکه برگ مورد، گلنار، مازو، خرنوب، بلوط، شبّ یمانی، پوست
 انار، اجزاء را بجوشانند و مریض در آب آنها بنشینند.
 دیگر آنکه گلنار، کندر، مازو، سرمه سنگ، شبّ یمانی، اقاقیا، صمغ
 عربی، اجزاء را نرم کوبیده با هم مخلوط نموده، شیاف نمایند و مداومت به قی
 در این باب بسیار نافع است.

وهرگاه بعد از این تدابیر باز به افراط خون می آمده باشد، فصد باسلیق
 بکنند به قدر سی مثقال خون بگیرند و بستن بازوها و رانها را محکم و محجمه
 را بر کمرگاه و سینه نصب کردن و مکیدن، خون را باز می دارد و غذا آس سماق
 و ناردان مناسب است. و هرگاه ضعف زیادی به هم رسد، آخر روز مروارید و
 فادزهر معدنی، گل داغستانی از هر یک، دو دانگ، با آب سیب و آب به هر روز
 بدهند.

اما پنجم، تدبیر اسقاط دانه‌ها که بالمره بر طرف شود و آن به چند وجه است:
 یکی آنکه ادویه چند استعمال نمایند که دانه‌ها به مرور ایام خشک شود
 و ریزد.

دیگر آنکه دانه‌ها را قطع کردن. هر چند در این معالجه خطر عظیم است؛
 زیرا که در استعمال دواى حاد و بریدن، اکثر این است که وجع شدید و ورم
 عارض می شود و سبب مفاسد می گردد. و دیگر آنکه مواد فاسده که در بدن
 جمع می شود از این طریق مندفع می شود و بعد از سد این طریق، در بدن بیشتر
 می شود و مفسده می شود؛ به هر حال ترک علاج اولی است و اگر هم علاج
 کنند یا به بستن دانه‌ها یا به استعمال ادویه حاده به مرور خشک کنند. بر هر
 تقدیر یکی را بگذارند تا راه دفع بالمره مسدود نشود.

و حاجی حسین جراح که در فن جراحی و کحالی بی نظیر است در این زمان، از آزار بواسیر در رنج و تعب بود، مکرر اراده قطع وازاله دانه ها می کرد و گاهی فقیر مانع می شدم، آخر الامر به تنگ آمده بیخ دانه ها را محکم بسته با مقراض قطع کرد از شدت ورم و وجع، مقرون به هلاکت شد. و بعد از استعمال مسکنات و وجع و ملحمات بسیار به شد و از تشویش بواسیر فارغ. نهایت چون سیلان خون فاسدی که از بواسیر دفع می شد بر طرف شد و بعد از یک سال ماده شرائی به حرکت آمد و بعد از آنکه مشرف به هلاکت شد، هر دو چشمش باطل شد؛ لهذا قلع و قطع جمیع دانه های بواسیر مناسب نیست و مورث مفاسد عظیم است چنانچه دانستی.

اما تدبیر استعمال ادویه که دانه ها به مرور ایام خشک می شوند، از آن جمله بخورات است: اول تخم تره، مقل ازرق، پوست بیخ کبر، اجزاء را مساوی بخور نمایند.

بخوری دیگر: برگ مورد، پوست بیخ کبر، جوز السرو که بار درخت سرو است - پیاله بادنجان که در عرف کلاه بادنجان می گویند و اطباء اقراع بادنجان می گویند -، مر مکی، مقل ازرق، پوست مار، تخم حنظل و اگر مجموع اجزاء نباشند بعضی اجزاء کافی است.

دستور بخور کردن این است که ته دیگ سفالین را سوراخ کرده، پشکل شتر را بسوزانند و این ادویه را بر او بزنند و دیگ را بر سر آن نگون سازند و دانه را بر آن سوراخ گذارند چنانچه دود و بخارات خوب به دانه ها برسد و اگر دانه اندرون باشد، بعد از فراغ قضای حاجت که دانه ها بیرون آمده باشد به عمل آورند و اقوی بخارات در این باب، بخور بلاد است.

شیخ الرئیس می فرماید که بخور چوب گز هر گاه مکرر کنند، بسا باشد که

کفایت کند از سایر ادویه. و ابن زکریا می گوید که خرنوب نر را بکوبند و آب آن را بگیرند و پنبه را به آن بیالایند و استعمال کنند او را، خشک می کند و بر طرف می شود. و صاحب ذخیره و ایلاقی و دیگران می گویند که این شیاف را معتادان آزموده اند که بواسیر را خشک می کند و می افکند و صفت آن این است: بگیرند عشقه را و در دیگ مس آب ندیده با آب بجوشانند که نیک غلیظ شود، پس در طاس مس سرخ آب ندیده کنند و تا چهل روز در آفتاب گذارند و هر روز بر هم زنند و شب روی آن را بپوشند و بعد از چهل روز، یک جزء از آن را با یک جزء از مر مکی و صبر سقوطری و حرف و تره تیزک - که به فارسی شاهی گویند - اجزاء را مساوی و به مجموع مساوی آب عشقه مذکور با هم بیامیزند و یک شب در میان به عنوان شیاف استعمال نمایند و غذا شوربا دهند که سه شب بیش حاجت نیفتد.

دیگری مالیدنی هاست از آن جمله: مر مکی، یک مثقال؛ عصاره لحوه التیس، دو مثقال؛ کندر، سه مثقال؛ اجزاء را نرم کوبیده با هم مخلوط نموده بر بواسیر به طریق مرهم استعمال نمایند.

دیگر: جوز السرو، حنظل، جفت بلوط، بسوزانند و بعد از آنکه بواسیر را با خمیر شسته باشند بر او بپاشند.

طلای دیگر: زردچوبه، مردار سنگ کوبیده با روغن گل سرخ و موم کافوری مرهم نموده، استعمال نمایند.

طلای دیگر: پوست انار، عصاره لحوه التیس، جفت بلوط، جوزالسرو، کندر، اجزاء را مساوی نرم کوبیده و به خمیر سرشته، استعمال نمایند و در بعضی نسخ به عوض خمیر آب عنب الثعلب است. و هر گاه بواسیر در اندرون باشد، لته به آن آلوده به عنوان شیاف استعمال نمایند.

اما استعمال ادویه حاده که دانه را بخورد و بر طرف شود: هر چند در این عمل بسی خطر است، زیرا که استعمال دوی حاد و تند سبب وجع شدید می شود و گاه باشد که به این تقریب مفاسد دیگر هم حادث شود. محمد بن زکریا می گوید که بریدن بواسیر بهتر و با سلامت تر است از علاج با دوی تند و هر گاه خواهند باید اول فصد باسلیق کنند و بعد از آن متوجه این علاج شوند.

طریق استعمال ادویه حاده این است که فلافیون، دیگ بر دیگ، هر یک که باشد بر روی زرده تخم مرغ که بر روی پنبه رقیق کرده باشند، قدر قلیلی بپاشند یا آنکه مرهم زنگار بر روی پنبه کرده به روی دانه بچسبانند، چنانچه به غیردانه به عضوی دیگر نرسد. و اگر از استعمال آنها وجع به مرتبه ای شدت کند که طاقت نتواند آورد، نصف روز با یک روز مهلت دهند و یکی از مرهمها و ضمادات که در باب مسکنات وجع مذکور شد، استعمال نمایند و باز استعمال این دوا کنند تا آنکه دانه سیاه شود و بعد از آن، برگ کرنب را - که در اصفهان برگ کلم می گویند - خوب مهرا پخته با روغن گاو کهنه مرهم کرده، استعمال نمایند؛ هم درد را تسکین می دهد و هم دانه را بر می افکند. بعد از افتادن دانه، مرهم سفیداب تا چند روز، بعد از آن مرهم کافوری استعمال نمایند که جراحات ملتئم شود و اگر برگ کلم نباشد هر یک از این مرهمها و ضمادات که در باب مسکنات وجع گذشت، مرهم سفیداب و مرهم کافوری نافع است.

و اگر دانه بواسیر ظاهر نباشد، به محجمه درون مقعد را باید بیرون کشید، ساعتی مقعد را بیرون باید گذاشت تا فی الجمله تورمی پیدا کند و زود به جا نرود و آنگاه محجمه را باید برداشت و دوا را استعمال نمود، بعد از لحظه ای با احتیاط به روغن هسته زردآلو چرب کرده به جای خود گذاشت.

صفت فلافیون این است: افاقیا، پانزده مثقال؛ زرنیخ سرخ و زرد از هر یک، یک مثقال؛ قیر، چهار مثقال؛ آهک آب ندیده؛ هشت مثقال؛ شب یمانی، شش مثقال؛ اجزاء را کوبیده و بیخته با سرکه قرص سازند و در وقت حاجت قرص را نرم کوبیده به طریقی که مذکور شد، استعمال نمایند.

صفت دیگ بر دیگ این است: زرنیخ سرخ و زرد از هر یک، شش مثقال؛ مر مکی، ده مثقال؛ آهک آب ندیده، پانزده مثقال؛ زنگار، یک مثقال؛ اجزاء را کوبیده و بیخته با سرکه قرص نمایند و به طریق مذکور استعمال نمایند.

صفت مرهم زنگار این است: زنگار، دو مثقال؛ انزروت یک مثقال؛ موم زرد، علك البطم - که به فارسی سقز گویند - و راتینج - که صمغ صنوبر است - از هر یک، پنج مثقال؛ روغن زیتون، سی مثقال؛ اجزاء را با هم بگدازند و با زنگار و انزروت بسرشند تا مرهم شود. صفت مرهم سفیداب در صدر کتاب در علاج سوختگی آتش مذکور شد.

صفت مرهم کافوری این است: مردار سنگ، سفیداب قلع، موم کافوری از هر یک، پنج مثقال؛ روغن گل سرخ، هشت مثقال؛ موم و روغن را بگدازند و ادویه را کوبیده و بیخته اضافه نمایند و یک سفیده تخم مرغ و نیم مثقال کافور را نرم ساییده اضافه نمایند و در هاون چندان بسایند که مرهم شود.

و اگر فلافیون و دیگ بر دیگ و مرهم زنگار نباشد، بعضی از ادویه حاره که خورنده و فاسد کننده است، مثل غبار ساییده بر روی زرده تخم مرغ پاشیده به دستوری که مذکور شد استعمال نمایند.

ادویه حاده این است: فرفیون، نوشادر، ذراریح - جانوری است که در اصفهان سن می گویند - مویزج، قثاء الحمار، آهک آب ندیده، زرنیخ سرخ و زرد، کهلا، مجموع یا بعضی اجزاء را با قطران یا بول طفل یا به تنهایی استعمال نمایند.

و صاحب کامل الصناعه می گوید که اگر آهک و زرنیخ به دستوری که از برای ازاله مو می سازند، ترتیب دهند و در حمام قدری از آن را بر بواسیر گذارند و بعد از ساعتی با خمیر بشویند و پوست حنظل سوخته و ترمس سوخته را که باقلای مصری است بر آن بپاشند، می خشکاند و برطرف می کند.

فقیر می گویم که: اولی آن است که این علاج را که از علاج سابق ملایم تر است به عمل آورند و اگر به این علاج ازاله نشود به علاج سابق معالجه نمایند. و بر هر تقدیر، بعد از استعمال ادویه حاده یا در بین آن هرگاه وجع به هم رسد، آنچه در مسکنات وجع مذکور شد به عمل آورند که قطع نظر از اینکه مریض تحمل نمی کند شدت‌های دیگر و ضررهای دیگر مثل ورم و غیره حادث می شود و بلیه عظیم تر می گردد.

اما تدبیر قطع، بدان که این عمل گاهی باید کرد که مریض طاقت وجع آن داشته باشد و در دیگر علاجها تخفیفی که به آن تواند گذرانید، نشود و با وجود این مراتب، تمامی دانه‌ها را قطع کردن نشاید به سبب انتشار ماده مندفعه از آن ممر در بدن و بیم حدوث امراض بدتر. و هرگاه عازم بر قطع باشند اولاً باید فصد باسلیق کرد و اگر مخدری که حس او را کم کند و منع سیلان خون بسیار کند، بدهند و بعد از آن، قطع کنند اولی است. و مخدر مناسب، معجون حبّ الشفاء است و در ربع مذکور می شود و یا افیون و زعفران را با هم بسرشند یا فلونیای رومی یا برشعثا هر یک از اینها به قدری که حس او را کم بکنند، بدهند. طریق قطع این است که جراح ماهری دانه‌ها را به روشی که در استعمال ادویه حاده مذکور شد بیرون آورند و با مقراض بسیار تندی یا آلت قطع دیگر ببرند و سعی نمایند که چیزی از گوشت صحیح بریده نشود که مفسد عظیم

می کند. و بعد از بریدن بگذارند که قدری خون برود، پس اگر ورم کند و وجع شدید حادث شود به یکی از مرهمها که در تسکین وجع مذکور شد، استعمال نمایند و مرهم سفیداب و کافوری بگذارند تا ملتئم شود.

طریق دیگر آنکه بیخ دانه ها را با ابریشم یا موی دم اسب یا ریسمانی محکم ببندند و یکی از مرهم مسکن وجع را بر او بگذارند تا خود بریده شود و بعد از افتادن، مرهم سفیداب و کافوری استعمال نمایند تا موضع به صلاح آمده ملتئم شود و این طریق اسهل است.

بیان روغنی به جهت بواسیر که یکی از تراکیب فقیر است و از اسرار مکتومه و مکرر به تجربه رسیده است؛ اکثری را قلع و اکثری را تخفیف به حدی که به آن تواند گذارند حاصل شده.

هر گاه بی سیلان خون باشد، این نسخه است: پیه بز سرخ، یکصد و پنجاه مثقال؛ کافور، زیبق از هر یک، دو مثقال؛ حنا، شش مثقال؛ پیه بز را بگذارند و صاف کنند و زیبق را با حنا و آب دهن در ظرف سفالی با پشت قاشق بمالند که اثری از آن باقی نماند و کافور را نرم صلایه کنند و همه را با هم مخلوط نمایند و چندان بر هم زنند که چون مرهم شود به طریق سایر مرهمها استعمال نمایند. و هر گاه با سیلان خون باشد علاجش این است: پیه بز سرخ، یکصد و پنجاه مثقال؛ کف دریا، سفیداب قلع از هر یک، دو مثقال؛ سرنج، یک مثقال؛ کافور، نیم مثقال؛ پیه بز را به دستور نسخه دیگر بگذارند و سایر ادویه را نرم صلایه کرده با هم مخلوط نموده مثل مرهم اول استعمال نمایند.

حرقة البول

سوختن مجرای بول است در وقت بول. سبب آن اگر حدث و مخالطة صفرا با بول باشد؛ علامتش تندی و رنگینی بول است و سایر علامات غلبه خون و صفرا چنانچه در صداع صفراوی مذکور شد و نیامدن چرک با بول و نیامدن چیزی از عالم نخاله با بول.

علاجش خوردن شیرۀ تخم خیار و شیرۀ تخم خرفه، شیرۀ تخم کدو، از هر یک، دو مثقال با لعاب بزر قطونا و سه مثقال شربت بنفشه. و اگر یافت شود نیم مثقال یا یک مثقال قرصی که مشهور است به بنادق البزور یا ماء الشعیر به قدر سی مثقال یا به شربت بنفشه سه مثقال و بنادق البزور و اگر شربت بنفشه یافت نشود ماء الشعیر به تنهایی کافی است.

صفت بنادق البزور این است: مغز تخم خربزه و [تخم] گرمک، ده مثقال؛ مغز تخم خیار، پنج مثقال؛ مغز تخم کدو، بزر البنج، خرفه، تخم خطمی، مغز بادام مقشر، کتیرا، نشاسته، ربّ السوس، خشخاش سفید، گل ارمنی، تخم کرفس از هر یک، دو مثقال، کوبیده قرص سازند و غذا آش زرشک و آش تمر و پهتی ماش و چلو در زردۀ تخم و بالجمله مبردات دوائیه نافع است.

و اگر سبب، قرحه مثانه باشد، علامتش بدبویی بول است و آمدن چرک با سوزش و آمدن چیزی چند است با بول، مثل سبوس گندم بعضی اوقات و خارش و وجع در مجرای بول از قضیب و مقعد تا سر قضیب. و گاه باشد که قرحه در این مجرا باشد، علامتش شدت خارش و سوزش و وجع موضع خاصی است از این مجرا. و گاه باشد که ورم در قضیب حادث شود.

و اگر سبب آن جوششی باشد در مثانه یا مجرای بول که آن را به عرف اطبّا جرب المثانه گویند، علامتش همان علامت قرحه مثانه است سوای آنکه در

قرحه، دفع شدن چرک بیشتر است و در جرب المثانه دفع شدن آن به سبوس شبیه است. و در جرب المثانه گاه باشد که مکرر رطوبتی سیلان می کرده باشد و گاه باشد که قلیل خونی دفع می شده باشد. و بالجمله چرک بحت مختص قرحه است و در سایر علامات، قرحه و جرب با هم شبیه و شریک اند؛ معالجه هم یکی است مگر در آنچه مذکور خواهد شد. علاج در هر یک از جرب و قرحهٔ مثانه اگر علامات غلبهٔ خون، چنانچه در صداع دموی مذکور شد و مرض شدید باشد، فصد باسلیق کنند یا حجامت میان شانه بکنند و اگر فصد را مانعی باشد و تبرید به مبردات چنانچه در نوع اول مذکور شد.

و در قرحه ترک حیوانی ضرور است و خوردن ماء الشعیر یا بنادق البزور و شربت بنفشه و لعاب بزر قطونا یا مبردات مذکوره و بنادق البزور. و بالجمله آنچه در نوع اول مذکور شد در قرحه و جرب، چکانیدن شیر دختر و سفیدهٔ تخم مرغ با شیاف ابیض و بدون آن چکانیدن گل سرشوی با شیر دختر یا سفیدهٔ تخم مرغ و فتیله را به اینها غلطانیدن و در قضیب گذاشتن [نافع است].
و استعمال شیافی که در دفع سوزش نظیر ندارد و از اسرار مکتومه است، صفت آن این است: فضله موش، فضله ملخ از هر یک، دو مثقال؛ شیر خشت، یک مثقال؛ دم الاخوین، یک مثقال؛ انزروت، صمغ عربی، نشاسته از هر یک، نیم مثقال؛ اجزاء را نرم کوبیده با شیر الاغ خمیر کرده شیافهای بلند و باریک بسازند و مکرر در مجرای بول بگذارند. و مالیدن گل سرشوی با شیر دختر یا عرق بید یا آب بر قضیب نافع است و مسکن سوزش و خارش است. و در قرحه و جرب مثانه مداومت به قی کردن، دفع مرض بالکلیه می کند و در آخر که حدت ماده کم شده باشد برای اصلاح قرحه، قرص کاکنج که صفت آن این است مناسب است: کاکنج و خشخاش از هر یک، ده مثقال؛ مغز تخم خیار،

مغز بادام مقشر، ربّ اصل السوس، نشاسته، صمغ عربی، کتیرا، دم الاخوین، کندر از هر یک، پنج مثقال؛ اجزاء را کوبیده قرص بسازند و به قدر یک مثقال از آن را با ماء الشعیر یا شیرۀ تخم خیار یا شیرۀ تخم کدو و شربت بنفشه از هر یک، سه مثقال بنوشند تا قرحه به اصلاح آمده علت زایل شود و در آخر حمام پی در پی رفتن بسیار نافع است.

و خوردن شیر الاغ به دستوری که در تب دق مذکور می شود، در اصلاح قرحه مثانه نافع و مجرب است. و از برای دفع سوزش بول در همه انواع، مکرر قضیب را در آب گرم گذاشتن و در آب گرم بول کردن بسیار نافع و مفید است. و شربت خشخاش و لعاب بهدانه بسیار نافع است. و در آخر مداومت به افیون نیز نافع است و مجامعت در اوایل ضارّ و در اواخر نافع است.

و هر گاه بعد از فصد و تبرید کامل و سکون وجع و سوزش باز چرک می آمده باشد و قرحه باقی باشد، شیافی که صفت آن این است، استعمال نمایند: سفیداب قلع، انزروت، کندر، دم الاخوین، نشاسته، صمغ عربی، اجزاء را مساوی، نرم کوبیده با شیر الاغ یا آب خمیر کرده شیاف ساخته، استعمال نمایند نافع و مجرب است.

ضعف یا قلت اقتدار بر جماع

اگر از ضعف قلب و دماغ باشد، علامتش ضعف و ناخوشی در قلب و دماغ است و شدت ضعف با شدت ناخوشی قلب.
علاج: اول باید تقویت قلب و دماغ به نحوی که در ضعف قلب مذکور شد کنند و بعد از آن به ادویه و اغذیه و تدابیری که بعد از این مذکور می شود، تقویت باه نمایند.

شیخ الرئیس می گوید که هرگاه سبب باه ضعف قلب باشد، در علاج آن چیزی به مثرودیطوس نمی رسد بلکه در ضعف هر باهی که منشأ آن حرارت مزاج نباشد، انفع از هر دوایی، آن است.

و اگر سبب آن حرارت مزاج باشد، علامتش، علامت غلبه حرارت است، چنانچه در صداع صفراوی و دموی مذکور شد. و علامت دیگر ارتفاع از مبردات و تضرر از مسخنات؛ علاجش تبرید به مبردات است، مثل شیرۀ تخم خرفه یا سکنجبین ساده و سایر مبردات به حسب هر مزاج. و از غذاها آش زرشک و آش انار و گوشت بره و بزغاله و مغز کله اینها و ماهی تازه پخته، گرم تناول کند و هنداونه و شفتالو و خیار و امرود و آبغوره و دوغ و ماست و باقلا و عدس و ذرت بو داده و زرده و سفیده تخم مرغ و اگر حرارت به افراط نباشد شیر تازه و شکر و دواء الترنجبین که صفت آن این است: شیر تازه دوشیده را باثلث ترنجبین پاک بجوشانند تا منعقد شود و تا پانزده مثقال میل نمایند و از اغذیه ای که بعد از این مذکور می شود هر چند چندان حرارتی نداشته باشد [تناول نمایند].

بالجمله هرگاه ضعف باه مستند به حرارت مزاج باشد معالجه به معاجین و سایر مبهیات حاره مضر است؛ بلکه اعتماد در این نوع بر اغذیه آن است که بعد از این مذکور می شود که چندان حرارتی نداشته باشد و همچنین آنچه از تدابیر غیر دوائیه و غذائیه مذکور خواهد شد نافع است.

و اگر سبب آن حرارت مزاج نباشد، بلکه قلت منی در بدن یا قلت نفخ و استرخاء آلت باشد، علامتش عدم حرارت مفرط است و ارتفاع به مبهیات دوائیه و غذائیه و سایر علاجش به این نهج است که مذکور می شود.

اما معاجین: یکی مفرحی است که در تقویت قلب و دماغ بی نظیر است و به

غایت مقوی باه است، صفت آن: بهمن سرخ و سفید، تودری سرخ و زرد، سورنجان، دارچینی، مغز گردو، نارگیل، مغز بادام، مغز پسته، مغز فندق، تخم خربزه، مغز نقل خواجه، تخم خشخاش، سمک صیدا، از هر یک، پنج مثقال؛ تخم شلغم، تخم گندنا، تخم پیاز، خولنجان، مصطکی، از هر یک، دو مثقال و نیم؛ مشک و عنبر از هر یک، یک مثقال با دو برابر اجزاء عسل، معجون سازند. معجون لبوب که مقوی باه و قریب به اعتدال است: مغز پسته، مغز فندق، مغز چلغوزه، مغز بادام، کنجد مقشر، تخم خشخاش سفید، مغز تخم خربزه، از هر یک، سه مثقال؛ تخم خیارین از هر یک، یک مثقال و نیم، شقاقل، بوزیدان، بهمن سرخ و سفید، لسان العصافیر، خولنجان، دارچینی، از هر یک، یک مثقال؛ شکر پنیر، پنجاه مثقال؛ با عرق بیدمشک حل نموده با دو برابر اجزاء عسل به قوام آورده، اجزاء را کوبیده و پخته با هم بسرشند، شربتی سه مثقال.

معجون لبوب کبیر که به غایت مقوی باه و قلب و دماغ و گرده است و منی را می افزاید و قضیب را سخت می کند، صفت آن: مغز بادام مقشر، مغز فندق، مغز گردو، مغز چلغوزه، نارگیل، انجوجک، مغز تخم خربزه، تخم کنگر، کنجد مقشر، مغز تخم خشخاش سفید، [خصیة] ثعلب مصری، مغز سر گنجشک خشک نموده، از هر یک، پنج مثقال؛ کبابه، قرفه، خولنجان، قرنفل، شقاقل از هر یک، دو مثقال و نیم؛ مصطکی، نشاسته، لسان العصافیر، سنبل الطیب، زعفران، زنجبیل، نارمشک، تخم فرنجمشک از هر یک، یک مثقال و نیم؛ بهمن سرخ و سفید، تودری سرخ و زرد، تخم مارچوبه، بوزیدان، مغاث، تخم زردک، تخم شلغم، تخم پیاز، تخم یونجه از هر یک، سه مثقال؛ خارخسک، قضیب گاو جوان سوهان کرده، تخم انجیر، کش خرما از هر یک،

دو مثقال؛ با دو برابر مجموع عسل صاف کرده به قوام آورده معجون سازند؛ قدر شربت دو مثقال. و اگر یاقوت، سه مثقال؛ مروارید، دو مثقال؛ عنبر، یک مثقال؛ مشک، نیم مثقال؛ ورق طلا، نیم مثقال؛ ورق نقره، یک مثقال؛ اضافه نمایند در تقویت قلب و دماغ و هم در تقویت باه اقوی می شود.

معجون فلاسفه که آن را ماده الحیاة می گویند، شیخ الرئیس در رساله باهیة ذکر کرده و غیر تقویت باه منافع دیگر هم دارد و تقویت حافظه می کند و رافع نسیان و درد پشت و سلس البول و اوجاع مفاصل و بالجمله اکثر امراض بارده را نافع است و استعمال آن صاحب مزاج حار را جایز نیست؛ قدر شربت از یک مثقال تا دو مثقال. صفت آن: زنجبیل، فلفل، دارفلفل، آمله مقشر، دارچینی، هلیله، شیطرح هندی، زراوند مدحرج، خصیة الثعلب، مغز چلغوزه، بیخ بابونه، نارگیل، از هر یک، ده مثقال؛ تخم بابونه، پنج مثقال؛ مویز دانه بیرون کرده، سی مثقال؛ عسل صاف دو برابر اجزاء، به طریق معمول معجون سازند.

معجون دیگر قلیل الأجزاء، کثیرالمنفع: [خصیة] ثعلب مصری، پنج مثقال؛ نخودخام، ده مثقال؛ شقاقل، خولنجان، دارچینی، زنجبیل، تخم زردک، تره تیزک، تخم کرفس، اسارون، از هر یک، سه مثقال؛ اجزاء را کوبیده و بیخته با زرده تخم مرغ نیم برشت به قدری که مجموع خمیر شود، سرشته با دو برابر عسل کف گرفته معجون نمایند و هر صبح و شام به قدر ده مثقال میل نمایند و اگر از عقب هر یک از معاجین مبهیه شیر تازه دوشیده میل نمایند انفع است.

اما اغذیه باهیة: نخود و لوبیا خصوصاً با دارچینی، پیاز و کلم و نعناع، ترب، زردک، شیر گاو و گوسفند، گوشت گوسفند، گوشت بره و مرغ و خروس جوان، گوشت مرغابی، گوشت گنجشک، مغز سر هر یک از اینها، تخم مرغ، تخم گنجشک، انجیر، انگور، خربزه شیرین و در محرورین هندوانه، شفتالو،

خیار، گوشت ماهی تازه گرم تناول نمایند. اغذیه مرتبه آنچه از گوشت به عمل آورند، باید که فربه باشد و از حیوان جوان باشد و یا نخود و پیاز بدون بریان کردن در روغن که منع تقویت تخم می نمایند به عمل آورند، تخم مرغ را به تنهایی و غیر محرور با زنجبیل و خولنجان و دارچینی تناول نماید.

و هرگاه قضیب گاو جوان سوهان کرده با زرده تخم میل نمایند، بسیار نافع است. و از سبزیها نعناع را خصوصیت زیاد هست. و بالجمله از این اغذیه مذکوره، انواع تراکیب که بعضی از آنها معمول و متعارف است، مثل خاکینه و شش ترنکه و کوکو و انواع قلیه ها که از لحوم و بقول مذکوره ترتیب دهند، محرورین، ادویه حاره را بسیار کم و غیر محرورین بیشتر داخل نمایند. و اگر هریسه از گندم و نخود و لوبیا و گوشت گوسفند و گوشت مرغابی و مرغ ترتیب دهند و با روغن تازه و دارچینی و قند یا عسل تناول نمایند به غایت نافع است.

اما ادویه ای که مالیدن آنها بر قضیب، مقوی و بزرگ کننده عضو و محرک شهوت است: روغن بلسان از اقوی ادویه است. پیاز عنصل هرگاه با چهار برابر آن روغن زنبق بجوشانند تا خوب پخته شود و در هفت شب کف پاها را به آن چرب کنند و بعد از چرب کردن پاها دیگر راه نروند تا صبح و بعد از هفت شب در اعاده باه، صاحب تذکره مجرب دانسته است. و همچنین مالیدن حلتیت را با روغن نرگس بر کف پا مجرب و روغن زنبق با مغز پنبه دانه بر قضیب و بر حوالی کمرگاه و پشت زهار و ما بین مقعد و انثیین بمالند.

و مالیدنی دیگر: عاقرقرحا، یک درهم، مشک، نیم درهم با هفت مثقال روغن زیتون بمالند. حلتیت با روغن زیتون یا حلتیت با عسل و روغن پنبه دانه بسیار مؤثر است. و روغن مغز گردو به تنهایی و با عاقرقرحا و مشک بسیار نافع است. از جمله معظمتات ذکر، مالیدن شیر گاو تازه دوشیده است مکرر.

و اگر قدری نبات را با نمک ترکی ساییده با روغن گاو آمیخته و مجموع را با شیر گاو مخلوط نموده، مکرر طلا نمایند بی نظیر است. و اگر قضیب را به روغن زنبق چرب کرده و زرد آلو را خشک کرده، ساییده بر او بپاشند به غایت عظیم می شود و شیخ الرئیس آن را مجرب دانسته.

و خراطین را خشک کرده، نرم ساییده با روغن شیطرح بر قضیب بمالند، بسیار نافع است. طریق ساختن روغن نرگس و روغن زنبق به طریق روغن گل سرخ است.

اما تدبیر و افعالی که مهیج باه و مرغب و منعظ است: ملاحظه حسن خوبرویان و مجالست و معاشرت و ملاحظه و مباشرت با ایشان و دیدن صور باه نامه و مطالعه کتب مصنفه در باه و حکایت مشتمل بر امر جماع و حکایت از اقوای مجامعین و نظریه جمع شدن حیوانات خصوصاً اقوای در آنها مثل الاغ و گربه و تجدید مدخول از اقوی مبهیات و مقویات است چنان که مکرر به تجربه رسیده است و از این جاست که خواجه عبید زاکانی می گوید: سقنقور ساق بیگانه است.

شیخ داود مصری در تذکره عباراتی می گوید که ترجمه اش این است: انفع چیزی که تقویت شهوت می نماید بعد از یأس، تجدید طرف است، به درستی که به تجربه رسیده است به جهت آنکه مواظبت شیء واحد موجب ملال طبع است و خود را به تکلف بر آن داشتن، موجب لاغری بدن و مورت پیری و مضعف قضیب است و بسا باشد که به فجأة بکشد؛ تمام شد کلام مذکور.

دیگر از مقویات، تراشیدن پشت زهار است و دیگر شستن عضو به آب سرد و بعد از فراغ از مباشرت انفع خصوصاً در تابستان غسل به آب سرد و استحمام به حمام معتدل و در زمستان مکرر جماع کردن و لباسهای نرم و

ابریشمی پوشیدن و در رختخواب حریر خوابیدن و سواری معتدل کردن و مالندگی به تمام بدن خصوصاً از دست مطبوع و مرغوب، و تقویت قلب و دماغ کردن و بوی خوش بوییدن، خصوصاً هرگاه بوی خوش را از دست مطبوع مرغوب بشنود و صدای خوش شنیدن و غالب اوقات با فرح و سرور بودن.

اما آن چیزهایی که مضعف باه است و باید اجتناب از آن بکند: اضداد آنچه از مقویات مذکور شد و جماع با شخص غیر مرغوب و یا جماع با حائض و زن پیر و طفل کمتر از سیزده ساله و زن بدشکل و بیمار و زنی که بعید العهد به جماع باشد و مواظبت همیشگی به جماع با شخصی واحد کردن و استمناء به دست و لواط کردن و فصد و حجامت بسیار کردن و مسهل بسیار خوردن و چیزهای باد شکن، مثل مقل و زیره و بادیان خوردن و استعمال گلاب به هر نهجی که باشد و مداومت به خوردن ترشیها و مبردات و مرطبات، مگر در مزاج محرور و حرکت عنیفه و میان باد ایستادن و راه رفتن و بر مکان نمناک و صلب و سنگ دار نشستن و آب بسیار خوردن و فکر بسیار کردن و مغموم و مهموم بودن.

بالجمله، آنچه از ادویه و اغذیه و تدابیری که مذکور شد در ضعف باه نافع است، مگر آنکه معاجین و اطلیه و اغذیه کثیر الحراره در ضعف باهی که منشأ آن حرارت باشد ضرر می کند و سوای اینها از مذکورات در این نوع نیز نافع است.

مفاصل و نقرس و عرق النسا

و جمع مفاصل دردی است با ورم و گاهی بدون ورم که حادث می شود در مفاصل اعضاء، اگر مختص انگشتان، خاصه انگشت ابهام باشد آن را نقرس می گویند و اگر در مفاصل ران باشد و کشیده باشد تا زانو از طرف پشت آن را عرق النسا گویند. سبب هر یک از اینها ریختن ماده است از مواد بدن به این اعضاء. اگر آن ماده خون باشد، علامتش سرخی محل و شدت و جمع و ورم است و سایر علامات غلبه خون چنانچه در صداع دموی مذکور شد.

علاج: ابتدا فصد باسلیق از طرف مخالف است اگر و جمع در دست باشد و اگر در پا باشد، فصد باسلیق از جانب و جمع. و اگر محتاج به تکرار شوند، فصد صافن از طرف و جمع بکنند.

بر هر تقدیر، خوردن منضجی از عنب الثعلب، گاوزبان، بیخ کاسنی، شاهتره از هر یک، دو مثقال؛ عناب و سپستان از هر یک، ده دانه؛ ترنجبین، ده مثقال؛ در روز سوم همین منضج را به اضافه سورنجان، سه مثقال؛ مویز منقی، بیست دانه؛ تمر هندی، دو مثقال؛ پوست هلیله زرد نیمکوب، چهار مثقال؛ فلوس خیار شنبر، ده مثقال؛ روغن بادام، یک مثقال؛ بنوشند. و اگر در شب مسهل اطریفل صغیر را سه مثقال با یک مثقال سورنجان کوبیده بخورند، بهتر است. و اگر از یک مسهل رفع علت نشود مکرر نمایند. و گاه باشد که احتیاج به تکرار فصد نیز نشود.

غذا ترک حیوانی نموده، شوربای برنج با شیر بادام و طرف شام پهنی ماش با چلو؛ خصوصاً هرگاه و جمع شدید باشد و با تب و ورم و اگر اینها نباشند گوشت نازکی می توان خورد و در ابتدا صندل سرخ و سورنجان و گلاب طلا نمایند با بزر قطونا و با سرکه بر هم زنند و ضماد نمایند یا عدس و پوست

خشخاش با آب گشنیز تر ضماد نمایند و آب برگ کاهو و آب برگ گل همیشه بهار نیز نافع است. و مالیدن قرص مبارک که در رمد مذکور شد با گلاب نیز بسیار نافع است. و بعد از سکون و جع و ورم، بزرک و اکلیل الملک، تخم خطمی، آرد جو ضماد نمایند یا آرد جو با آب گشنیز ضماد نمایند تا بالکلیه رفع مرض شود.

و اگر سبب ماده صفرا باشد، علامتش شدت و جع است با سوزش و التهاب و قلت ورم و سایر علامات غلبه صفرا، چنان که در صداع صفراوی مذکور شد. و کم می باشد که ماده مفاصل از صفرای صرف باشد بلکه از خون مخلوط به صفرا باشد و لهذا در این نوع نیز احتیاج به فصد هست؛ لیکن خون را کمتر از نوع اول باید گرفت و در ابتدا یک فصد از جانب و جع کافی است و سایر معالجات به نهجی است که در دموی مذکور شد.

و اگر سبب ماده بلغم باشد اکثر این است که به مخالطه صفرا باشد، زیرا که بلغم به اعتبار غلظت و برودتی که دارد بدون صفرا نفوذ در مفاصل نمی کند؛ لهذا مفاصل بلغمی نیز به مشارکت صفراست.

بالجمله علامتش سفیدی رنگ و کمی و جع و احساس و جع در عمق و فقدان علامات غلبه صفرا و خون و انتفاع به مسخّنات.

علاجش خوردن منضجی است از: گاوزیان، بیخ رازیانه، اصل السوس، پوست بیخ کاسنی از هر یک، دو مثقال؛ ترنجبین، ده مثقال؛ تا سه روز، روز چهارم سورنجان مصری، سنا مکی از هر یک، سه مثقال؛ گل سرخ، تربد از هر یک، یک مثقال؛ عنب الثعلب، بوزیدان از هر یک، دو مثقال؛ فلوس، دو مثقال؛ اضافه منضج نمایند بنوشند.

و اگر شب مسهل اطریفیل صغیر را سه مثقال با یک مثقال ایارج فیکرا فرو

برند و طرف صبح مسهل را بنوشند انفع است. و اگر یک شب در میان چهار مثقال اطریفل صغیر را با دو مثقال ایارج فیکرا و یک مثقال سورنجان مصری بخورند، شاید که حاجت به مسهل دیگر نشود. و اگر معجون سورنجان در روز مسهل به قدر چهار مثقال و یا شش مثقال با آب گرم بنوشند، خصوصاً بعد از آنکه دو مسهل مذکور را خورده باشند بسیار نافع است.

صفت معجون سورنجان این است: سورنجان، شش مثقال؛ ماهیزهرج، زیره کرمانی، پوست بیخ کبر، شیطرح هندی، بوزیدان از هر یک، دو مثقال؛ پوست هلیله زرد، هفت مثقال؛ تخم کرفس، نمک هندی، برگ حنا، زبد البحر، فلفل سفید، بادیان، گل سرخ، زنجبیل، سقمونیا، گشنیز خشک از هر یک، سه مثقال؛ تربد سفید، پانزده مثقال؛ روغن بادام، چهار مثقال و نیم؛ عسل صاف، صد و پنجاه مثقال؛ اجزاء را کوبیده و با روغن بادام چرب کنند و عسل را به قوام آورده با هم بسرشند.

و اگر سفوفی که معروف است به سفوف مفاصل به قدر چهار مثقال با سه مثقال قند سفید و عرق کاسنی یا گاو زبان، گرم کرده، بنوشند هم نافع است. **صفت آن:** سورنجان، ورق گل سرخ، پنج مثقال؛ برگ سنا مکی، ده مثقال؛ مغز بادام مقشر، تخم خربزه گرمک از هر یک، سه مثقال؛ تربد سفید، هفت مثقال؛ زعفران، دو دانگ؛ اجزاء را نرم کوبیده سفوف سازند.

اگر حبّ سورنجان که صاحب کامل الصناعة جهت مفاصل ذکر کرده به قدر دو مثقال فروبرند و آب گرم از عقب آن بنوشند آسان تر از مرکبات دیگر و نافع است. **صفت آن:** سورنجان، صبر زرد، پوست هلیله زرد، اجزاء را مساوی نرم کوبیده حبّ سازند.

و خوردن سکنجبین بزوری بعد از معالجات مذکوره و همچنین شربت

اصول به دستوری که هر یک در حمیات مذکور می شود نافع است. مگر اینکه با علامات غلبه حرارت بر مزاج، شربت اصول مناسب نیست و در این نوع از مفاصل، قی کردن بعد از خوردن مقیء از شیره تخم ترب یا آب ترب و نمک و عسل بسیار نافع است و بسا باشد که احتیاج به مسهل نشود و بعد از مداومت به قی، غذا در این نوع، نخوداب، ترپلو، قلیه چلو میل نمایند و از ترشیاها و ماست و آب سرد احتراز نمایند و سورنجان و بیخ بنفشه و صبر سقوطری و مر مکی با گلاب ضماد نمایند یا سورنجان و بیخ نی طلا نمایند یا سورنجان و زراوند طویل و حب الغار و قسط تلخ و صبر سقوطری و مر مکی با گلاب طلا نمایند و بعد از اینها مالیدن روغن بادام نافع است.

و در تسکین وجع مفاصل در همه انواع، ضماد عدس مقشر و استخوان سوخته انسان و اگر نباشد غیر انسان و سورنجان و تخم و پوست خشخاش بسیار نافع است. و شستن محل وجع به آبی که بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش و صعتر و برنجاسف و پودنه مجموع یا بعضی از اینها جوشانیده باشند در نوع آخر بسیار نافع است. و شستن به آبی که علف اسفند در او جوشانیده باشند مجرب است. و مالیدن مغز قلم گاو با شیر یا روغن در این نوع آخر بسیار نافع است. **طلای دیگر** که در دموی و صفاوی در او آخر و در بلغمی از اول تا آخر استعمال آن نافع است: صبر زرد، مر مکی، زعفران اجزاء را مساوی با آب کلم طلا نمایند.

ضمادی دیگر مثل طلای مذکور، حلبه را با آب و سرکه طبخ نمایند و قدری عسل اضافه کرده، بجوشانند تا غلیظ شود و استعمال کنند.

ضمادی دیگر به جهت مفاصل بلغمی که مسکن و جمع و محل ماده است: مغز دانه بیدانجیر، سه جزء؛ عسل و روغن تازه گاو و دُرد ته خم سرکه از هر

یک، یک جزء و سرگین خشک گاو به قدری که سایر اجزاء را غلیظ کند، بیدانجیر و سرگین گاو را نرم کوبیده همه را با هم مخلوط نموده، استعمال نمایند.

حُمّیات

بدان حمّی را که به فارسی تب گویند، حرارتی است غریبه که در اول مشتعل شود، اعم از آنکه از خود قلب منبعث شود یا از جانب دیگر به دل رسد و به توّسط رگهای جهنده که از دل رسته است و به تمام بدن رسیده است و اینها را شرابین گویند به جمیع اعضاء می رسد و مشتعل شود تا حدی که به جمیع یا بعضی افعال طبیعی ضرر می رسد. و افعال طبیعی قوتهایی را گویند که از صحت بر حسب اقتضاء طبیعت صادر می شوند.

و چون بدن مشتمل بر سه جنس است: یکی اعضاء، یکی ارواح، یکی اخلاط؛ اجناس حمّی [نیز] که هر یک افراط دارند سه جنسی اند، زیرا که این حرارت اولاً بالذات متشبث به ارواح است و بالعرض سرایت به اخلاط و اعضاء نموده، آن را حمی یوم گویند؛ به جهت آنکه به اعتبار لطافت ارواح غالباً در یک شبانه روز منقضی می شود.

و اگر اولاً بالذات متشبث به اخلاط شده، بعد از آن سرایت به ارواح و اعضاء نماید، آن را حمی خلطی گویند.

و اگر اولاً متشبث به اعضاء شده و به تبعیت آن، اخلاط و ارواح گرم شوند آن را حمی دق گویند؛ به جهت آنکه این تب به اعضاء چون برسد می گدازد اعضاء را و باریک می کند. پس اجناس اولیه حمّی سه جنس است.

اما حمّیات یوم که عبارت از آن است که حرارت غریبه اولاً در روح به هم

رسیده و سرایت به قلب نموده و در قلب مشتعل شده باشد و از قلب به توسط شرابین به تمام اخلاط و بدن رسیده همه را گرم کرده باشد. و این تب از اسباب خارجه به هم رسد، مثل سرمای شدید و فرو رفتن به آب سرد و گرمای شدید و خوردن دوا و غذای حار و عارض شدن هم و غم مفرط و غضب و غیر ذلک از اسباب خارجه. این تب را به حسب کثرت اسباب انواع می باشد؛ لیکن در این رساله اختصار به چند نوع کثیر الوقوع می شود:

حمی یوم استحصافی: و این از رسیدن هوای سرد یا آب سرد به بدن حادث می شود و علامت آن تقدیم سبب است و وجع اعضاء و تمطی که در عرف فارسی کمان کشی می گویند و به فارسی خمیازه کشیدن می گویند و بسیار بول کردن و گاه باشد که مکرر اندک سرمای می شده باشد؛ این تب را در عرف چایش گویند که از چاییدن به هم رسیده.

علاج: باید پیوشانند تن را و اعضاء را بمالند و پاها را به آب گرم بگذارند و لعاب بهدانه و خاکشیر گرم بنوشند و از هوای سرد و آب سرد و ترشیاها و ماست احتراز نمایند و غذا شوربای برنج و ماش و اسفناج میل نمایند و چلو و زرده تخم نیز مناسب است و اهتمام نمایند تا عرق کامل بشود و تب رفع شود.

حمی یوم حرّی: سبب این تب، طول مکث در آفتاب، گرما یا نزدیک به آتش یا حمام بسیار گرم می باشد.

علامت آن تقدم یکی از اسباب مذکوره است و سرخی چشم و افروختگی رخسار و صداع و تشنگی و زیادتی حرارت و التهاب در سر.

علاجش: سرکه و گلاب و روغن گل سرخ بر سر مالیدن و بوییدن است. یا آنکه صندل سرخ و سفید را با گلاب یا آب گشنیز تر یا آب خیار بر سر بمالند و بوییند و اگر کافور نیز داخل نمایند مناسب است. و آشامیدن آب سرد و

شیره خرفه و گشنیز و عناب و بزر قطونا و عرق جندبیدستر، مجموع و یا بعضی نافع است. و غذا آتش انار و زرشک و تمر و خروس بچه میل نمایند تا تب رفع شود.

حمی یوم وجعی: سبب این تب، وجع شدید عضوی از اعضاء است، مثل چشم و گوش و غیر ذلک از اعضاء. علامتش وجود وجع است در عضو خاصی.

علاجش: تسکین وجع آن عضو است اولاً به نحوی که در معالجات آنها مذکور است و از جمله مسکنات اوجاع، حس عضو را کم کردن که آن به مالیدن افیون حاصل می شود و اگر بعد از سکون وجع حرارت باقی باشد، علاجش استراحت و خواب کردن و روغن گل سرخ بر تمام بدن مالیدن است. **حمی یوم تعبی:** سبب این تب، رسیدن تعب بسیار است به بدن مثل حرکت بسیار. علامتش تقدم سبب است و زیادتی گرمی مفاصل بر سایر اعضاء و سستی بسیار.

علاجش: آسایش و استراحت و مالندگی و خوابیدن و گل سرخ مالیدن بر بدن و غذاهای بارد و رطب خوردن، مثل گوشت بره و بزغاله و مرغ بچه با اسفناج و زرده تخم مرغ نیم برشت و خوردن گلاب و نبات.

حمی یوم سهری: سبب این تب، بی خوابی مفرط و علامتش تقدم سبب است و باعلامتی که در تعبی مذکور شد. علاجش، علاج تعبی است.

حمی یوم نزلی: سبب این تب، نزله و زکام است و علامتش وجود نزله است به نحوی که مذکور شد.

حمی تُخمی: سبب این تب، هضم نشدن و فاسد شدن غذاست در معده.

علامتش آروغ زدن ترش است یا بدبویی و سنگینی معده و سوزش معده و گاه باشد که درد معده نیز باشد.

علاجش: قی کردن است و معده را از غذای فاسد پاک کردن. و اگر بی محرک نشود، آب نیمگرم و نمک بیاشامد و قی کند. و اگر طبیعت اجابت می کرده باشد احتیاج به قی نیست، بلکه چند فنجان آب گرم از پی هم بنوشند، غذای فاسد را از تحت دفع می کند. و تا معده از فاسد پاک نشود غذا میل نکند و بعد از پاک شدن معده و گرسنگی صادق، قلیه زرشک یا سماق یا غوره میل نمایند.

بدان که در جمیع انواع حمّای یومی بعد از انحطاط تب، رفتن به حمام معتدل از انفع معالجات است. و بدان که جمیع انواع مذکوره از حمّیات یوم هر گاه از چهار روز تجاوز کرد و تب رفع نشد، تب ظاهر و واضح است که منتقل به تب خلطی شده و دیگر این معالجات مفید نیست، بلکه معالجات تب خلطی به دستورش در هر مزاج و هر شخص به سبب انتقال باید کرد.

حمّیات خلطی: که عبارت از تبی است که اخلاط به سبب عفونت گرم شود و آن حرارت به قلب رسد و از آن جا سرایت به جمیع اعضاء و ارواح بکند و این تب را عفونی گویند.

عفونت اخلاط با یکی از سه وجه می باشد:

یکی سده که به حسب غلظت یا لزوجت خلطی در مزاجی به هم رسد و آن ماده که سبب سده محبوس شده باشد متعفن شود.

دوم از اسباب عفونت اخلاط، غذاهای نامناسب است به اعتبار فساد جوهر، مثل ماهی تازه، یا به اعتبار سرعت قبول فساد است مثل شیر، یا به اعتبار غلبه رطوبت بر جوهر آن است، مثل میوه های بسیار رطب، یا به اعتبار

عدم استعداد آن برای هضم کامل است، مثل خبازی، یا مثل جمع میان اغذیه مختلفه که در هضم فساد پذیرد و متعفن شود.

سوم از اسباب عفونت اخلاط، هوای و باد هوای متغیر از اسباب سماوی و ارضی است که به استنشاق و از راه مسامات جلد به اخلاط می رسد و متعفن می شکند.

چنانچه اخلاط چهار است، تبهای عفونی نیز چهار است به عدد اخلاط و هر یک از این اخلاط اربعه یا داخل در عروق است که متعفن می شود یا خارج از عروق، مثل معده و کبد و غیر ذلک. پس هر گاه تعفن در داخل عروق باشد، تب لازم می شود و قلع نمی شود مگر به زوال سبب. و اگر عفونت خارج عروق باشد، تب دائر می باشد؛ یعنی به حسب نوبه که از برای ماده متعفنه می باشد چنانچه در هر یک مذکور خواهد شد تب رفع می شود و باز در روز نوبه دیگر می آید و همچنین تا مرض زایل شود. پس تبهای عفونی هشت است؛ زیرا که هر یک از اخلاط اربعه، تعفن آن یا داخل عروق است که تب لازم است و بر طرف نمی شود مگر به زوال سبب یا خارج عروق است که تب رفع می شود و در نوبه دیگر باز عود می کند به حسب هر ماده، چنان که ضابطه هر یک معلوم خواهد شد و چون که در خارج عروق نمی باشد مثل سایر اخلاط ثلاثه دیگر؛ لهذا تب دموی نمی باشد. و تب دموی خارج عروق، تبی است که سبب آن اورام احشاء باشد به نحوی که مذکور خواهد شد.

اما تب دموی که ماده آن داخل عروق باشد بر دو قسم است:

یکی آنکه از حدت غلیان خون حادث شود بی آنکه عفونت در او باشد و این نوع از تب دموی فی الحقیقه قسمی است علی حده که داخل در تبهای عفونی نیست؛ زیرا که از عفونت تب نیست و در تحت حمیات یومی و دق نیز

داخل نیست و لهذا این تب را تب خلطی می توان گفت و تب عفونی نمی توان گفت؛ زیرا که منشأ این تب خلط است و عفونت نیست.

و دیگر آنکه متعفن شده باشد؛ اما آنچه از غلیان و حدت خون شده باشد بدون عفونت که مذکور شد قسمی علی حده است و در تحت هیچ یک از اقسام ثلاثه یومی و عفونی و دقی نیست آن راسونوخس گویند. علامت آن سرخی لون و روی و چشمها و زیان و پری رگها و تشنگی و شیرینی دهان و سایر علامات غلبه خون، چنانچه در صداع دموی مذکور شد. دیگر از علامات این تب، این است که چنانچه در تب صفرائی لازم حال مریض یک روز سبک و یک روز سنگین است نیست، بلکه در همه روز یک قرار است. دیگر از علامات، آنکه سرما و لرز با این تب نمی باشد.

علاج آن در ابتدا فصد باسلیق است و اگر در سر سنگینی و صداع بوده باشد، فصد قیفال باید کرد و به قدر قوت مریض خون بگیرند، بلکه به حدی که قریب به غش رسد خون بگیرند. و بسا باشد که حاجت به تدبیر دیگر نشود و به فصد، رفع تب شود. و اگر تب رفع نشود منضجی از عناب و سپستان از هر یک، ده دانه؛ شیرۀ تخم کاهو، دو مثقال؛ تخم کدو، دو مثقال؛ تخم گشنیز، یک مثقال؛ شیر خشت، ده مثقال؛ بنوشند و در روز پنجم مسهلی از عنب الثعلب، خبازی، بیخ کاسنی، بنفشه، نیلوفر از هر یک، دو مثقال؛ عناب، سپستان، آلو بخارا از هر یک، ده دانه؛ تمر هندی، شیر خشت، ترنجبین، مغز فلوس از هر یک، ده مثقال؛ روغن بادام، یک مثقال؛ بنوشند و همچنین در روز ششم و هفتم، منضج مذکور را و در روز هشتم و نهم، تکرار فصد یا حجامت میان شانۀ نمایند. و اگر سه مسهل کفایت نکند، در روز دوازدهم مسهلی دیگر بنوشند و غذا شوربای برنج و کدو و اسفناج و تمر و زرشک و غوره میل نمایند و پهتی

ماش و عدس نیز مناسب است و از میوه ها خیار و هندوانه و گلابی و آلو زرد و انارین مناسب است و آب سرد بسیار نافع است، چنانچه یکی از ائمه معصومین - علیهم السلام - فرموده اند: نحن نداوی الحمی بالماء البارد^(۱).

و شیخ الرئیس فرموده: اگر صاحب این تدبیر را چندان آب دهند که رنگش سبز شود، تب رفع شود و ماءالشعیر نیز دوا و غذای مناسب است، صاحب این تب را. و بعد از روز دوازدهم شیرۀ تخم خیار، دو مثقال؛ تخم کاسنی، دو مثقال؛ با سکنجبین، ده مثقال؛ چندین روز میل نمایند یا شیرۀ تخم خرفه، پنج مثقال؛ با سکنجبین، ده مثقال؛ میل نمایند. و بعد از روز چهاردهم و شکستن تب، گوشت خروس بچه و بزغاله میل نمایند و پرهیز را تا زوال تب بالکلیه نگاه دارند و از مبردات مذکوره میل نمایند تا رفع مرض شده، صحت کامل حاصل شود.

اما تب دموی که از عفونت خون عارض شده باشد را تب مطبّقه گویند. علامتش همان علامات سونوخس است و قلق و اضطراب و افروختگی و تنگی نفس و گاه باشد که بیهوشی نیز باشد. و بالجمله اعراض این تب اشد از نوع اول است و علاجش بعینه همان علاج اول است و اخراج خون و تبرید به مبردات و سایر تدابیر در این نوع بیش از نوع اول ضرور است و تبرید بیش از آن. و بعد از چهارده روز، قرص کافوری مناسب است که با لعاب بزر قطونا و شیرۀ تخم خرفه و شربت نیلوفر داده شود. صفت آن این است که طباشیر، تخم خرفه، تخم کاهو از هر یک، پنج مثقال؛ تخم کاسنی، رب السوس، صندل سفید از هر یک، سه مثقال؛ مغز تخم خربزه، چهار مثقال؛ مغز تخم کدو، پنج مثقال؛ ترنجبین، هفت مثقال؛ کافور، یک مثقال؛ با لعاب بهدانه و بزر قطونا قرص سازند و هر روز نیم مثقال با شیرۀ مذکوره میل نمایند.

۱. ما تبها را با آب سرد درمان می کنیم.

اما تب دموی که سبب آن عفونت خون در خارج عروق باشد از تبی است که منشأ آن اورام است، مثل ورم دماغ و سینه و پهلو و شش و معده و کبد و غیر اینها. و تب دموی خارج عروق به نحوی که در سایر اخلاط می باشد نیست؛ زیرا که خون در خارج عروق دیگر نمی باشد و علاج آن‌ها موقوف به ملاحظه طبیب است که خارج از موضوع این کتاب است. نهایت چون ضابطه حصری از برای انواع تبهای عفونی قرار داده ایم، لازم بود که اشعاری از آن‌ها بشود و معلوم شود که بعضی از انواع تبهای دموی هست که علاج آن مذکور شد.

اما تب صفراوی، آن نیز یا لازم است که ماده آن داخل در عروق است یا دایر است که ماده خارج از عروق است. اما تب لازم صفراوی، آن بر دو قسم است: یکی آنکه صفرا داخل در عروق حوالی قلب یا عروق تمام بدن متعفن شده باشد و این را محرقه گویند. دیگر آنکه صفرا در داخل بعضی عروق و بدن که از قلب دور است متعفن شده باشد و این تب را تب لازم می گویند.

اما محرقه، علامتش لزوم تب نیست و تشنگی بسیار و تلخی دهان و زردی رنگ و رو و چشمها و بی خوابی و قلق و اضطراب و هذیان و صداع و خشونت زبان و زردی آن و گاه باشد که زبان سیاه شود و بول رنگین و رقیق باشد و اینکه احوال مریض یک روز بهتر و یک روز بدتر است.

علاج به نهجی است که در سونوخس و مطبقة مذکور شد سوای فصد. اما تبرید در این نوع بیش از همه تبهای خلطی باید کرد و آب سرد و برف و یخ مکرر باید داد و از میوه های رطب در هر فصلی آنچه باشد به نحوی که در تب دموی مذکور شد، باید داد و آخر روز لعاب بزر قطونا، بهدانه، خاکشیر، عرق نیلوفر، و بید و کاسنی باید داد و مکرر ماء الشعیر باید داد و آب انارین در این نوع با شیرخشت به عوض منضج مناسب است.

و غذا آش برنج و ماش مقشر و کدو و اسفناج با تمر هندی و زرشک می توان داد. و اگر شوری را با ماء الشعیر طبخ نمایند بسیار بهتر است. و مسهلات

را در ایامی که در تب دموی مذکور شد بدهند و بعد از روز دوازدهم، قرص کافوری با سکنجبین و شیرۀ تخم خرفه به دستوری که در تب دموی مذکور شد به غایت مناسب است در این تب.

و تب دموی هر گاه تا روز شانزدهم عدم اشتها و خشونت زبان و شدت تب باقی باشد، معلوم است که هنوز ماده باقی است، باید که در همان روز مسهلی به طریق مسهلات قبل بدهند و بعد از آن باز مبردات به دستور قبل بدهند تا تب رفع شود یا تخفیف کلی حاصل شود. و اگر در این تب و تب دموی ماده متوجه دماغ شود که علامت آن بیهوشی و هذیان و شدت صداع و بی خوابی است، در روز مسهل طرف صبح آب انارین، چهل مثقال با شیر خشت، ده مثقال؛ آب کاسنی، بیست مثقال؛ بدهند، بشیرۀ تخم خیارین و شیرۀ تخم کدو و تخم کاهو از هر یک، ده مثقال؛ شیرۀ تخم گشنیز، یک مثقال؛ با لعاب بزر قطونا و بهدانه و عرق بید و کاسنی یا نیلوفر هر یک باشد با شیر خشت، ده مثقال؛ بنوشند. و مسهل را به طریق احتقان به عمل آورند به این دستور:

اول آب گرم با نیم مثقال نمک طعام و یک مثقال روغن بادام بریزند و بعد از آن عنب الثعلب، تخم خطمی و خبازی و بیخ کاسنی و بنفشه و نیلوفر و گل خطمی از هر یک، دو مثقال؛ عناب و سپستان از هر یک، بیست دانه؛ جوشانیده و صاف نموده، ترنجبین و شیرخشت و مغز فلوس از هر یک، ده مثقال؛ روغن بادام، چهار مثقال؛ شیرۀ جو مقشر، ده مثقال؛ اضافه نموده، بار دیگر صاف نموده چهار قسمت نموده هر قسمت را یک دفعه بریزند.

با آثار میل ماده به دماغ چنان که مذکور شد صندل سرخ و سفید سوده را با قلیلی گلاب و کافور و آب گشنیز و آب خیار و اندکی سرکه در شیشه کرده،

مکرر در پیش دماغ مریض بدارند و اگر همه این اجزاء یافت نشود بعضی از آنها کافی است.

و اگر مریض را ضعف زیاد رو دهد، در آخر روز فادزهر معدنی و گل داغستان و مروارید از هر یک، دو دانگ یا نیم مثقال با آب سیب بدهند و اگر مجموع از آنها یافت نشود بعضی از آنها کافی است. و در شب هفتم و یازدهم و چهاردهم پاشویه نمایند به این طریق که پاهای مریض را در آب معتدل که برگ بید و جونیمکوب و گل خطمی و بنفشه در آن جوشانیده باشند و مکرر پا در آن نهند و صندل سرخ در زیر پستان چپ بمالند و بالجمله در این تب کوتاهی در تبرید نکنند.

اما غبّ لازم، آن است که صفرا در بعضی از عروق متعفن شده باشد که در حوالی قلب نباشد. علامت آن لزوم تب است و سنگینی سر و تشنگی و تلخی دهان و زردی زیان و رقت بول. و بالجمله علامات، خفیفه محرقه است و اعراض صعبه محرقه از عالم هذیان و اضطراب و قلق زیاد و سایر اعراض صعبه که در محرقه مذکور شد در این تب نیست. خلاصه آنکه تب لازم صفراوی هر گاه با این اعراض شدید و صعبه باشد، محرقه است. و هر گاه این اعراض صعبه نباشد مسمّا به غبّ لازم است و الا در ماده شریک‌اند و لهذا علاج این، همان علاج محرقه است، مگر آنکه تبرید در این نوع کمتر از محرقه باید نمود و در غذا و دوا و همه تدابیر مشترک‌اند.

اما تب صفراوی دائر که ماده اش در خارج عروق است، مثل معده و کبد و طحال و مراره و غیر اینها از غذاها که در جوف می باشد و متعفن شده است، آن را غبّ گویند.

و علامت این تب آن است که لرز شدید و سرمای خفیف می شود، این تب

به هم می رسد و بعد از تب عرق می آید و بعد از عرق بالکلیه تب رفع می شود و روز دیگر تب نمی باشد تا آنکه در روز سوم باز لرز و سرما و عرق و تب می شود و هکذا یک روز در میان می باشد. و مدت این تب از اول نوبه تا قطع شدن تب، از نه ساعت نمی گذرد و اگر از این مدت تجاوز کند، معلوم می شود که ماده صفراوی خالص نیست بلکه مرکب است چنانچه در انواع تبهای مرکبه مذکور خواهد شد.

دیگر از علامت این تب، تلخی دهان، تشنگی و زردی رنگ است، درد چشم و تهوع و سستی معده و قی صفراوی و قلق و اضطراب در وقت نوبه و زردی بول و شدت و بدبویی و سایر علامات غلبه صفراوی و تب لازم صفراوی، چنانچه در صداع صفراوی و تب لازم صفراوی مذکور شد.

علاجش: مثل علاج صفراوی لازم است، مگر اینکه مسهل را در روز غیر نوبه باید داد به هر روزی که اتفاق افتاد. بالجمله در این تب نیز مثل صفراوی لازم، معالجه به نهج محرقه باید کرد مگر اینکه در محرقه تبرید زیاد است و در این تبرید به مرتبه محرقه ضرور نیست.

اما تب بلغمی که آن نیز ماده اش یا داخل عروق است که آن را لثقه گویند یا خارج عروق است که آن را مواظبه گویند. اما لثقه علامتش لزوم تب است و حرارت ملایم و در صورت و پشت چشمها اندک تهبجی می باشد و علامت صفرا و تشنگی و تلخی دهان و خشکی کام و زبان و قلق و اضطراب و سایر علامات مخصوصه صفراوی است و آب دهان بسیار می باشد و بول در این تب غلیظ و گاهی سفید رنگ می باشد و گاهی به سرخی می زند و غشیان و قی بلغمی می باشد و طعم دهان گاهی شور است؛ اگر سبب، بلغم مالح باشد و گاهی ترش است، اگر سبب، بلغم حامض باشد. رنگ و رو در این تب به رنگ

قلعی مایل به زردی می‌باشد، خصوصاً در اواخر و سستی و کسالت از لوازم این تب است.

علاجش در ابتدا منضجی باید داد از عنب الثعلب، کاسنی، اصل السوس، تخم خطمی، گاوزبان از هر یک، دو مثقال؛ سپستان، یازده دانه؛ ترنجبین، ده مثقال؛ در روز هشتم مسهلی از اجزای منضج مذکور به اضافه سنا مکی، سه مثقال؛ گل سرخ، یک مثقال؛ عناب، ده دانه، گل بنفشه، دو مثقال؛ فلوس خیار شنب، ده مثقال؛ روغن بادام، دو مثقال؛ در روز دهم و دوازدهم و شانزدهم نیز همین مسهل را و در سایر ایام، منضج مذکوره را بدهند و غذا از روز اول تا شانزدهم شوربای برنج با شیرۀ بادام و طرف شام چلو و زرده تخم مرغ و اکثر آثار برودت ماده، مثل رطوبت دهان و بی حسی اعضاء باشد. بعد از روز هفتم، گوشت مرغ بچه در شوربا کنند و از میوه‌ها و ترشیها و آب سرد احتراز نمایند، سوای انارین و گلابی که چندان ضرر ندارد و اگر بعد از روز شانزدهم تب رفع نشود، سه روز هر روز گلقلند آفتابی با سکنجبین بخورد.

طریق ساختن گلقلند آفتابی این است: ورق گل سرخ تازه را ریزه کرده با شکر به قوام آورند و در ظرفی کرده تا چهل روز در آفتاب بگذارند و اگر تا دو ماه بگذارند بهتر است و اگر خشک شود مکرر شکر بریزد تا خوب به عمل آید، بعد از آن سکنجبین بزوری به این دستور که روز اول چهار مثقال؛ روز دوم پنج مثقال؛ روز سوم شش مثقال؛ روز چهارم هفت مثقال؛ روز پنجم هشت مثقال و بعد هر روز هشت مثقال با شیرۀ تخم کاسنی یک مثقال و شیرۀ رازیانه میل نمایند.

و اگر در پشت پاها و چشمها تهبجی باشد، هر روز قرص زرشک صغیر به قدر نیم مثقال اضافه نمایند. و اگر معده ضعیف باشد و غذا هم هضم نشود و

تهیج باشد و عطش زیادی نباشد، قرص ورد صغیر هر روز نیم مثقال به اضافه سکنجبین بزوری میل نمایند و این ضابطه را مرعی دارند تا دوازده روز. و اگر طبع خشک باشد، بعد از خوردن شش روز سکنجبین بزوری، مسهلی میل نمایند.

حبّ مسهل از ریوند چینی: تربد، یک مثقال و نیم؛ عصاره غافث، دو دانگ؛ غاریقون، نیم مثقال؛ این اجزاء را حبّ کرده فرو برند و از عقب آن ده مثقال ترنجبین را در عرق کاسنی حل کرده، نیمگرم بنوشند و همچنین بعد از روز دوازدهم نیز همین مسهل را میل نمایند.

طریق ساختن سکنجبین بزوری این است: تخم کاسنی، ده مثقال؛ تخم خربزه گرمک، چهار مثقال؛ گل کشوث، ریشه کشوث، رازیانه، ریشه رازیانه، تخم کشوث، تخم خیار از هر یک، پنج مثقال؛ ریشه کاسنی، ده مثقال؛ کرفس، انیسون، گل سرخ از هر یک، دو مثقال؛ اجزاء را کوبیده، بخیسانند و بجوشانند و صاف نموده با شکریا قند نیم کوفته سفید به قدر پنجاه درهم و سرکه تند چهل مثقال به قوام آورند.

صفت قرص زرشک: زرشک بی دانه، هفت مثقال و نیم؛ تخم کاسنی، تخم خرفه، مغز تخم خیار از هر یک، یک مثقال و نیم؛ ورق گل سرخ، دو مثقال و نیم؛ ریوند چینی، نیم مثقال؛ سنبل الطیب، نیم مثقال؛ اجزاء را کوبیده با لعاب بزر قطونا قرص نمایند.

صفت قرص ورد: ورق گل سرخ، ربّ السوس، سنبل الطیب، یک مثقال؛ طباشیر، دو مثقال؛ عصاره غافث، چهار مثقال؛ اجزاء را کوفته و بیخته قرص سازند و مداومت به خوردن سکنجبین و گلقد به دستور مذکور بعد از سکنجبین بزوری نافع است. و گاهی قند را با دو دانگ مصطکی کوبیده میل

نمایند و گاه باشد که مداومت به خوردن گل‌قند مغنی از سکنجبین بزوری باشد و هر سه چهار شب یک دفعه، آخر شب ده مثقال و نیم دواء الترید بخورند.

صفت دواء الترید این است: زنجبیل، مصطکی از هر یک، ده مثقال و نیم، ترید بیست مثقال؛ نبات سفید، چهل مثقال؛ اجزاء را کوبیده سفوف سازند و اگر دواء الترید را با گل‌قند ضم کرده، بخورند و از عقب آن آب گرم بنوشند هم خوب است و در آخر این مرض و کهنگی تب، خوردن مثرودیطوس یا تریاق فاروق هر روز به قدر نیم مثقال مناسب است و غذا بعد از روز چهاردهم و شانزدهم نخوداب، گوشت مرغ و طرف شب، تریلو و قلیه چلو میل نمایند. و اگر این تب کهنه شود و به طول انجامد، قرص ریوند چینی نافع است؛ خصوصاً هر گاه در سپرز صلابتی یا ورمی باشد و یا اینکه سحجی در صورت و پاها باشد، با سکنجبین ساده یا بزوری میل نمایند.

صفت قرص ریوند چینی این است: ریوند، شش مثقال؛ روناس و لاک، از هر یک سه مثقال؛ انیسون، تخم کرفس، عصاره غافث از هر یک، دو مثقال؛ اجزاء را کوبیده قرص سازند. هر گاه این تب به این رفع نشود، آثار بلغمی است، چنانچه مذکور شد شربت اصول بدهند خصوصاً هر گاه با ورم دست و پا باشد و همچنین شکم و صورت، به این دستور که از چهار مثقال تا هفت مثقال بدهند و به هفت مثقال که رسید ندهند تا دوازده روز، پس اگر آثار نفع ظاهر باشد تا بیست و چهار روز بدهند هر روز با شیرۀ رازیانه و تخم کاسنی از هر یک دو مثقال و در روز دوازدهم و چهاردهم یکی از مسهلات که مذکور شد بدهند.

صفت شربت اصول این است: ریشه کرفس، و ریشه رازیانه، ریشه کاسنی از هر یک، ده مثقال؛ پوست بیخ کبر، پنج مثقال؛ رازیانه و تخم کاسنی از هر یک، هفت مثقال؛ فحاح اذخر، سنبل الطیب، اسارون، سنجد، از هر یک، سه مثقال و

نیم؛ مویز منقی، بیست مثقال؛ انجیر زرد، ده دانه؛ قند سفید، پنجاه مثقال؛ چنانچه رسم است شربت نمایند. و در کهنگی تبهای بلغمی و مرکب، فقیر به قدر دو دانگ یا نیم مثقال عصاره غافث با سکنجبین ساده مکرر داده ام و پنج روز رفع شده است و گاهی با آب انارین هم نافع است.

اما تب بلغمی که ماده آن خارج از عروق متعفن شده باشد را مواظبه گویند. علامتش آن است که هر روز نوبه می آید و سرما بسیار شدید است و لرز کم و زمان سرما طویل می باشد و غالباً مدت این تب هیجده ساعت می کشد و بعد از این عرق می کند. و بالکلیه مفارقت نمی کند و اگر مفارقت کند، زمان مفارقت بسیار کم می باشد که باز نوبه می آید و سایر علامات به نهجی است که در بلغمیه لازم مذکور شد.

علاجش نیز علاج لازم است و در این تب، قی در وقت نوبه بسیار نافع است چنانچه قلع این ماده، مداومت به قی می باشد؛ خصوصاً اگر مقیء، مثل آب ترب و سکنجبین و نمک در وقت نوبه خورده و قی شود. و خوردن سکنجبین یا آب پیش از وقت نوبه بدون قی کردن نافع است و سایر تدابیر به نحوی است که مذکور شد.

و در این تب بلغمی لازم، باید طبیب و مریض هیچ یک ملال به هم نرسانند و ترک معالجه نکنند؛ زیرا که ماده آن دو نوبه، هر دو بلغم است و بلغم دیر نضج می آید و به زودی دفع نمی شود، پس بر طبیب و مریض هر دو لازم است که نهایت اهتمام را در معالجه به عمل آورند تا صحت حاصل شود.

اما تب سودائی: ماده این تب نیز یا داخل عروق است که آن رابع لازم گویند یا خارج از عروق است که آن رابع دایر گویند.

اما رابع لازم نادرالوقوع است به اعتبار قلت سودا در عروق و اگرگاهی

اتفاق افتد بعد از تبهای دیگر است که ماده آن محترق شده، منتقل به این تب شده است. علاجش، معالجه آن تب سابق با معالجه ربع دایر مذکور است.

اما ربع دایر آن نیز کم اتفاق می افتد که ابتدا به هم رسد، بلکه غالباً مسبوق تبهای دیگر می باشد. علامتش آن است که یک روز نوبه است و دو روز نیست و در روز چهارم از نوبه سابق باز نوبه به هم رسد و لرز در این تب در اول مرض بسیار کم می باشد و هر چه کهنه تر شود لرز شدیدتر می شود و آن نشان نضج ماده و ازاله مرض است. و دیگر سرما در این تب بسیار شدید است و در اول نوبه گویا استخوانهای بدن شکسته می شود و مفاصل تمام وجع برمی دارد و تب بسیار شدید نمی باشد هر چند از تب بلغمی شدیدتر است اما به حد صفراوی نیست.

و مدت نوبه این تب غالباً یک شبانه روز است و اکثر این است که از ابتدای آفت سپرز، ورم و صلابت سپرز می باشد و با علامات غلبه هر خلطی که باشد چنانچه در تب آن مذکور شد، معلوم می شود که ماده محترقه از آن خلط است.

علاجش این است که در اوایل، بلکه تا شش روز متعرض این تب نشود، زیرا که ماده این تب مشکل النضج است و قبل از نضج متوجه دفع شدن، ضررهای عظیم دارد؛ لهذا باید به مدارا سلوک نمایند و از مولدات سودا، مثل بادنجان و عدس و بقول و چیزهای شور و نمکسوده و گوشت قدید و پنیر کهنه و سایر مولدات سودا و اغذیه غلیظه احتراز نمایند و به حسب هر یک از انواع سودا که مورث این تب شده، در اصلاح و نضج آن کوشند.

و چنانچه اگر احتراقی از صفرا یا خون به هم رسیده باشد، علامتش علامت غلبه صفرا و خون است چنانچه در تب صفراوی و دموی مذکور شد. باید که مداومت به خوردن سکنجبین و عرق کاسنی و عرق شاهتره و آب

انارین بکنند. آب انارین را گاهی که یبس در طبع باشد با شیر خشت و الابه تنهایی و گاهی با قند و گاهی با طباشیر میل نمایند و از مسخّنات و هر چه باعث خشکی و سودا باشد احتراز نمایند و از میوه ها خربزه و هندوانه و هلو و گلابی و آلوچه رسیده و آلو و زردآلو میل نمایند.

خواجه حکیم علی گیلانی در شرح قانون می گوید که: «مرا وقتی نوبه ربعی عارض شده بود و در سفر بودم با جمعی از اصداقا که ایشان نیز طبیب بودند و مرا به خوردن مسهل امر می نمودند و من مناسب نمی دانستم. تا اینکه شبی ایشان مسهل ترتیب دادند و بر بالین من حاضر گردانیدند و مرا به خوردن آن امر می نمودند و من خود را به خواب می داشتم که شاید دست از من بدارند تا آنکه مرا خواب ربود و در عالم رؤیا دیدم مردی محترم در لباس سفید نشسته، کسی به من گفت که این مرد قرشی است، شارح قانون، من پیش رفتم و آزار خود و اینکه مرا به خوردن مسهل امر کرده بودند به او گفتم و استعلاج نمودم، متبسم شده و گفت: مسهل مخور. گفتم: پس چه کنم؟ گفت: چرا غافلی از چیزی که مصلح سودا است و مسکن صفرا و مزلق بلغم و قانع خون و لذیذ است و خوش منظر است و دواست و غذاست و از خواص آن می شمرد تا آنکه سی و سه خاصیت و منفعت شمرد و هر دفعه حیرت من زیاده می گشت. گفتم: این چه چیز است؟ بفرمایید! گفت: آلوی زرد خوب رسیده. من از خواب بیدار شدم و با اصحاب، خواب را نقل کردم و مسهل نخوردم و بعد از آن دوا و غذا و آب را مقصور به خوردن همان کردم و در یک هفته دفع مرض شد.»

و در این نوع، اجتناب از شیرینی و روغن لازم است و خوردن گوشت بسیار نازکی، مثل بره و بزغاله و مرغ و خروس بچه و مرغ بچه نافع است و حمام در همه انواع نافع است.

و اگر ماده سودا از احتراق بلغم یا خود سودا به هم رسیده باشد، علامتش آثار غلبه برودت است چنانچه در تب بلغمی مذکور شد، باید که مداومت به

خوردن گل‌قند یا سکنجبین و عرق کاسنی و شاهتره کنند و گاهی گل‌قند و مصطکی بخورند و از میوه‌ها پرهیز کنند و گاهی اطرینفل صغیر در روز غیر نوبه میل نمایند و گاهی گلپر - که آن را به عرف اطباء انجمن گویند - شیر کشیده با سکنجبین چند جوش داده به عوض سکنجبین ساده میل نمایند؛ خصوصاً هرگاه با آفت سپرز باشد، قی کردن در وقت نوبه در همه انواع نافع است و در اواخر، مداومت به خوردن مخدرات، مثل فلونیا رومی و برشعنا. میر بهاء الدین در خلاصة التجارب می گوید که: «معجون حبّ الشفا در این باب آیتی است عظیم و باعث بر ساختن حقیر، این را، آنکه برادر ایشان امام الدین جعفر مدت یک سال آزار ربعی داشت و اطباء عراق از معالجه آن عاجز شده این دوا را دو نوبت خورد شفا یافت.» و وقت خوردن مخدرات دو ساعت قبل از آمدن نوبه است.

طریق ساختن فلونیا رومی، موافق نسخه کامل الصناعة - که نزد حقیر بهترین نسخه‌ها است - این است: زعفران، پنج مثقال؛ فلفل سفید، بیست مثقال؛ بزرالبنج، بیست مثقال؛ افیون، ده مثقال؛ فطراسالیون، - که تخم کرفس کوهی است - چهار مثقال؛ تخم کرفس نبطی، سه مثقال؛ سنبل الطیب، چهار مثقال؛ شیطرج هندی، ساذج هندی، سلیخه، حبّ بلسان، عاقرقرا، افریون از هر یک، یک مثقال؛ اجزاء را نرم کوبیده و به روغن بلسان چرب کرده، با سه برابر اجزاء عسل به قوام آورند و بسرشند و بعد از شش ماه استعمال نمایند؛ قدر شربتش به قدر نخودی.

طریق ساختن برشعنا موافق قانون: فلفل، بزرالبنج از هر یک، بیست مثقال؛ افیون، زعفران، سنبل الطیب، عاقرقرا، فریون از هر یک؛ پنج مثقال؛ اجزاء را کوفته و بیخته با سه وزن عسل کف گرفته به قوام آورند و بسرشند و بعد از شش ماه استعمال نمایند.

طریق ساختن حبّ الشفا این است: زنجبیل، یک مثقال؛ ریوند چینی، دو

مثقال؛ جوز مائل - که آن را تاتوره گویند - سه مثقال؛ اجزاء را کوبیده با دو برابر مجموع عسل به قوام آورند و بسرشند و قدر شربتش یک نخود.

و نوبه ربع هرگاه ماده اش بسیار نباشد و به نهج مذکور تدبیر به عمل آید، بعد از هفتاد روز همین مخدرات کفایت می کند و احتیاج به تنقیه ندارد. و اگر ماده فاسد در بدن بسیار باشد، باید تنقیه کرد تا رفع مرض شود. و اگر تنقیه را بعد از شش ماه بکنند بهتر است و بعضی تنقیه را بعد از هفتاد روز کرده اند. بالجمله تنقیه به حسب خلط محدث مرض به عمل آید چنان که ماده از احتراق خون باشد به علامات غلبه خون چنانچه مکرر مذکور شد، اولاً فصد باسلیق بکنند، ملاحظه نمایند اگر خون بسیار سیاه و غلیظ باشد، بگذارند که شصت مثقال بیاید و اگر رقیق و سرخ و کم رنگ باشد، البته دفعتاً ببندند و نگذارند که بیاید که بر این تقدیر، فصد ضرر عظیم می کند و بعد از آن بر هر تقدیر، مشغول دادن مسهل و منضج شوند.

اگر ماده از احتراق صفرا باشد، علامتش علامت غلبه صفراست، چنانچه مذکور شد. علاجش با علاج دموی متحد است؛ مگر اینکه در صفراوی فصد مجاز نیست و منضج و مسهل و سایر تدابیر از هر یک از دموی و صفراوی یکی است. و بالجمله در بعضی که از حرارت مزاج باشد، معالجه به این نحو نمایند که منضجی از گاوزبان، شاهتره و ریشه کاسنی و پرسیاوشان، تخم کاسنی، بادرنجبویه از هر یک، دو مثقال؛ ترنجبین، هفت مثقال؛ بدهند تا شش روز یا اینکه ماء الشعیر با سکنجبین شش روز بدهند و بعد از آن منضج مذکور را چهار روز بعد از آن مسهلی از اجزاء منضج مذکور به اضافه سنای مکی، پوست هلیله کابلی، بنفشه، بسفایج، افتیمون از هر یک، سه مثقال؛ مویز منقی بیست دانه، مغز فلوس، ده مثقال؛ روغن بادام، یک مثقال؛ و باز منضج مذکور را

چهار روز و روز پنجم مسهل را وهمچنین تا چهار، پنج روز مسهل خورده شود، بعد از آن سکنجبین بزوری به نحوی که در تب بلغمی مذکور شد به قدر چهار مثقال، در میان هر شش روزی یک دفعه معجون نجاح میل نمایند که در ضعف قلب مذکور شد به قدر چهار مثقال میل نمایند یا مسهل مذکور را در بین آن بخورند و در ایام مسهل و تنقیه، نخوداب با گوشت بره یا مرغ بچه. و در روز منضج، شربت بزوری، قلیه از گوشتهای مذکور با تمر هندی و چاشنی شکر با آب انارین با قیمة شوربا و در شبها ترپلو و قلیه چلو میل نمایند و بعد از انتها مداومت به خوردن مخدرات مذکوره نمایند.

و اگر ماده از احتراق بلغم باشد یا سودای طبیعی، علامتش مجملاً برودت مزاج است، چنانچه در تب بلغمی مذکور شد. در سودای علامت رطوبت نیست، مثل آب رفتن از دهان و لاغری بدن و رنگ رو گرفته و تیره است.

علاج این هر دو نوع بدین نحو است که منضجی از گاو زبان و شاهتره و اسطوخودوس، ریشه رازیانه، اصل السوس، پرسیاوشان، بادرنجبویه از هر یک، دو مثقال؛ گلقد، پنج مثقال؛ ترنجبین، ده مثقال؛ و بعد از شش روز همین منضج را به اضافه سنای مکی، بسفایج، پوست بیخ کبر، اف تیمون هر یک، دو مثقال؛ مغز فلوس، ده مثقال؛ روغن بادام، یک مثقال. و اگر در شب مسهل، یک مثقال ایارج فیکرا را حب کرده، فرو برند و صبح مسهل را بنوشند بهتر است.

و اگر غلبه رطوبت نباشد، ماء الشعیر و سکنجبین در بین مسهلات نافع است؛ به نحوی که در تب ربع مذکور شد. و این مسهل را چهار، پنج دفعه بنوشند و بعد از آن سکنجبین بزوری با قرص ورد صغیر و شیرۀ رازیانه به

دستور مذکور میل نمایند و در بین آن، هر شش روز یک دفعه، مسهل مذکور را با معجون نجاج میل نمایند و مسهل باید که در دوم نوبه خورده شود. در این نوع نیز بعد از مسهلات، مخدرات البتّه نافع است. این است مجمل طریقه مسهل. و در این مرض نهایت احتیاط را مرعی دارند که قبل از نضح ماده، متوجه دفع آن شدن، مورث مفاسد کلیه عظیمه است و قبل از شش ماه، ندادن مسهل اولی است؛ لیکن طریق معالجه بدین نهج است که مذکور شد. و بعد از تنقیه یا درکهنگی مرض هر چند تنقیه نشده باشد؛ مثرودیطوس و تریاق فاروق در تب ربع بسیار نافع است؛ خصوصاً هر گاه حرارت زیاده در مزاج نباشد.

این است مجملی از آن معالجات حمیات خلطیه و بعضی از حمیات خلطی می باشد که خارج از انواع مذکوره نیست و در سبب و علامات و علاج متحد است و اطبّا هر یک را مسماً به اسمی خاص کرده اند، نهایت تفصیل آن‌ها لایق در این مختصر نیست؛ اما چون حمای غشی در علاج مخالفت کلی دارد؛ لهدابه ذکر آن پرداخت.

بدان که حمای غشی، تبی است که مریض در وقت نوبه غش می کند و بیهوش می شود و تا عرق نکند، افاقه نمی کند و چون اکثر اوقات ماده آن بلغم است و از صفرا عارض می شود اطبّا آن را در ذیل حمیات بلغمی ذکر می کنند.

و اما آنچه سبب آن بلغم است، علامتش آن است که نوبه هر روز می باشد، مثل نوبه مواظبه و اینکه در صورت و چشمها تهبّج می باشد و رنگ صاحب این تب بر یک حال نمی باشد، بلکه گاهی رنگ قلعی و گاهی به زردی و گاهی به کبودی و سیاهی می زند و اینها گاهی سیاه و تیره می شود و چشمها بیرون

آمده می باشد، مثل کسی که گلوی او را فشرده می باشند و سایر علاماتی که در نوبه بلغمی مذکور شد. و علاج این بسیار صعب است؛ زیرا که سبب آن ماده فاسد است در نهایت غلظت و قوت در کمال ضعف است. پس اگر خواهیم به مسهل قوی دفع آن کنیم، مواد فاسد به حرکت می آید و به سبب غلظت و خامی دفع نمی شود و مسهل ضعیف، مقاومت با مرض نمی تواند کرد. و اگر غذا را منع کنیم یا تلطیف و تقلیل زیاده کنیم، قوت ساقط می شود. و اگر غذا را بدهیم، مزید علت می شود و به کار قوت نمی آید.

به هر حال علاج این است که در حال نوبه و حدوث غش، مکرر گلاب و آب بر صورت زنند و مریض را خبردار کنند و رانها را محکم ببندند و تمام بدن را بمالند؛ به این ترتیب که اول زانو را بمالند تا سرپنجه و بعد از آن رانها را تا زانو و بعد از آن دوشها را تا سر انگشتان دست، بعد از آن پشت و معده و شکم و باز به همین دستور عود نمایند چنانچه در نصف زمان تب، مالندگی کنند و نصف دیگر مریض را به حال خود گذارند که خواب رود و استراحت کند. و از جالینوس منقول است که محلی از برای این ماده بهتر از مالندگی نیافتیم. و دیگر صندل سفید و جوزبوا را به گلاب و عرق بهار نارنج اگر نباشد بی عرق بسایند و در زیر پستان چپ بمالند و لخلخه ای که در محرقه مذکور شد مکرر به دماغ بدارند.

اما دفع ماده مرض به این نحو است که طرف صبح یک مثقال تخم کرفس یک مثقال شیر کشیده با هفت مثقال سکنجبین شکری یا عسلی به اضافه عنب الثعلب و رازیانه و بیخ کاسنی از هر یک، دو مثقال؛ گلقد آفتابی جوشانیده صاف نموده، بدهند. و قبل از وقت نوبه یک ساعت اگر تواند قی کند به آب و سکنجبین عسلی و نمک و آب نیمگرم. و قبل از نوبه به هفت ساعت حقه

نمایند به این دستور: عنب الثعلب، بیخ کاسنی، پوست بیخ رازیانه، اکلیل الملک، بابونه، سنا مکی، تخم خطمی، خبازی، اصل السوس از هر یک، دو مثقال؛ عناب و سپستان از هر یک، بیست دانه؛ ترنجبین سه مثقال؛ مغز فلوس، نه مثقال؛ شکر سفید، نه مثقال؛ آب بزرک و برگ چغندر، پیاله ای، روغن بادام، سه مثقال؛ نمک طعام، دو مثقال؛ اجزاء را جوشانیده و صاف نموده فلوس را در آن شیره کشیده پنج حصه نماید و با روغن بادام عمل نماید و یک روز در میان حقنه نماید و در روز حقنه قی نباید کرد و دوای روز حقنه صبح، سکنجبین با شیرۀ رازیانه و تخم کرفس با منضج مذکور بدهند و در آخر روز، فادزهر معدنی و مروارید و گل داغستان از هر یک، شش نخود با آب سیب و به بدهند و بعد از نوبۀ دوم گاه باشد که مثرودیطوس یا تریاق فاروق هر کدام باشد به قدر دو دانگ تا نیم مثقال توان داد.

و صاحب خلاصة التجارب تجویز کرده فادزهر حیوانی نیز بدهند و غذا در این تب، مرغ بچه و خروس بچه را کباب کرده، آب آن را بدهند و در کتب طبیة ماء الشعیر با قند و نان یا شربت قند که غذای صاحب این تب است ذکر کرده اند. فقیر، نان دو آتسه با آب انارین داده ام و بسیار نفع کرده و زردۀ تخم مرغ و تریلو با خروس بچه و مرغ بچه نیز می توان داد.

اما آنچه سبب آن صفرا باشد، شیخ الرئیس می گوید که این ماده خالی از سمیت نیست؛ لهذا علاجش از نوع اول اصعب است، بلکه قابل علاج نیست و علامتش این است که نوبۀ این بدتر از نوبه غب است و هر روزه نیست. و علامت دیگر، آنکه عارض نمی شود در صاحبان مزاج حار یابس و اینکه در اول مرض در صورت و بدن، نهایت لاغری به هم می رسد و اکثر این است که روز چهارم می کشد. به هر حال علاج این است که حقنه ای که در محرقه مذکور

شد در روز غیر نوبه به عمل آورند و سایر تدابیر از مداوا و تقویت به نهجی است که در محرّقه مذکور شد و ماءالشعیر و آب انار ترش هر روزه بدهند و تدابیر وقت نوبه به نحوی است که در نوع اول مذکور شد؛ غیر آنکه در محرّقه بوییدن جوزبوا مناسب نیست و در این تب مناسب است.

و بدان که آنچه در حُمّیات مذکور شد، مفردات هر یک بود از ترکیب آنها با یکدیگر انواع و افراد بسیار حاصل می شود؛ چرا که ترکیب از دو جنس مختلف می توان شد، مثل ترکیب خلطی با دیگر؛ لهذا از ضریب آنها انواع تراکیب حاصل می شود؛ دایر با دایر، لازم با لازم و دایر با لازم کذلک و لهذا اعتبار بر ادوار حُمّیات در علامت نیست، مثل آنکه هر گاه هر دو غبّ باشند نوبه هر روزه به دور نوبه بلغمی می آید، بلکه دایر مواظبه است. و هر گاه سه ربع دایر باشند، باز نوبه هر روزه می آید؛ پس اعتماد در تشخیص به سایر علامات است، چنان که مذکور شد.

و ترکیب بر دو نوع است: یکی آنکه دو ماده مختلف جدا گانه در دو محل متعفن شده باشند، مثل آنکه ماده بلغم در جایی و صفرا در جایی دیگر باشد. و دیگر که دو ماده مختلف با یکدیگر نباشند، مثل آنکه قدری از صفرا مخلوط به قدری از بلغم شده باشد و در یک محل متعفن شده باشد و تفصیل هر یک از اینها متعذر است؛ چرا که ترکیب ثنائی در رباعی و ثلاثی زیاده تر می توان شد و ترکیب و ضرب و قسمت اینها با یکدیگر به جایی می رسد که از عهده آن بر نمی توان آمد. نهایت، هر ترکیب به حسب ترکیب علامات، معالجه را با تدابیر از آنچه در بسایط مذکور شد بکنند و چون که ترکیب این مرکبات مذکوره مشهورتر از مابقی دیگر است و هر یک مسمّا به اسمی خاص می باشند و کثیر الوقوع، آنها را با اسباب و علامات و معالجات مفصلا مذکور می کنیم.

یکی از آن‌ها مسمّاست به غبّ غیر خالص و دیگر مسمّاست به شطر الغبّ. اما غبّ خالص آن است که صفرائی مخلوط به بلغم در داخل عروق باشد یا خارج متعفن شده باشد. پس هرگاه داخل عروق باشد، تب لازم است با بعضی از علامات بلغم و بعضی از علامات صفرا. و اگر خارج عروق باشد، یک روزنه، یک روز نوبه می‌کند و نوبت نوبه از دوازده ساعت می‌گذرد و بعضی دیگر از علامات نوبه بلغمی نیز دارد و بالجمله بعضی از علامات بلغم و بعضی از علامات صفرا هست.

اما شطر الغبّ آن است که صفرا در داخل عروق یا خارج متعفن نشود و بلغم در داخل یا خارج متعفن شده باشد. و لهذا شطر الغب چهار نوع است: یکی آنکه صفرا و بلغم هر دو در خارج عروق متعفن شده باشند. پس روزی که نوبه صفراوی نیست، یک نوبه می‌کند با علامات نوبه بلغمی و روزی که روز نوبه صفراست، یا دو نوبه می‌کند: یکی با علامات نوبه صفرا و یکی با علامات نوبه بلغمی، یا یک نوبه می‌کند و مرکب است از علامات هر دو؛ به عبارت اخری یک روز نوبه اشد است و یک روز اخف. نوع دیگر آنکه مرکب باشد از صفراوی لازم و بلغمی لازم و در این، سرمایی و لرزی و نوبه ای نمی‌باشد. و علامات تب صفراوی لازم، با علامات تب بلغمی لازم چنان که هر یک مذکور شد، می‌باشد. و دیگر آنکه مرکب باشد از صفراوی دایر و بلغمی لازم؛ پس یک روز نوبه می‌کند با علامات نوبه صفراوی و روز دیگر نمی‌کند و تب لازم دارد با علامات تب لازم بلغمی. دیگر آنکه مرکب باشد از صفراوی لازم با بلغمی دایر؛ پس یک روز نوبه می‌کند با علامات نوبه بلغمی و تب لازم دارد با علامات تب لازم صفراوی.

و جمیع انواع غیر خالص و شطر الغبّ در معالجه متّحدند؛ زیرا که در سبب متّحدند و معالجه اینها مرکب است از معالجه صفراوی خالص و مدت طول آن‌ها بسیار می باشد؛ چنانچه ملا نفیس در شرح اسباب و علامات می گوید که: گاه باشد تا یک سال بکشد؛ زیرا که اگر معالجه بلغم به مسخّات بود، صفرا مفسده می کند و اگر اطفای صفرا به مبردات نمایند، بلغم غلبه می کند. و هر گاه در معالجه، ملاحظه هر دو طرف بشود، به هیچ یک فایده مستعد به نمی کند. و گاه باشد که طول این مرض به فساد احشاء منجر می شود و معده یا کبد یا طحال ضعیف می شود و مفاسد دیگر را بر می انگیزد.

بالجمله در هر یک از اینها در ابتدا منضجی از عنب الثعلب، بیخ کاسنی، گاوزبان از هر یک، دو مثقال؛ سپستان، ده دانه؛ شیرۀ تخم خیار، دو مثقال؛ شربت نیلوفر، سه مثقال بدهند. و در روز پنجم اگر نوبه باشد بعد از روز پنجم در روزی که نوبه سنگین نباشد مسهلی بدهند از عنب الثعلب، بیخ کاسنی، گاوزبان، اصل السوس، گل سرخ، گل نیلوفر، بنفشه، سنا مکی از هر یک، دو مثقال؛ عناب، سپستان از هر یک، ده دانه، ترنجبین، شیر خشت، مغز فلوس از هر یک، ده مثقال؛ روغن بادام، دو مثقال. و دیگر در روز هشتم و دهم و دوازدهم به شرطی که روز نوبه نباشد. و اگر نوبه باشد غیر این ایام، هر روز که اتفاق افتاد، مسهلی که مذکور شد مکرر بدهند و بعد از آن هر روزی ده مثقال سکنجبین با شیرۀ تخم کاسنی بدهند.

و اگر غلبۀ بلغم - چنانچه علامات آن در تب بلغمی مذکور شد - باشد، گلقلند و سکنجبین بدهند. و بعد از روز دوازدهم حیوانی بدهند و از میوه ها انا رشیرین و میخوش مناسب است و گلابی و آلو زرد رسیده و آلوچه رسیده نیز خوب است. و بعد از روز شانزدهم شربت دینار بدهند که از تصرفات متأخرین

است؛ روزی پنج مثقال تا ده مثقال با عنب الثعلب و شیرۀ رازیانه و تخم کاسنی از هر یک، یک مثقال مناسب است.

طریق ساختن شربت دینار این است: تخم کاسنی، چهار مثقال؛ گل سرخ، چهار مثقال؛ ریشه کاسنی، هشت مثقال؛ نیلوفر، گاوزبان از هر یک، دو مثقال؛ تخم کشوث، سه مثقال؛ اجزاء را کوفته جوشانیده، صاف نموده با چهل مثقال قند یا شکر سفید صاف به قوام آورده و بعد از سرد شدن سه مثقال ریوند چینی را نرم ساییده داخل نمایند. و بعد از شش روز شربت دینار را با مسهلی دیگر به نحوی که مذکور شد بدهند و بعد از آن سکنجبین بزوری و قرص ورد صغیر به نحوی که در سابق مذکور شد بدهند و مداومت به گلقد و سکنجبین تنها بسیار نافع است. و هر گاه نوبه باشد، در وقت نوبه قی کردن نیز نافع است. در اواخر هر چند شب یک دفعه، دواء الترید چنان که در تب بلغمی مذکور شد نافع است. و اگر علامات غلبۀ صفرا زیاد باشد، سکنجبین و عرق کاسنی و آب انارین نافع است و با طباشیر بسیار نافع و با غلبۀ بلغم، تدابیر به نحوی که در این جا و در تب بلغمی مذکور شد و بعد از روز بیستم در تمامی تبهای خلطی. حقیر این شربت را که مسماست به شربت ماء الحیوة تجربه کرده ام، اصلاح مزاج می کند و تب را قطع می کند و مزاج را به اصلاح می آورد، و در تب ربع نیز به تجربه رسیده که به عوض سکنجبین بزوری مکرر داده شده و انفع از او یافته ام و در تبهای خلطی کلاً نافع است.

صفت شربت ماء الحیوة این است: زرشک بی دانه یا دانه دار، سی مثقال؛ تخم کشوث، سه مثقال؛ تخم کاسنی، چهار مثقال؛ رازیانه، کزمازج، گل سرخ، از هر یک، دو مثقال و نیم؛ اجزاء را کوبیده و جوشانیده و صاف نموده با پنجاه درهم قند سفید یا شکر به قوام آورده، هر روز از پنج مثقال تا هفت مثقال بنوشند. و

اگر تب صفراوی یا دموی باشد، با شیرۀ تخم خیارو تخم کاسنی و اگر حرارت غالب باشد، با قرص کافوری و در بلغمی و تبهایی که مرکب باشد، با قرص زرشک اصغر و قرص ورد صغیر و شیرۀ تخم خرفه و کاسنی و رازیانه و بدون این شیره ها و قرصها نیز مناسب است. و بالجمله این شربت در جمیع تبها بعد از روز بیستم به انحای مختلفه هر مزاج و هر شخص به تجربه رسیده است. و در اواخر تبهای مرکبه، و مثرودیطوس و تریاق فاروق مناسب است و مخدرات که در ربع مذکور شد در کهنگی و سایر نوبه ها در جایی که تب لازم نباشد، نافع است. و هر گاه با حرارت مزاج باشد، حبّ الشفاء و اگر بدون حرارت مزاج باشد، فلونیا و برشعنا نافع است. و به انواع نوبه های کهنه این سفوفی که ناقص نام کرده ام بسیار نافع است و به تجربه رسیده است.

صفت سفوف ناقص این است: پوست خشخاش، یک مثقال؛ فلفل سیاه شش دانه با هم نرم کوبیده سه بخش نمایند و در سه روز، هر روز یک بخش را طرف صبح با گلاب بجوشانند و صاف نموده، نیمگرم بنوشند.

اما تب وبائی: سابقاً مذکور شد که یکی از اسباب تبهای عفونی، هوای وبائی است که به استنشاق از راه مسامات به اخلاط می رسد و متعفن می شود و یا تعفنی است که عارض هوا شود به سببی از اسباب ارضیه، مثل بخارات ردیه که از زمین متصاعد می شود یا غیر از این اموری که منشأ عفونت هوا می شود.

و از جمله علامات وبا این است که حیواناتی که ذکاء و فهمی دارند، مثل لک لک و پرستوک که از آشیانه های خود هر چند تخم گذاشته باشند و جوجه برآورده باشند، می گریزند. و حیواناتی که از زمین عفونت دار متولد می شوند، مثل وزغ بسیار می شوند و حیواناتی که در زمین می باشند، مثل موش و غیره

سراسیمه می‌گریزند و به جای خود نمی‌روند و نفس کشیدن مشکل می‌شود و آدمی را از هوا راحتی حاصل نمی‌شود. و چون بر بلندی برآیند و در هوا نظر کنند، چنان نماید که هوا دودناک و غلیظ و تیره است. و دیگر علامات و با تغییر فصول است از وضع طبیعی، خصوصاً تابستان و ظهور رجوم و شهب در اوایل پاییز و ایلول ماه رومی و دیگر از علامات و با کمی باران با بسیاری ابرها؛ این است مجملی از علامات هوای وبائی.

اما احتراز به این نحو است که اولاً اگر نقل ممکن باشد، نقل کنند که آدمی کمتر از پرستوک نباشد و اگر نقل ممکن نباشد، این ادویه را مکرر دود کنند: عود، عنبر، قسط، کندر، سندروس، کهربا، پوست انارین، لادن، مشک، زعفران، سعد، ابهل، صندل، گز، مورد، زراوند طویل، جدوار، منفرداً یا مجموعاً و همیشه پیاز و سرکه بپویند و بنوشند و در خانه و اطراف مسکن بپاشند و مویز و سرکه و آبغوره مکرر بنوشند و در خانه بپاشند و لته را به آنها آلوده در پیش دماغ بدارند و خانه و مکانی که در او می‌باشد از دخول هوای خارج محافظت نمایند و حسب المقدور از آنجا حرکت نکنند. و اگر بالضروره حرکت باید کرد، لته را به سیر و سرکه آلوده بر دماغ ببندند و زود معاودت نمایند.

و با وجود این تدابیر از خوردن میوه‌ها و شیرینی‌ها پرهیز کنند و از جماع و حمام و تشنگی و گرسنگی احتراز نمایند و آب بسیار سرد بنوشند و در آنچه می‌خورند و می‌آشامند، سیر و سرکه داخل نمایند و غذاهای ترش و بی‌نمک میل نمایند و از تریاق مثرودیطوس و جدوار هر یک که باشد مکرر بخورند و برشعنا و فلونیا رومی مناسب است و فادزهر معدنی هم خوب است.

اما علامت تب وبائی بعد از حدوث وبا و عموم این تب در اکثر مردم این است که تب در ظاهر بسیار ملایم است و در باطن نهایت حدت می دارد و قلق و اضطراب عظیم می باشد. و نفس کشیدن در نهایت اضطراب می باشد و گاه باشد که با تنگی نفس نیز می باشد و بدبو باشد و بسا باشد که عرق هم بدبو می باشد و بول بدبو و بد رنگ باشد و گاه باشد که سبز یا سیاه شود و عطش و خشکی زبان و غثیان و قی صفراوی یا سوداوی از علامات این تب است و اکثر بیهوشی نیز عارض می شود.

علاجش: اولاً تعدیل هوا به بخورات و بوییدن مشمومات که سابقاً در تحریر ادویه ها مذکور شد و کافور و صندل و گلاب مکرر بر سینه بمالند و آب سرد بسیار بنوشند و فصد باسلیق بکنند و از ربوب فواکه بارده، مثل آبغوره و آبلیمو و ربّ ترنج و آب انار از هر یک باشد، میل نمایند مناسب است. و اگر در روز پنجم، مسهلی که در محرقه مذکور شد میل نمایند مناسب است. و اگر در روز هشتم، تکرار مسهل نمایند اولی است و قرص کافور در این تب بعد از روز پنجم بدهند و فادزهر معدنی و مروارید و گل داغستانی و طباشیر از هریک، نیم مثقال با آب سیب و آب انار میخوش بسیار نافع است و غذا آش سماق و آش غوره و آش انار هر یک که باشد قبل از روز هفتم بدهند و بعد از روز هفتم با حیوانی بدهند.

خلاصه اسباب و علامات معالجات تبهای خلطی به این نحو که مذکور شد، هر گاه مجموع اینها را در نظر داشته باشند و به نظر دقیق ملاحظه نمایند، البته از عهده معالجه بر می آیند؛ زیرا که خلاصه معالجات به چهار طریق به عدد اخلاط اربعه می شود، بلکه به دو طریق: یکی حار و دیگری بارد و به جهت آنکه در معالجات تبهای دموی و صفراوی و سوداوی، فصد چندان

مناسبتی ندارد و در تبهای بلغمی و سوداوی مشارکات بسیار است. و آنچه از علامات هر یک از اخلاط اربعه که مذکور شد، در تشخیص این تب کافی است و از ترکیب آنها با یکدیگر نیز تشخیص مرکبات از این مواد آسان است.

وبالجمله بعد از حدوث این تب اگر مجموع علاماتی که از برای هر خلطی که مذکور شد در نظر بگیرند و حال مریض را با آنها ملاحظه نمایند تشخیص در نهایت سهولت از مواد است و بعد از تشخیص معالجه به تفصیلی که مذکور شد البته نافع است.

اما تب دق: که عبارت است از اینکه حرارتی غریبه اعضاء را، خصوصاً جرم قلب را گرم کند و رطوبت بدن را به تحلیل برد؛ این تب از اسباب مختلفه به هم رسد، مثل مسخنه خارجیه از عالم هم و غم مفرط. و بالجمله آنچه سبب غلبه حرارت مفرط و بیس بدن شود و از انتقال تبهای عفونی هم بسیار اتفاق می افتد و تابع تبی که از یکی از اورام احشاء باشد به هم می رسد و غالب آن است که بعد از تبهای عفونی و تبهای ورمی به هم می رسد و کم اتفاق می افتد که ابتدا حادث شود و این تب را سه مرتبه می باشد به حسب مراتب تأثیر در بدن و افنای رطوبت.

اما مرتبه اول که تأثیر حرارت ناقص و اکثر رطوبات بدن به حال خود است، تشخیص آن بسیار مشکل است؛ به جهت آنکه هنوز تأثیر حرارت در بر طرف کردن رطوبت واضح نشده. علاجش آسان است، به جهت آنکه قدر کمی از رطوبات که فانی شده است، بدل آن را رسانیدن و تسکین این حرارت کردن در نهایت سهولت است.

و مرتبه دوم که حرارت قوت گرفته است؛ زیرا رطوباتی که مقاوم حرارت است، بر طرف شده و رطوبات بدن را به تحلیل برده شناختن آن آسان است؛ به

جهت ظهور آثار قوت حرارت و آثار فنای رطوبت. علاجش مشکل است، به علت آنکه حرارت قوت گرفته است و رطوبات بدن فانی شده، هم تسکین حرارت و هم عوض رطوبت های رفته را آوردن مشکل است.

و مرتبه سوم که حرارت به منتها مرتبه شدت رسیده است و افنای تمام رطوبتها کرده، قابل علاج نیست؛ به جهت اینکه در این مرتبه ضعف قوتها و اعضاء به درجه کمال ظهور رسیده و حرارت قوت گرفته و رطوبتها که در بدن در این مرتبه برطرف شده، رطوبتی چند است که از ماده منی ابوین به هم رسیده بود و بدل آن را رسانیدن محال است؛ مثل اینکه فتیله چراغ اگر بسوزد هر چند روغن بریزند آتش نمی گیرد و لهذا در این صورت قابل علاج نیست.

و حکم کردن به وجود این تب هرگاه در مرتبه اول باشد و مسبوق به مرض دیگر نباشد، بر جمله اطبا مشکل است؛ زیرا که از علامات چیزی که دلالت کند بر وجود این تب به نحوی که در دو نوع دیگر تب می باشد، موجود نیست و اغلب این است که مریض خود را صاحب تب نمی داند. و هرگاه از انتقال تبهای عفونی باشد، در ابتدا حکم به انتقال کردن نیز مشکل است و بسیار شبیه است به تب لازم بلغمی. و هرگاه عرضی باشد که از اورام احشاء به هم رسیده باشد نیز حکم به اینکه منجر به دق است مشکل است؛ زیرا که با وجود آن تبی که عرض ورم احشاء است، این تب به هم رسیده. و چون ابتدا این تب و اعراضش هنوز وضوحی ندارد و حکم به وجودش مشکل است و هرگاه مرکب شود باتبی دیگر، تشخیص مشکل تر است و وجهش ظاهر است.

و در مرتبه دوم، تشخیص آسان است به اعتبار ظهور علامت که وضوح و ظهور تب است و دیگر لاغری مفرط در بدن. و از اقوی علامات این تب که در مرتبه اولی نیز این علامات است که بعد از خوردن غذا در این تب، حرارت

اشتداد پیدا می کند و رنگ روی مریض برافروخته می شود و این علامت در تبهای عفونی نمی باشد. و دیگر از علامات این است که در این مرتبه اسهال نیز می باشد و بسیار بدبو و چرب است که در اکثر اوقات در بول مریض چربی می باشد، به نحوی که در قاروره گویا آب چرب است و اکثر آنکه سرفه شدید می باشد و گاه باشد که جهت سرفه، جراحت شش باشد که به عرف اطبّا آن را سل گویند.

و در مرتبه سوم این علامات واضح و مبین است و حرارت بسیار شدید می باشد و شقیقه ها فرو می رود و چشمها به گود می افتد و بینی باریک می شود و صورت لاغر و کشیده و گوشها کوچک و باریک و گردن باریک و حنجره نیز بیرون می آید و تمام بدن هم خشیده می شود. و بسا باشد که ناخنها از خشکی به حدی رسد که کج شود و مویها بلند شود و شپش به هم رسد.

علاج این تب - کما هو حقّه - هر چند مفوض به رأی طبیب حاذق است و ذکرش خارج از موضوع رساله است، زیرا که تشخیص در ابتدا و معالجه بعد از وضوح مشکل است، هر چند اطبّای زمان ما تشخیص امراض و تفرقه میان تبها و استنباط اسباب و علامات هیچ یک را از اجزای طبابت نمی دانند، بلکه مناط طبابت، خوش آمد گفتن به اهل دنیا و رنگین لباس و چیدن دکان عطاری است و بس، و تعلیم این علم از رسوم متروکه است؛ نه اطبّا را به این علم رجوعی و نه مریض را به طبیب احتیاجی.

نهایت چون جنس دیگر از حمیات با اسباب و علامات و معالجات به تفصیل لایق این رساله نیست، مذکور نشد و از این جنس بالمره ساکت بودن نیز مناسب نبود؛ لهذا به ذکر این علاج پرداخت و البته از ملاحظه آن فی الجملة بصیرتی به هم می رسد و طریق معالجه و فرقی با سایر علاج تبها معلوم

می شود. پس بدان که علاج این تب، تبرید و ترطیب است و بس و احتیاج به تنقیه مثل تبهای خلطیه ندارد، زیرا که در این عفونت، خلطی که محتاج به تنقیه باشد نیست. و اگر از ابتدا معالجه کنند، به زودی علاج می شود و هر چند یک روز بگذرد، علاجش مشکل تر می شود تا به حدی که به مرتبه سوم برسد و علاج ندارد. و علاج این به ادویه و تدابیر غذائیه و غیر غذائیه می شود. اما انفع از همه قرص کافوری است به قدر نیم مثقال، یا یک مثقال با ماء الشعیر به قدر سی مثقال و شیرۀ تخم خرفه، سه مثقال و مغز کدو، سه مثقال و لعاب بزرقطونا و بهدانه و عرق نیلوفر و شیر خشت و شربت سیب و شربت ترنج و به و لیمو از هر یک که باشد به قدر پنج مثقال اگر سرفه نباشد. و اگر سرفه باشد با شربت نیلوفر یا شربت بنفشه از هر یک، سه مثقال و با قرص کافوری یا آب هندوانه یا آنکه کدو را به خمیر جو گرفته و بعد از او به گل گرفته در تنور یا تون حمام بگذارند و صبح از آب صاف آن بیست مثقال تا چهل مثقال با قرص کافور بدهند. و اگر صبح بسیار زود، قرص کافور را با یکی از مذکورات بدهند و بعد از سه ساعت ماء الشعیر را تنها و بعد از سه ساعت دیگر غذای چاشت بدهند، اولی است. و اگر بعد از دوی اول به سه ساعت، دوغ به قدری که معده از عهده هضم آن تواند برآید، بنوشند بعد از آن، غذا میل نمایند هم شاید. و در علاج این تب، خوردن شیر الاغ از سایر ادویه انفع است.

طریق خوردن شیر الاغ این است: طرف صبح روز اول ده مثقال آن را با یک مثقال نبات؛ در روز دوم پانزده مثقال و همچنین روزی پنج مثقال شیر به اضافه نبات زیاده کنند تا چهل مثقال و اگر متحمل چهل مثقال نشود، کمتر میل نمایند و سه روز که چهل مثقال خوردند باز به ترتیب اول کم کنند تا به ده مثقال و باز به نهج مذکور کم و زیاد نمایند و همچنین این طریقه را مسلوک دارند تا

وقتی که مستغنی از خوردن شوند. و اگر قرص کافور را با شیر میل نمایند، شاید که به سایر ادویه احتیاج نباشد.

و هر گاه با تب دق، ترکیبی از تبهای خلطی باشد، خوردن شیر الاغ نافع نیست به سایر ادویه علاج نمایند و غذا نان جو با پنیر بی نمک و گاهی نان را با دوغ بدهند و نان گندم نیز می توان داد و از میوه ها هندوانه و انار میخوش و سیب شیرین و امرود و خشخاش تازه بسیار نافع است و طرف شام، گوشت بره و بزغاله و ماهی تازه و مرغ بچه و کله پاچه بره را اگر که مریض رغبت نماید بدون روغن مناسب است.

و از تدابیر، تدبیر مسکن است: چنانچه مسکن را جای خوش هوایی قرار دهند که آب در آن حوالی بسیار باشد و از میوه های رطبه خوشبو، مثل سیب و گلابی و به در اطراف مریض گذارند و برگ بید در اطراف مکان او بسیار بریزند و لباس مریض، بلکه رختخواب مریض از کتان باشد و بوییدن گل بنفشه و نیلوفر بسیار مناسب است و صندل سفید را با گلاب و کافور و آب گشنیز تازه مکرر بر سینه وی بمالند. و اگر ضعف غالب نباشد، همه روزه و الا یک روز در میان حمام رفتن مناسب است و حمام باید معتدل باشد که مریض عرق نکند و به حمام که می رود در میان آب نیمگرم بنشیند و از حمام که بیرون آید تمام بدن را به روغن بنفشه بادام و اگر نباشد به روغن تخم کدو چرب کند و بعد از آن غذا بخورد.

و دیگر باید که از همّ و غمّ و گرسنگی و تشنگی و حرکت مفرط و هر چه خشکی افزایش دهد، محترز باشد و از آنچه او را خوش می آید و سبب فرح و انبساط طبع می شود به آنها مشغول باشد، مثل مجالست با اصداقا و ظرفا و ارباب طرب و مغنیان خوش آواز و سازها به جهت مریض نافع است و باید که

خوانندگی و نواختن سازها به مقام طرب انگیز باشد، مثل شهناز و عشیران و نشابور و راست و پنج گاه. و بالجمله آنچه مریض را به آن رغبت باشد، باید که مهیا شود و از آنچه که متنفر باشد، باید از او دور باشد.

این است مجملی از علاج تب دق، لیکن اگر این تب با تبهای دیگر خلطی جمع شده باشد، باید از معالجه هیچ یک غافل نباشند. و علاج تب دقی را با احتیاط تمام کنند و مسهل عنیف ندهند. و اگر با ورم یکی از احشاء جمع شده باشد، ملاحظه جانب ورم بکنند و درنضج کوشند؛ نهایت جرئت بر مسخحات زیاد نکنند و سایر اعراضی که اکثر اوقات با تب دق می باشد، مثل سرفه و اسهال و غیر ذلک، مراعات جانب آنها نیز لازم است. چنانچه اگر سرفه شدید باشد، قرص خشخاش با شیر الاغ بدهند و اگر با علامات غلبه نزله باشد، چنان که در نوع اول سرفه مذکور شد علاج به همان نوعی که مذکور شد، بکنند.

و اگر با علامات، غلبه حرارت بر مزاج شش باشد و آن نیز در سرفه مذکور شد به همان نحو علاج کنند، سوای اینکه تنقیه و فصد در تب دق مناسب نیست و راه علاج به نحوی است که مذکور شد، سوای تنقیه و فصد، سایر تدابیر را به عمل آورند. و اگر اسهال با دق باشد، شیر الاغ مناسب نیست، به عوض آن ماء الشعیر باید داد. و غالباً اسهالی که با دق باشد صفراوی است اگر باشدت زحیر باشد، سفوف الطین به دستوری که در زحیر مذکور شد، به همان تفصیل بدهند و بعد از سکون شدت پیچش، سفوف حبّ الرمان به نحوی که در زحیر مذکور شد بدهند و قرص طباشیر قابض با شیرۀ تخم خرفه بو داده و ربّ به شیرین با شربت مورد بسی نافع و مجرب است. و شربت مورد هر گاه سرفه و اسهال با هم باشند بسی نافع است و حبّ طباشیر کافوری به عوض قرص کافور با اسهال مناسب است.

صفت قرص طباشیر قابض این است: ورق گل سرخ، سه مثقال؛ تخم حمّاض بو داده، صمغ عربی، نشاسته، دو مثقال؛ طباشیر، گل ارمنی، گرد سماق، زرشک هسته بیرون کرده، از هر یک، یک مثقال و نیم؛ اجزاء را کوفته و بیخته با گلاب سرشته قرص سازند؛ قدر شربت، یک مثقال باشیره های مذکوره یا شربت مورد و با ماء الشعیر بدهند.

صفت شربت مورد این است: مقدار بیست مثقال مورد را ساییده و جوشانیده، صاف نموده، با صد مثقال قند سفید به قوام آورند و بعد از قوام اگر دو مثقال طباشیر اضافه نمایند هم شاید؛ قدر شربت از سه مثقال تا پنج مثقال با شیرۀ تخم خرفه بوداده و قرص طباشیر قابض بدهند.

صفت حبّ طباشیر کافوری این است: تخم خرفه مقشر، تخم کاسنی، مغز تخم خیار، مغز کدو، ورق گل سرخ از هر یک، سه مثقال؛ خشخاش سفید، پنج مثقال؛ طباشیر، صندل سفید سوده، نشاسته، صمغ از هر یک، دو مثقال؛ کافور، یک مثقال؛ اجزاء را کوبیده با لعاب بزر قطونا به قدر نخودی حبّ سازند و از پنج دانه تا ده دانه با شیرۀ های مذکوره با ماء الشعیر میل نمایند.

بدان که در این تب و تبهای خلطی، مکرر می شود که اسهال با ورم دست و پاها و شکم و صورت جمع می شود؛ هر گاه ادویۀ قابضه داده شود، تب با ورم شدت می کند و لهذا محتاجیم به دوائی که مادهٔ مرض را دفع کند و بعد از آن، سبب قبض طبع شود و تهیج و تب زیاد نشود و صفات مذکوره در او باشد، این است:

سفوف سده: ریوند چینی، چهار مثقال؛ گل سرخ، پنج مثقال؛ پوست بیرون پسته، دو مثقال؛ تخم گشنیز، دو مثقال؛ عود قماری، یک مثقال؛ مصطکی، یک مثقال؛ میخک، نیم مثقال؛ آملۀ مقشر، نیم مثقال؛ اجزاء را کوبیده سفوف

سازند و در وقت حاجت یک مثقال آن را با گلاب بنوشند و اگر یک روز در میان تا سه دفعه هم بدهند شاید.

و فقیر چنین اسهالی را که با تهیج باشد و ازدادن قابضات تهیج و تب شدت می کرده به این سفوف که از تراکیب یکی از آبای فقیر است و فقیر آن را مسما به سفوف سده کرده ام، علاج کردم. و بالجمله در سد کردن اسهال که با تب یا تهیج یا هر دو باشد، دوايي به این سفوف نمی رسد و به جهت اطفال ادعای دوا در این سفوف می توان کرد؛ نهایت تمیز و تشخیص این مراتب منوط به رأی طبیب است و ذکرش چنانچه سابقاً مذکور شد، برای آن است که ناظرین در این رساله راه علاج داشته باشند و تب دق را با اختلاف آن با معالجه تبهای خلطی بدانند و اگر عمل طبّی هم بکنند بر صواب و خطای آن مطلع شوند و اگر مضطر شوند یا اینکه خود معالجه نمایند، فی الجمله بصیرتی داشته باشند که خطای فاحش نکنند؛ و من الله الاعانة فی التوفيق فی کل الامور.

اورام و بثور

چون ذکر مجموع اینها لایق به حال این رساله نیست به ذکر دو فرد از آنها که کثیر الوقوع و تشخیص و علاج آنها بدون حضور طبیب، میسر است پرداختیم.

[شری]

یکی شری است و آن عبارت است از دانه های کوچک بسیار که در ظاهر جلد به هم می رسد و مایل به سرخی است و گاه در میان آنها دانه های بزرگ می باشد و چندان از گوشت فرو رفته نیست و خارش بسیار می دارد و اکثر این

است که مجموع، یک دفعه بروز می کند و سبب یا خون است یا صفرا یا بلغم مالح بورقی که آن هم بلغمی است مخلوط به صفرا. و علامت دموی، شدت سرخی آن است و شدت خارش و سوزش و حرارت مَلَمَس و اینکه در روز ظهور و هیجانش بیشتر است.

علاج، فصد است باعلامات غلبه خون چنانچه در صداع دموی مذکور شد و الا شاید که به سایر تدابیر رفع و احتیاج به فصد نباشد و خوردن آب انارین با شیر خشت و گاهی با بزر قطونا یا سکنجبین و شیرۀ عناب و خاکشیر یا سکنجبین و شیرۀ تخم خرفه یا اینکه آلو بخارا، بیست، دانه؛ تمر هندی، پانزده مثقال؛ زرد آلوی خشک، پانزده دانه؛ بنخيسانند و آب صاف آن را با شیر خشت یا بدون شیر خشت بنوشند. و خوردن دوغ نافع است.

و غذا پهنی ماش و عدس و آش غوره و زرشک و تمر با گوشت بره و بزغاله و خروس بچه و ماهی مناسب است و کاهو و خیار و آلوچه و آلوی زرد و هندوانه و کدو و اسفناج نافع است. و ترک شیرینی ها و روغن بالکلیه ضرور است، بلکه واجب است و دیگر آب نیمگرم بر سر ریختن و بدن را با سبوس گندم و تخم خربزه کوبیده شستن، بسیار نافع است و مالیدن آبغوره هم نافع است.

و اگر علامات بلغمی است که دانه های سرخ مایل به سفیدی است و ظهورش در شب بیشتر است و شدت و حرارتی که در دموی می باشد، در آن نمی باشد. علاجش خوردن گلقدن و سکنجبین است و خوردن اطریفیل صغیر با ایارج فیکرا و بدون آن نیز نافع است و خوردن اطریفیل صغیر در دموی نیز نافع است. و مکرر به حمام رفتن و بدن را با آب نیمگرم شستن نیز نافع است. و مالیدن آب کرفس و سرکه و آرد جو در این نوع از مجربات است و تبرید در این نوع از نوع اول کمتر باید کرد.

[رمل]

و دیگر از دو فرد مذکور، دمل است و آن ورم حاری است صنوبری شکل و سبب آن خون حار مخلوط به رطوبت است. و علاج آن، علاج نوع اول از شری است، در همه تدابیر دوائی و غذایی و سکنجبین صاحب دمل را نافع است.

و اضمده دمل به این نهج است: در ابتدا باید که بزر قطونا را با سفیده تخم مرغ مخلوط نموده، ضماد نمایند و بعد از آنکه جمع شد و بر کشید، نشان این است که سرباز می کند، باید منضجات استعمال نمایند. و منضجات اینها هستند:

بزر قطونا با آب دهان ضماد نمایند که مانع تزاید و مسکن و جمع است و منضج است، دیگر گندم را خاییده ضماد نمایند و اگر به ناشتا بخایند بهتر است. و دیگر خمیر مایه به تنهایی یا با روغن بیدانجیر یا دوشاب. دیگر پیاز پخته. ضماد دیگر هسته تمر هندی کوبیده با شیر یا به تنهایی با آب پیاز ضماد نمایند. دیگر تخم مرو و انجیر خشک با شیر گاو پخته ضماد نمایند. دیگر تخم مرو و انجیر خشک و سقز با شیر گاو و عسل و روغن بزرک و اندکی بوره پخته ضماد نمایند. دیگر اگر با حدت و حرارت باشد، ماست، تخم مرو، و سریش و کتیرا و موم زرد، گل ارمنی با شیر گاو ضماد نمایند. دیگر اکلیل الملک، حلبه، تخم کتان، هسته تمر هندی، آرد گندم، روغن کنجد، موم زرد و بدون موم و روغن. دیگر سرگین کبوتر را ضماد نمایند، اسرع در انفجار است. و هسته تمر هندی را کوفته و بیخته اندکی روغن پیه چراغ اضافه نموده استعمال نمایند که مجرب است و سرگین کبوتر با هر یک از اضمده مذکور در انفجار نافع است.

و همچنین شیشه کوبیده.

و از ضمادات منفجره این ضماد مشهور است: خمیر ترش و آهک آب ندیده، سرگین کبوتر، زرده تخم مرغ، عسل و اگر از اینها منفجر شود بیشتر بزنند تا منفجر می شود و بعد از انفجار و پاک شدن چرک آن، اغلب آن است که خود ملتئم شود و اگر خود ملتئم نشود، گلنار، مر مکی، صبر سقوطری، زرد چوبه و مازو و این اجزاء را مثل غبار ساییده بر او بپاشند و کسی را که مکرر دمل عارض شده باشد، بسیار به حمام رفتن رفع آن می کنند. و اطراف دملی که زالو انداخته باشند، اکثر این است که دیگر دمل به هم نمی رسد و دمل که در سفر به هم رسد باید که خوب محافظت نمایند که از حرکت سواری و غیره ساییده می شود و الاگاه باشد که ناسور شود و امر مشکل شود.

و طریق محافظت، آن است که کاغذی که اطراف آن را سریش زده باشند بر روی دمل بچسبانند، چنانچه اطراف کاغذ بر دور دمل چسبیده شود و وسط آن قبه دمل را از ساییدن محافظت نمایند و چرک دمل را چنان پاک کند که به اطراف مالیده نشود؛ زیرا که بیم آن است که به هر جا رسد باز دمل به هم رسد.

مداوای سموم

چون سموم مشروبه و ملذوعه را انواع بسیار می باشد و ذکر علاج آنها مفصلاً به طول می انجامد، به ذکر بعضی ادویه مشترک النفع و ذکر علاج بعضی از افراد مشهور آنها پرداختیم.

بدان که با خود داشتن شاخ گاو کوهی و فادزهر معدنی هندی و قندهاری یا کرمانی بسیار خوش قماش و فادزهر حیوانی و نارجیل دریایی و جدوار

خطائی و گل داغستانی و مهره مار و تخم و برگ منخلصه هر یک از اینها مانع گزیدن جانوران گزنده است. و با خود داشتن مسافر، مجموع از اینها یا بعضی ضرور است و مالیدن و خوردن هر یک از اینها در علاج سموم مشروبه و ملذوعه نافع است.

از ادویه مشترک النفع در علاج سموم، تریاق فاروق است و بعد از آن مشرویطوس و بعد از آن تریاق الطین که صفت آن این است: گل داغستانی، حب الغار با روغن گاو چرب نموده، با مساوی مجموع عسل به قوام آورند و بسرشند؛ قدر شربت یک مثقال و نیم و در بعضی نسخ، ایرسابه قدر نصف یکی از اینها اضافه نمایند و این تریاق، بدن را از زهر پاک می کند.

و دیگر تریاق اربعه که صفت آن این است: جنطیانا، حب الغار، زراوند طویل، مرّ مکی مساوی یکدیگر کوبیده با سه برابر عسل به قوام آورده بسرشند، قدر شربت یک مثقال.

ایضا ترکیب دیگر که در رفع تمام سموم عظیم النفع است: برگ سداب خشک، ده مثقال؛ مغز گردو، یک مثقال؛ اجزاء را کوبیده و مخلوط نمایند. و همچنین این ترکیب در تمامی سموم عظیم النفع است: مغز گردو، شش مثقال؛ سداب، نمک طعام از هر یک، یک مثقال؛ انجیر کوبیده به قدری که تمام اجزاء را خمیر کنند؛ قدر شربت تا هشت مثقال و بعضی در این ترکیب مغز هسته ترنج، یک مثقال و نیم اضافه نموده اند.

اما تدبیر عام النفع در رفع سموم مشروبه این است که آب گرم در روغن گاو بنوشند و آبی که شبت در آن جوشیده باشد و آب نمک و عسل و بوره بنوشند، مکرر قی کنند و بعد از آن شیر و روغن گاو بنوشند. و اگر آثار حرارت سم از التهاب و حرارت مفرط و تشنگی مفرط و خشکی دهان باشد، صندل و

کافور در زیر پستان چپ که محل قلب است بمالند با آب خیار و کاهو و کاسنی و گشنیز هر یک باشد بمالند و روغن تخم کدو و لعاب بزر قطونا و ماء الشعیر و شیر گاو بیاشامند و از میوه ها خیار و هندوانه و از بقول، کاهو، خرفه، اسفناج و کدو بدهند.

و اگر آثار برودت سم از بی حسی اعضاء و سردی بدن و عرق سرد و خواب بسیار سنگین و سستی دست و پا ظاهر باشد، سیر و سداب بخورانند و حلتیت با سیر و جنبدیستر پیش دماغ و زیر پستان چپ بمالند و غذا نخوداب یا کباب گوشت کبوتر و مرغ با ادویه حاره بدهند و ادویه ای که در علاج مطلق سموم گذشت بعد از اینها بدهند.

و اگر درد امعاء و برآمدگی شکم و احتباس طبع به هم رسد، حقنه نمایند به این دستور: سنا مکی، دو مثقال؛ بسفایج، دو مثقال؛ حلبه، دو مثقال؛ حلتیت، نیم مثقال؛ شیر تازه، به قدر پنجاه درهم؛ روغن زیتون، پنج مثقال؛ و اگر نباشد، بادام تلخ.

و اگر غشی و عرق سرد و بیهوشی و سایر اعراض ناخوش به هم رسد، مکرر گلاب بر صورت بریزند و دست و پاها را بمالند و معده را به قوت تمام بمالند و آنچه از تریاقات که در ابتدا مذکور شد و میسر می شود در حلقش بریزند.

و اگر اسهال و پیچش زیاد باشد، حقنه مناسب نیست. تریاقات مناسب را با دوغ تازه و آب سیب و آب به و آبغوره بدهند. و چون افیون از ادویه مشهوره است، ذکر آن به خصوص مناسب است. بدان که افیون و امثال آن، مثل تاتوره و شوکران و بزرالبنج موجب بی حسی اعضاء و خارش بدن و سرد شدن دست و پا و بی حس شدن سر و تاریکی چشم و گرفتگی گلو و سنگینی زبان و به گود

افتادن چشمها و خواب بسیار و سنگینی دست و پا و چون عرق سرد و خشکی اعضاء و خواب سنگین به افراط رسد، علاج ندارد. و افیون خورده را هرگاه بخایند یا ببویند بوی افیون می دهد.

علاج: اولاً قی کند به مقیئات مذکوره و همه تدابیر به نهجی است که در معالجات مشترکه مذکور شد. و آنچه به افیون خصوصیت دارد، سکنجبین با افسستین و دیگر حلتیت و جنبدیدستر و فلفل و ابهل، اجزاء را کوبیده با دو برابر مجموع عسل به قوام آورند و بسرشند، قدر شربت دو مثقال و دیگر گردو، سرکه و سقز و افسستین با روغن گل سرخ و اگر به قدر افیونی که خورده شده، مساوی آن جنبدیدستر بخورد رفع مضرت آن می کند و بوییدن جند و حلتیت و در میان آب گرم نشستن و سرکه را گرم در دهان نگاه داشتن و خوردن آب گوشت های چرب لازم است. و مسموم به هر سمی که باشد خصوصاً افیون خورده را نگذارد که به خواب رود.

اما سموم ملذوعه: بدان که به چند فرد از آنها اکتفا می شود.

در گزیدن هر یک از حشرات الارض باید که بالاتر از آن را محکم ببندند و دم نیش را شخصی که ناشتا نباشد و به روغن گل مضمضه کرده باشد، بمکد و آب دهان بیندازد و بعد از آن زراوند طویل بخاید و دیگر موضع گزیده را حجامت کند بی آنکه تیغ بزند. و اگر زالو را بر موضع بیندازند هم نافع است. و اگر مهره مار باشد، بر موضع گزیده بگذارند و شیر بر آن بریزند و تا شیر بسته می شود و مهره چسبیده است، تکرار نمایند و چون شیر دیگر بسته نشود و مهره بیفتد، علامت نجات است و در بعضی از حیوانات سمی مثل بعضی از اقسام مار، بریدن عضو لازم است تا سم بر جای دیگر نرسد.

گزیدن مار: علامت گزیدن مار آن است که از موضع گزیده اول خون بیرون

آید و بعد از آن چرکی مثل زرداب و موضع ورم می کند و در اول ورم سرخ است و بعد سبز می شود و دهان و زبان خشک می شود و التهاب در اندرون به هم می رسد و بدن گرم می شود و عرق سرد می آید و رنگ رو به سبزی مایل می شود. و غثیان و قی صفراوی می شود هر چند مار را انواع می باشد و در علاج مخالفتها دارند، نهایت معالجه مشترکه در همه انواع این است و تریاق مشترک در سم جمیع حیوانات، تریاق فاروق است. و آنچه خاص به مار است هسته ترنج است و اگر شکم خروسی را شکافته بر موضع گزیده گذارند، جذب سم می کند و خوردن روغن کهنه لااقل یک سال مانده باشد، نافع است و بعضی نشانیدن در میان آب را مغنی از سایر معالجات دانسته اند و بسیار نافع است.

گزیدن عقرب: علامتش درد شدید است و در او حالت مختلفه است؛ گاهی گرمای سخت و گاهی حرارت می باشد و بسا باشد که بی حسی اعضاء و غشی و عرق سرد عارض شود و قضیب ورم کند و مقعد بیرون آید و اعضاء سرد شود. علاجش به دستور معالجات مشترکه است و آنچه خاص به اوست، مرّ مکی به موضع گزیده بمالند، ایضا دارفلفل با سرکه و موش را شکم شکافته، گرم ضماد نمایند؛ دیگر تخم یونجه را پخته ضماد نمایند و ضماد تریاق فاروق مناسب است و نافع.

و تریاقی که خاص به اوست این است: پوست بیخ کبر، افسستین رومی، زراوند طویل و مدحرج و طرخشقوق اجزاء را با برابر عسل معجون نمایند، قدر شربت چهار دانگ و خوردن سیرخام کوبیده بسیار نافع است و عقرب گزیده را از همه منفخات اجتناب نمایند خصوصاً کرفس.

گزیدن رتیلا و عنکبوت: از گزیدن رتیلا و بعضی انواع عنکبوت که سمیت

دارد، ورم موضع و درد معده و خارش بدن و بی حسی اعضاء در بعضی و بر آمدگی شکم و عرق مفرط و رعشه در سر و سرفه و قی دائم و در بعضی رفتن منی از احلیل و خروج باد از معده و اضطراب عظیم و خواب بسیار سنگین.

علاج آن است که به دستور معالجات مشترکه عمل نمایند و آنچه خاص به اوست مرّ مکی را به موضع گزنده بمالند و ایضاً نشستن در آب گرم است و در حمام رفتن فی الحال و جمع را ساکن می کند و تا چند روز حمام مکرر نافع است و بعد از سکون و جمع، موضع گزیده را با آب و نمک گرم بشویند و بعد از آن خاکستر چوب انجیر و آهک و کهلا و مر مکی و نمک را با آب بسیار گرم ضماد نمایند و شونیز تریاق خاص اوست.

گزیدن زنبور: علامتش ورم و سرخی موضع است. علاجش مالیدن تریاق و مالیدن گل ارمنی و گل رست با آبغوره و ضماد سرگین تازه گاو و ریختن آب یخ بر موضع گزیده، مکرر. و اگر موضع را در آب بسیار گرم گذارند و بلافاصله نقل به آب سرد نمایند، تسکین می شود.

حقیر در تسکین و جمع عقرب گزیده و زنبور، مالیدن جدوار خطائی را تجربه کرده ام. و در و جمع شدید زنبور گزیده، خوردن یک درهم مرزنجوش و سه درهم گشنیز خشک نافع است. و استعمال شیاف یخ در مقعد، مسکن و جمع است و اگر و جمع به طول انجامد، فصد نافع است.

علاج سایر جانورهای گزنده به نهجی است که در معالجات مشترکه مذکور شد و آنچه از معالجات مذکوره در همین مذکورات نیز کافی است، نهایت این چهار حیوان اشهر حیوانات سمّی را تخصیص به ذکر داده و علاج آنها را جداگانه ذکر نموده و الاّ اعتماد کلی در اینها بر همان است که کلی مذکور شد.

ذکر ادویه‌هایی که حشرات موزیه را بگریزند مناسب این مقام است:
گریزاندن جانوران گزنده: شونیز و پودنه و فنجنگشت در جایی که باشد
حشرات را می‌گریزند و همچنین دود کردن چوب انار و اصل السوس و شاخ
و سُم حیوانات و مقل و سکنجبین. و چون ریسمانی را به قطران آلوده کرده به
دور خود حلقه کنند، حشرات داخل حلقه نمی‌شوند و با خود داشتن تریاقات
- که مذکور شد - اثر عظیم دارد. و مار از دارنده زمرد و عقرب از دود گوگرد
می‌گریزد.

فهرست اعلام

شیخ داود مصری، ۱۲۴	ائمه معصومین، ۱۳۶
صاحب حاوی صغیر، ۷۹	ابن ماسویه، ۹۷
صاحب ذخیره، ۱۱۲	الله، ۹
صاحب کامل الصناعة، ۱۲۸	الله، ۹، ۱۰، ۲۳، ۲۶، ۵۱، ۶۶، ۸۰، ۱۶۷
طاس، ۱۱۲	اهل بیت اطهار، ۹
علی مرتضی، ۹	ایلاقی، ۱۱۲
علی مرتضی، ۹	حاجی حسین جراح، ۱۱۱
قرشی، ۱۴۶	خواجه حکیم علی گیلانی، ۱۴۶
محمد بن زکریا، ۶۲، ۷۶، ۱۱۲، ۱۱۳	خیام، ۸۴
محمد مصطفی، ۹	سلاطین صفویه، ۸۰
محمد مصطفی، ۹	سمرقندی، ۷۸
محمد مهدی بن علی نقی شریف، ۱۰	شیخ الرئيس، ۴۸، ۶۲، ۶۴، ۷۰، ۷۸، ۷۹
ملا نفیس، ۵۳، ۱۵۵	۱۰۱، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۲
میر بهاء الدین، ۶۱، ۱۴۷، ۱۵۲	۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۳۶، ۱۵۳

فهرست كتب

رسالة ادوية قلبيه، ٧٨	تذكرة، ١٢٣، ١٢٤
رسالة باهيه، ١٢٢	حاوی صغير، ٧٩
شرح اسباب، ٤١، ٥٣، ٧٦، ١٥٥	حاوی كبير، ٦٢
شرح اسباب و علامات، ١٥٥	خلاصة التجارب، ٦١، ١٤٧، ١٥٢
فاخر، ٧٦	ذخيره، ١١٢

فهرست ادویه مرکبہ

حبّ سورنجان، ۱۲۸	آبکامہ، ۵۵
حبّ شبیار، ۳۵، ۳۷، ۴۳	آبکامہ، ۵۵
حبّ مقل، ۱۰۳	ادویہ حادہ، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵،
حبّ نزلہ، ۳۹	۱۱۶
حبّ نزلہ دیگر، ۳۹	اطریفل صغیر، ۳۵، ۳۷، ۴۰، ۴۱، ۴۳،
دواء الترنجبین، ۱۲۰	۴۸، ۹۲، ۹۴، ۱۰۲، ۱۰۹، ۱۲۶، ۱۲۷،
دواء المشک حلو، ۷۴	۱۲۸، ۱۴۷، ۱۶۹
دواء المشک مرّ، ۷۴	اطریفل مقل ملین، ۱۰۲
ذرور ایض، ۴۲، ۴۴	ایارج فیکرا، ۳۵، ۳۷، ۳۸، ۴۰، ۴۳، ۴۸،
ربّ انار ترش، ۹۰	۷۵، ۷۹، ۹۲، ۹۳، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۵۰،
ربّ جوز، ۵۳، ۵۵، ۵۶	۱۶۹
روغن بنفشہ بادام، ۳۱، ۳۲، ۴۰، ۷۰،	برشعنا، ۱۰۹، ۱۱۵، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۷،
۱۰۷، ۱۶۵	۱۵۹
سرکہ عنصل، ۵۰، ۵۵	تریاق فاروق، ۹، ۱۹، ۹۰، ۱۴۳، ۱۵۰،
سفوف ابن ماسویہ، ۹۷	۱۵۲، ۱۵۷، ۱۷۱، ۱۷۴، ۱۷۵
سفوف ارسطو، ۹۵	جوارش عود، ۹۴
سفوف الطین، ۹۸، ۱۶۶	چهار داروی سفید، ۴۲
سفوف حبّ الرمان، ۹۸، ۱۶۶	حبّ افیمون، ۷۷، ۷۹
سفوف سعال، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۸	حبّ الذهب، ۳۵

شربت به، ۷۲، ۷۳، ۹۰، ۹۱، ۹۴	سفوف لؤلؤئی، ۹۹
شربت به لیمو، ۹۴	سفوف مفاصل، ۱۲۸
شربت ترنج، ۷۱، ۱۶۳	سکنجبین، ۱۶، ۳۵، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶
شربت تمر هندی، ۱۰۴	۷۷، ۷۸، ۷۹، ۹۱، ۹۲، ۱۰۲، ۱۲۰، ۱۲۸
شربت خشخاش، ۳۹، ۵۷، ۱۱۹	۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴
شربت دیاقودا، ۵۸	۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۶
شربت ریباس، ۷۱	۱۵۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۳، ۱۷۶
شربت زرشک، ۱۰۲، ۱۰۴	سکنجبین ایتیمونی، ۷۸
شربت زوفا، ۵۹، ۶۸	سکنجبین بزوری، ۷۷، ۱۰۲، ۱۲۸، ۱۴۱
شربت سیب، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۱۶۳	۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۶، ۱۵۷
شربت غوره، ۷۱	سکنجبین عسلی، ۵۳، ۹۲، ۱۵۲
شربت فواکه، ۹۴	سکنجبین عنصلی، ۵۴، ۵۵
شربت قند، ۸۹، ۹۳، ۱۵۲	سنون سورنجان، ۵۱
شربت گاوزبان، ۷۴	شربت آلو بخارا، ۱۰۴
شربت لیمو، ۷۱	شربت اسطوخودوس، ۳۶، ۳۷
شربت ماء الحیوة، ۱۵۷	شربت اصول، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۴۳
شربت نیلوفر، ۳۴، ۴۱، ۵۶، ۱۳۶، ۱۵۵، ۱۶۳	شربت افسنتین، ۹۴
شیاف ابیض، ۴۲، ۴۴، ۱۱۸	شربت انار، ۷۱، ۹۰، ۹۱
شیاف ابیض افیونی، ۴۲، ۴۴	شربت انار منعنغ، ۹۰، ۹۱
فلافیون، ۵۱، ۱۱۳، ۱۱۴	شربت انارین، ۸۹
فلونیای رومی، ۱۰۹، ۱۱۵، ۱۴۷، ۱۵۹	شربت بادرنجبویه، ۷۵، ۷۶، ۷۸، ۷۹
قرص بنفشه مسهل، ۴۳، ۷۳	شربت بنفشه، ۳۴، ۳۹، ۴۱، ۴۴، ۵۸
قرص خشخاش، ۵۹، ۱۶۵	۵۹، ۶۲، ۶۳، ۶۸، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹
	۱۶۳

قرص طباشیر ملین، ۶۲	مرهم سفیداب، ۲۲، ۲۷، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۶
قرص کافوری، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۵۷، ۱۶۳	مرهم سیاه، ۲۱، ۲۲
قرص کاکنج، ۱۱۸	مرهم کافوری، ۱۱۳، ۱۱۴
قرص کهربا، ۱۰۸	مرهم نوره، ۲۷
قرص مبارک، ۴۱، ۴۴، ۱۲۷	مُرّی، ۵۴، ۵۵
قرص مثلث، ۳۲	معجون حبّ الشفا، ۳۶، ۳۹، ۱۱۵، ۱۴۷
گلقلند، ۳۵، ۷۹، ۹۲، ۹۳، ۱۴۱، ۱۴۲	معجون خبث الحديد، ۱۰۳
۱۴۳، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۶، ۱۶۹	معجون سورنجان، ۱۲۸
گلقلند آفتابی، ۳۵، ۱۴۱، ۱۵۲	معجون فلاسفه، ۱۲۲
گلقلند شکری، ۷۹	معجون کمونی، ۹۳، ۹۶
لعوق خشخاش، ۵۸	معجون لبوب کبیر، ۱۲۱
مشرودیطوس، ۹۰، ۱۲۰، ۱۴۳، ۱۵۰	معجون مفرح، ۳۸
۱۵۲، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۷۱	معجون مقل، ۱۰۳
مریای آلو، ۸۹	معجون نجاج، ۷۵، ۷۶، ۱۴۹، ۱۵۰
مریای بالنگ، ۳۵	معجون نوشدارو، ۹۳، ۹۴
مریای بالنگ، ۸۹، ۹۳	مفرح قلیل الدواء و کثیر النفع، ۷۲
مریای پوست پسته، ۸۹، ۹۳	مفرح یاقوتی، ۷۲، ۷۴، ۷۶
مرهم تابستانی، ۲۲	نوشداروی هندی، ۳۷
مرهم خل، ۲۲	
مرهم زنگار، ۱۱۳، ۱۱۴	

فهرست اماکن

اصفهان، ۵۵، ۱۰۹، ۱۱۳، ۱۱۵	کرمان، ۵۰، ۹۳، ۹۵، ۹۸، ۱۲۸، ۱۷۱
بخارا، ۳۲، ۳۴، ۱۰۴، ۱۳۵، ۱۶۸	کوفی، ۳۸
تبریز، ۷۹	گیلان، ۷۲، ۷۴، ۷۵، ۱۴۶
چچین، ۴۲، ۵۰، ۷۳، ۷۴، ۷۹، ۸۰، ۸۲	مصر، ۲۳، ۱۱۵، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۲۸
۸۳، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۶، ۱۴۲، ۱۴۳	مغرب، ۸۷
۱۴۸، ۱۵۶، ۱۶۷	مکئی، ۲۵، ۴۱
داغستان، ۷۲، ۷۹، ۹۹، ۱۱۰، ۱۳۹، ۱۵۲	مکئی، ۴۲، ۴۴، ۴۸، ۵۳، ۷۴، ۷۸، ۹۲
۱۷۱، ۱۵۹	۹۶، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹
روم، ۲۲، ۲۶، ۷۴، ۱۰۹، ۱۱۵، ۱۴۷	۱۴۱، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۷۰، ۱۷۱
۱۵۸، ۱۵۹، ۱۷۵	۱۷۲، ۱۷۵
زاکان، ۱۲۴	نبط، ۱۴۷
سقوطر، ۲۵، ۳۵، ۳۸، ۴۲، ۷۴، ۱۱۲	هند، ۳۴، ۳۷، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۶
۱۲۹، ۱۷۰	۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۷، ۷۹، ۹۲، ۱۰۴، ۱۰۵
سمرقند، ۷۸	۱۰۹، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۵، ۱۳۸
عراق، ۱۴۷	۱۴۷، ۱۴۹، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۱
قبرس، ۹۹	یمانی، ۴۶، ۴۸، ۵۰، ۵۱، ۱۱۰، ۱۱۴
قندهار، ۱۷۱	یمن، ۷۲
کابل، ۳۷، ۷۳، ۷۵، ۹۵، ۱۰۲، ۱۰۳	
۱۴۹	

فهرست ابزار و آلات

<p>آب نــــیمگرم، ۴۰، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۳۳، ۱۵۲، ۱۶۵، ۱۶۹</p> <p>آب و نمک گرم، ۱۷۵</p> <p>آتش، ۱۹، ۲۱، ۲۲، ۲۷، ۳۱، ۳۴، ۳۸، ۴۳، ۴۹، ۵۶، ۷۴، ۸۲، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۱۰۲، ۱۱۴، ۱۳۱، ۱۶۱</p> <p>آتش ملایم، ۴۳، ۸۶</p> <p>آتش نرم ملایم، ۵۶</p> <p>آلات جارحه، ۲۶</p> <p>آلت قطع، ۱۱۶</p> <p>آهن تافته، ۱۰۹</p> <p>پارچه سیاه، ۲۰</p> <p>پیرمرغ، ۵۴، ۹۱</p> <p>پشم نرم، ۲۰</p> <p>پنبه، ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۲۳</p> <p>پیاله، ۸۶، ۸۷، ۱۵۲</p> <p>تنور، ۱۰۹، ۱۶۳</p> <p>تون حمام، ۱۰۹، ۱۶۳</p> <p>تیغ، ۲۱، ۱۷۴</p>	<p>گل، ۱۶، ۲۱، ۲۲، ۲۵، ۲۷، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۷، ۳۸، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۴، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۲، ۶۴، ۶۵، ۷۰، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۹۰، ۹۲، ۹۴، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵</p> <p>آب بسیارگرم، ۱۷۶، ۱۷۵</p> <p>آب ســــرد، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۴، ۲۶، ۲۸، ۳۳، ۳۹، ۴۰، ۴۷، ۵۷، ۶۳، ۱۰۰، ۱۲۴، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۵۹، ۱۷۶</p> <p>آب گرم، ۲۰، ۲۱، ۲۴، ۲۷، ۲۸، ۳۲، ۳۵، ۴۳، ۷۵، ۷۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۱۰۲، ۱۱۹، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۸، ۱۴۳، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۵</p>
---	---

جامه، ۲۰، ۲۳، ۸۳	ديگ سنگ، ۷۷، ۸۶
جوالدوز، ۷۰	ديگ مس آب نديده، ۱۱۲
جوراب، ۲۰	رختخواب حرير، ۱۲۵
جوراب نرم، ۲۰	رختخواب مريض، ۱۶۴
چوب، ۲۵، ۴۷، ۷۷، ۷۹، ۸۰، ۸۲، ۸۶	ريسمان، ۲۳، ۵۴، ۸۶، ۱۱۶، ۱۷۶
۱۱۲، ۱۷۵، ۱۷۶	ريسمان محكم، ۱۱۶
چوب اراك، ۴۷	سرپوش ديگ، ۸۶
چوب انجير، ۷۷، ۱۷۵	سنگ، ۲۰
حمام، ۲۳	سنگ سرد، ۱۰۰
حمام، ۳۱، ۴۰، ۸۳، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۱۵	سنگ گرم، ۱۰۰
۱۱۹، ۱۲۴، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۴۷، ۱۵۹	سوزن، ۷۰
۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۵	سوهان، ۱۲۱، ۱۲۳
حمام معتدل، ۴۰، ۱۲۴، ۱۳۳	شمشير، ۲۶
خار، ۲۴	شيشه، ۴۲، ۱۳۹، ۱۷۰
خاكسترگرم، ۲۶، ۴۳، ۱۰۰، ۱۰۶	شيشه كوبيده، ۱۷۰
خم سرکه، ۱۲۹	ظرف، ۵۰، ۸۳، ۸۷، ۸۹، ۱۰۸، ۱۱۶
خمسير، ۴۳، ۴۹، ۵۰، ۵۵، ۸۶، ۱۰۸	۱۴۱، ۱۶۵
۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۲	ظرف سفالي، ۱۱۶
۱۶۳، ۱۷۰، ۱۷۲	ظرف مسي، ۸۹
خيمه، ۱۸، ۱۹، ۲۰	غربال، ۳۸
دستمال، ۱۸	فتيله، ۴۲، ۴۴، ۱۱۸
ديگ، ۷۷، ۸۶، ۸۷، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳	فتيله كتان، ۴۴
۱۱۴	فتيله، ۱۶۱
ديگ سفالين، ۱۱۱	فنجان، ۸۷، ۸۸، ۹۰، ۱۳۳

لباس مریض، ۱۶۴	قاروره، ۷۴، ۱۶۲
لباس نرم، ۱۲۴	قاشق، ۱۱۶
لته، ۲۷، ۱۱۳، ۱۵۸، ۱۵۹	قلم، ۴۶، ۱۲۹
لته، ۱۰۶	قیف، ۴۹
لته نو، ۱۰۶	کارد، ۲۶، ۵۰، ۸۶
لحاف، ۸۷	کارد چوبین، ۵۰
مجمه، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۴	کاغذ، ۴۹، ۵۱، ۸۳، ۱۷۰، ۱۷۱
مس تازه قلع، ۷۷، ۸۶	کستان، ۲۳، ۲۴، ۴۴، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۱۰۶
مسواک، ۴۷	۱۰۸، ۱۶۴، ۱۷۰
مقراض، ۴۲، ۷۲، ۷۴، ۱۱۱، ۱۱۶	کرباس، ۲۶
موزه، ۲۰، ۲۴	کرباس سفتی، ۷۷
موی دم اسب، ۱۱۶	کرسی، ۸۷
مهرة مار، ۱۷۱، ۱۷۴	کشتی، ۲۳
نقاب از دم اسب، ۲۰	کفش، ۲۴
نمک گرم، ۱۰۰، ۱۷۵	کوزه، ۱۰۹
نیچه، ۴۶، ۴۹، ۵۵	کیسه، ۲۶، ۳۲، ۳۳، ۴۰، ۸۳
نیشتر، ۱۷۰	لباس، ۸۳، ۱۴۶، ۱۶۳، ۱۶۴
هاون، ۱۰۶، ۱۱۴	لباس ابریشمی، ۱۲۵
هاون سرب، ۱۰۶	لباس رنگین، ۱۶۳
	لباس سفید، ۱۴۶

فهرست کتاب

مطلب اول: در تدبیر مسافرین و قوانین حفظ صحت انسان و تدابیر اموری که مسافر را غالباً	
اتفاق می افتد	۱۳
تدبیر مسافر	۱۵
تدبیر غذا در سفر	۱۶
اما تدبیر آشامیدن آب	۱۶
تدبیر کمی آب و رفع ضرر عطش	۱۶
تدبیر گرما در سفر	۱۷
تدبیر منزل در سفر	۱۸
احتراز از سموم	۱۸
اما تدبیر سردی هوا و برف در سفر	۱۹
تدبیر سفر دریا	۲۳
تدبیر تولد شپش	۲۳
تدبیر آنکه بشره از باد و آفتاب سیاه نشود	۲۴
تدبیر ریش شدن بدن از سواری و پاها از موزه	۲۴

۲۵	تدبیر افتادن از بلندی و صدمه به بعضی اعضا رسیدن
۲۶	تدبیر جراحات
۲۷	تدبیر سوختگی
۲۸	تدبیر خستگی در سفر
۲۹	مطلب دوم: در معالجه صنفی چند از بعضی امراض که بدون رجوع به طیب معالجه می‌توان نمود
۳۱	صداع
۳۳	صداع برودتی
۳۳	صداع که از غلبه خون باشد
۳۴	صداع که از غلبه صفرا باشد
۳۵	صداع که از غلبه بلغم باشد
۳۶	صداع که از غلبه سودا باشد
۳۷	و اگر سبب صداع، بخارات معده باشد
۳۸	در باب زکام و نزله
۴۰	درد چشم
۴۴	درد گوش
۴۵	خون آمدن از بینی
۴۶	درد دندان
۵۱	خُنَاق
۵۷	سرفه
۶۰	ذات الجنب و ذات الصدر و شوصه و ذات العرض
۶۹	ذات الریة

۷۱	[ضعف قلب]
۹۰	هيضه
۹۱	درد معده
۹۵	قولنج
۹۷	زحير
۱۰۰	بواسير
۱۱۷	حرقة البول
۱۱۹	ضعف يا قلت اقتدار بر جماع
۱۲۶	مفاصل و نقرس و عرق النساء
۱۳۰	حُمَيَات
۱۶۸	اورام و بثور
۱۶۸	[شَرَى]
۱۶۹	[رمل]
۱۷۱	مداوای سموم
۱۷۸	فهرست اعلام
۱۷۹	فهرست كتب
۱۸۰	فهرست ادويه مركبه
۱۸۳	فهرست اماكن
۱۸۴	فهرست ابزار و آلات
۱۸۷	فهرست كتاب